

## حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

بخش دوم

در دفاع از مارکسیزم انقلابی، علیه رادیکالیسم خرده بورژوازی

مازیار رازی

"... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود.... و به سود خرده بورژوازی رادیکال و به ضرر کامل پرولتاریا تمام می شود." مارکس و فردریک انگلس

صفحه 27

سایر مقالات

بازار و خیانت مداوم به کارگران

صفحه 4

چند نکته تکمیلی پیرامون بحث  
اعتصاب بازار

صفحه 7

سازمان تأمین اجتماعی و دست اندازی به حقوق  
اولیه طبقه کارگر

صفحه 9

بحث آزاد

انتریزم و جنبش چپ دانشجویی

صفحه 10

مختصری درباره فعالیت غیرعلنی

صفحه 24

کینزین ها در مقابل ریاضت گرایان

صفحه 26

# Militant

مرداد 1389 سال چهارم- دوره دوم- شماره 33

میرایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سر مقاله

## در مورد اعتصاب بازار ایران و برخورد مارکسیست ها

بازار تهران بار دیگر وارد اعتصاب شده است. طرح های اقتصادی دولت برای اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده در سال گذشته (88) هم باعث اعتصاب و اعتراض بازاریان تهران و دیگر شهرهای ایران، مانند مشهد و تبریز و غیره شده بود. در زمان اعتصاب بازاریان در سال گذشته، دولت با عقب نشینی در برابر اعتراض آن ها، اجرای این قانون را به حالت تعلیق درآورد تا وضعیت بازار آرام تر شود. طی چند روز گذشته، بار دیگر تصمیم دولت بر اجرای این قانون، و اعمال مالیات بر بازاریان، این قشر بورژوازی ایران را به اعتراض و اعتصاب واداشته است.

بنا بر گزارش ایران پرس نیوز "امروز دومین روزی است که بخشی از بازار تهران به ویژه بازار طلا فروشان در اعتراض به افزایش مالیات ها از سوی حکومت، دست به اعتصاب زد و مغازه ها را بسته نگه داشتند. سکوت بر کوچه طلافروشان حاکم است و تنها تعداد انگشت شماری از مغازه داران مشغول کارند. نیروی انتظامی نیز درکوچه و پس کوچه ها قدم می زند و بیسیم به دستان گزارش ها را مخابره می کنند." ادامه در صفحه 2

پیش به سوی تدارک برای اعتصاب عمومی!



## در مورد اعتصاب بازار تهران و دیگر شهرهای ایران، و برخورد مارکسیست ها با این رویداد

از صفحه یک



سینا پازوکی

دیگر، طبقه سرمایه دار خود را مدیون دخالت و نیازهای امپریالیزم بوده است. طبقه سرمایه دار در ایران، در حقیقت دست نشانده امپریالیزم، و شکل گرفته بر اساس نیازهای سرمایه داری جهانی بوده است. سرمایه داری ایران، به دلیل آن که مسیر و پروسه شکل گیری و رشد متعارف خود را طی نکرده، و بر اساس اقدامات دولتی و امپریالیستی شکل گرفته است، دارای قدرت بورژوازی اروپای غربی نیست. این بورژوازی در ایران، بورژوازی سنتی و بازاری را در کنار خود هم چنان قدرتمند می بیند. این روش شکل گیری سرمایه داری در ایران، سیستم اقتصادی ناهمگونی را به وجود آورده است. از یک سو ما شاهد فعالیت کارخانه های بزرگ ذوب آهن، پالایشگاه های بزرگ و کمپانی های تولید خودرو در کشور هستیم، و از سوی دیگر کارگاه های تولیدی کوچک، و حتی کفاشی های یک نفره و زیر پله ای را در کنار آن ها می توانیم مشاهده کنیم. بورژوازی صنعتی در ایران، بر اساس نیازهای سرمایه داری جهانی، و با اقداماتی از بالا شکل گرفته، و نسبت به اسلاف اروپایی اش به شدت ناتوان است. در واقع در کشورهایی مانند ایران، به جای آن که طبقه سرمایه دار، دولت خود را بسازد، این دولت بوده است که طبقه سرمایه دار را به وجود آورده. در ایران، بورژوازی سنتی و بازاری هنوز صاحب قدرت است، و مانند اسلافش در کشورهای در حال توسعه، هنوز کاملاً تحت تأثیر قدرت و نفوذ بورژوازی صنعتی قرار نگرفته است.

در ایران، منافع بورژوازی تجاری و بازاری، در بسیاری از مواقع، با منافع بورژوازی صنعتی این کشور در تضاد قرار می گیرد. جمهوری اسلامی ایران، سال هاست که آرزوی پیوستن به سازمان تجارت جهانی، و همسو کردن بازار خود با بازارهای خارجی را در سر می پروراند. اما علت این که این امر هنوز انجام نشده، قدرت بورژوازی بازاریست، که قدرت گیری بورژوازی صنعتی، و ادغام در بازارهای جهانی را چندان به سود خود نمی بیند. از شروط اصلی سازمان تجارت جهانی برای پیوستن ایران به این سازمان، اعمال و اجرای مالیات بر ارزش افزوده است، که وضعیت بازاریان را به خطر می اندازد. به همین دلیل، هر بار که دولت قصد اجرای این قانون را دارد، با مقاومت بازار در تهران و دیگر شهرهای ایران مواجه می شود. البته مالیات بر ارزش افزوده، در واقع مالیات بر مصرف است و به مصرف کننده نهایی منتقل می شود. یعنی نهایتاً فشار را متوجه مصرف کنندگان نهایی، که خود کارگران بخشی وسیعی از آن هستند، می کند. در این سیستم مالیاتی، به لحاظ نظری قرار نیست تا تولیدکنندگان مالیاتی پرداخت کنند (چرا که مابه التفاوت مالیات بر/دختی هنگام خرید مواد خام و کالاهای واسطه و غیره، و مالیات دریافتی هنگام فروش کالاها و خدمات خود را به سازمان امور مالیاتی می فرستند) اما به احتمال زیاد در واقعیت آن دسته از کسانی که در زنجیره تولید و عرضه به مصرف کننده نهایی نزدیک تر هستند، ممکن است به خاطر افزایش قیمت کالاها و خدمات خود و ضمناً کاهش بیش تر قدرت خرید و تقاضای بسیاری از مردم به عنوان مصرف کنندگان نهایی، با کاهش در فروش نسبت به گذشته رو به رو شوند و در عمل بخشی از این مالیات بر دوش آن ها بیفتد. به علاوه، در این نوع مالیات، تا حد زیادی "واسطه ها" حذف می شوند (هرچند امکان فرار مالیاتی، به خصوص در کشوری مانند ایران، به طور کامل حذف نمی گردد)

سایت کلمه هم گزارش داده است که "سرای پارچه فروشان، پاساژ قائم، بازار قماش و پرده، بازار عباس آباد و حمام چال از جمله بازارهایی بود که امروز با ناآرامی و اعتراض بازاریان همراه بود" و "پیش از این بازار طلا و پارچه نیز همزمان با اجرای قانون مالیات بر ارزش افزوده، دست به اعتصاب زده بودند." تا بدین لحظه هم دولت در برابر بازاریان عقب نشینی کرده است، بنابر گزارش هرانا "به دنبال اعتصاب در بخشی از بازار تهران در اعتراض به افزایش اعلام شده مالیات ها از سوی دولت، مسئولان وزارتخانه های بازرگانی و اقتصاد و هم چنین شورای اصناف روز سه شنبه نشست بر گزار کردند و معاون وزیر بازرگانی می گوید که افزایش 70 درصدی مالیات منتفی است." ماهیت این اعتصاب و اعتراض، و درس ها و استفاده هایی که می توان از آن داشت، از مواردیست که در این یادداشت کوتاه به آن می پردازم.

منافع تک تک بخش های بورژوازی، و یا بورژواهای مختلف، همیشه با منافع "بورژوازی در کل" هماهنگ و سازگار نیست. این قانون نظام بی نظم و با هرج و مرج سرمایه داریست. بورژوازی، به خصوص در ایران، یک طبقه یک دست، منسجم و با تجربه نیست. طبقه سرمایه دار در ایران، نه بر اساس پروسه تاریخی ای که در اروپای غربی شاهد آن بوده ایم، یعنی گذار از کار پیشه وری به مانوفاکتورها و سپس صنعت بزرگ، بلکه بر پایه رشدی ناموزون و مرکب قرار داشته است. ایران به عنوان یک کشور عقب ننگه داشته شده، به مانند بسیاری از کشورهای عقب مانده



مبارزات مردمی و اعتراضات یک سال گذشته، تبلیغ حول آن و به خیال خام خود استفاده از آن برای پیشبرد اهداف خود. دوم، در کل بی توجهی و بی تفاوتی نسبت به آن، و عدم موضع گیری در قبال اتفاقاتی که در جریان است، به دلیل این که این را (به درستی) درگیری قشرهای بورژوازی ایران می دانند. و سوم: راه سومی که آن را صحیح می دانم، استفاده از این اعتصاب و اتفاقاتی که در پی آن به وقوع می پیوندد، برای افشای رژیم و دولت جمهوری اسلامیست. مارکسیست ها باید از هر وسیله ای برای افشای دولت سرمایه داری، و بالا بردن آگاهی طبقه کارگر در این مورد استفاده کنند.

همین اعتصاب بازاریان، و نحوه برخورد نیروهای انتظامی و دولتی با آن ها، عقب نشینی دولت و مذاکره با بازاریان معترض، می تواند ابزاری باشد برای افشای دولت و رژیم نزد کارگران و معلمان. می توان با انتشار نامه و مقاله و شبنامه خطاب به کارگران، طبقاتی بودن دولت ها، و حمایت دولت فعلی از بورژوازی را به آن ها نشان داد تا هر توهمی در مورد دولت رفاه و عدل از میان برود. می توان برخورد دولت با اعتصاب بازاریان را با برخوردشان با اعتصاب کارگران و معلمان مقایسه کرد، و تفاوت آن را به کارگران نشان داد. همین دولتی که با یک اعتصاب از سوی بازاریان به مذاکره با آن ها می پردازد، در زمان اعتصاب کارگران کیان تابر با لودر دیوار این کارخانه را خراب کرد، اعتصاب رانندگان شرکت واحد را با سرکوب وحشیانه پاسخ داد، و فعالین اعتصاب های هفت تپه را به زندان انداخت. و این در حالیست که به گزارش سایت کلمه "نیروی انتظامی بلافاصله وارد عمل شد و تلاش کرد تا از طریق مذاکره با معترضین آن ها را وادار به باز کردن مغازه ها کند." شاید عده ای از فالانترها و افراطیون دستگاه سرکوب، حملاتی علیه بازاریان انجام داده باشند، اما این ها اصلاً قابل مقایسه با حمله به کارگران در زمان اعتصاب نیست. تفاوت برخورد دولت با این اعتصاب، در مقایسه با برخورد آن با اعتصابات کارگری، از زمین تا آسمان است، و ضدیت شدید دولت با طبقه کارگر، و تعلق خاطر خود به بورژوازی را نشان می دهد، این همان نکته ایست که باید به کارگران منتقل شود.

مارکسیست ها در این دعوا، نه طرف بورژوازی سنتی و بازاری ایران را می گیرند، و نه از دولت در برابر آن حمایت می کنند، اما می توانند درس های مهم این اعتصاب، و نتیجه به دست آمده از آن را، به اطلاع کارگران، معلمان و پرستاران برسانند، و طبقاتی بودن دولت های موجود را به آن ها نشان دهند. وظیفه مارکسیست ها، ارتقای آگاهی کارگران، و از میان بردن توهمات نسبت به تبلیغات سرمایه داری در مورد بی طرفی و فراطیقاتی بودن دولت هاست. تضاد و تفاوت برخورد دولت با اعتصاب کارگران و بازاریان، وسیله ایست برای اثبات عدم بی طرفی دولت و حمایت آن ها از سرمایه داری. مارکسیست ها نمی توانند در قبال تمامی رویدادهای در حال وقوع، حتی درگیری درونی قشرهای بورژوازی بی تفاوت و منفعل عمل کنند. می توان با استفاده از همین نمونه ها، به کارگران و معلمان نشان داد که این دولت، دولت حامی آن ها، و حتی یک دولت بی طرف نیست، بلکه دولتیست در خدمت سرمایه داران و بورژوازی.

و این برای بسیاری من جمله "صرافان" چندان جالب نیست! نکته بسیار مهم در این جا اینست که مالیات بر ارزش افزوده، با بالا بردن قیمت بسیاری از کالاها و خدمات، باعث می شود تا کارگرانی که در پروسه تولید شرکت داشته اند، این بار کالاهای ساخته شده به دست خود را با پرداخت مالیات و متعاقباً هزینه بالاتر بخرند.

مارکس در آثار سه گانه خود در مورد فرانسه، دولت را به یک شرکت سهامی تشبیه می کند، که بخش های مختلف بورژوازی، تراست ها، و بورژواها، در آن سهم خود را دارند، و هر گروه و قشر که سهم بیشتری به دست آورد، قدرت دولتی را از آن خود می کند. در ساختار قدرت ایران، سرمایه داری بازاری هنوز بخشی از کرسی های قدرت را حفظ کرده است. مؤتلفه و بازاریان پشت آن، عسکراولادی و اتاق بازرگانی ایران و دیگر نهادهای سیاسی و اهرم فشار بازاریان و تجار هنوز در ایران صاحب نفوذ هستند. در مقابل آن ها، سیاست مداران و گرایش های سیاسی ای قرار دارند که از بورژوازی صنعتی، و رشد آن حمایت می کنند. هاشمی رفسنجانی از دور اول ریاست جمهوری خود، جزو مدافعین و حامیان این گرایش بوده است. همین بورژوازی بازاری و تجاری و حامیان سیاسی اش هستند که در مسیر ایجاد روابط سیاسی عادی میان ایران و غرب و باز شدن درهای سرمایه گذاری خارجی در ایران مشکل ایجاد می کنند. این قشر سرمایه داری، سود خود را در تحریم ها و ایزوله شدن ایران، و واردات انحصاری کالاها از کشورهای دوست و متحد ایران می بیند، نه در ادغام ایران در بازار جهانی، که او را محو و از میدان به در خواهد کرد. بر عکس آن ها، بورژوازی صنعتی ایران، با نمایندگان سیاسی اش، چون رفسنجانی خواهان پیوستن هر چه سریع تر ایران به تجارت جهانی و اجرای پیش شرط های این سازمان برای پذیرفتن ایران است. تضاد اصلی میان این دو قشر سرمایه داری در ایران، که گاه به گاه بالا می گیرد، در همین اختلاف نظر و مناقشان نهفته است.



اعتصاب این روزهای بازار تهران، نه ارتباطی به مبارزات آزادی خواهانه مردمی دارد، و نه قصد رو در رو ایستادن با کل سیستم جمهوری اسلامی را دارد. این اعتصاب و اعتراضات، تلاش های بورژوازی سنتی و بازاری ایران، برای جلوگیری از تضعیف و به حاشیه رانده شدن خود از قدرت سیاسی-اقتصادی است. کمونیست ها، یا آنان که حداقل این نام را بر خود می گذارند، می توانند سه روش و برخورد در قبال این موضوع داشته باشند: اول، حمایت کورکورانه و هیجان زده از این اعتصاب، ربط دادن آن با



## بازار و خیانت مداوم به کارگران

(در حاشیه نآرامی های اخیر بازار تهران)



آرمان پویان

نمونه، از اواسط قرن 19 به بعد، دولت ایران تلاش کرد تا هم شکل خود، به عنوان یک دولت سنتی مشابه سایر دول خاورمیانه، و هم نظام اقتصادی، مذهبی و سیاسی سنتی جامعه خود را به یک سیستم حکومتی غربی تغییر دهد. در آن مقطع، بازاری ها به نوعی مخالفت خود را با دولت شاه نشان دادند، چرا که نظام دولتی جدید، می توانست تأثیر و نفوذ آن ها بر بازار را، یعنی جایی که مستقل و به مدت چند قرن قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در دست داشته اند، محدود کند. بازاری ها به طور مشروط به انتقاد از رفرم های اقتصادی شاه پرداختند، چرا که جریان سرمایه از سوی کشورهای سرمایه داری غربی می توانست سهم بازاریان از کل اقتصاد را کاهش دهد. به عبارت دیگر، بازاری ها به مثابه تجار ناسیونالیست اواخر قرن 19، به عنوان مدافعان "سیاست های حمایتی" در مقابل نظام اقتصادی سرمایه داری غربی به شمار می رفتند.

این جنبش اعتراضی شاید بتواند نقطه شروع توسعه و بسط دگرترین مذهبی-سیاسی بازاریان ایران در قرن بیستم باشد. برای مثال، اعتراضات گسترده سال 1891، اعتراضاتی علیه اقدامات سرمایه داری غربی در ایران بود که بازاریان از چهره های کلیدی آن به شمار می رفتند. در قیام تنباکو طی سال های 1891-1892 (با فتوای میرزا محمد حسن شیرازی علیه قرارداد ناصرالدین شاه برای اعطای امتیاز انحصاری 50 ساله تنباکو به تالبوت) بازاری ها با "علما" و جنبش کارگری که هنوز خام بود، علیه کمپانی های سرمایه دار غربی ائتلاف کردند. این کمپانی ها از یک سو، منبع درآمدی عمده برای دولت شاه و از سوی دیگر قویاً مدافع "غربی کردن" بسیاری از فعالیت های اجتماعی بودند که همین موضوع می توانست به بسیاری از نقش های اجتماعی "روحانیت" خاتمه دهد.

از این رو، "روحانین" شروع به سازماندهی اعتراضاتی در بازار نمودند. در سوی دیگر، کارگران خواهان دستمزدهای بالاتر و کاهش ساعت کار بودند. بدین ترتیب، ائتلاف بازاری ها-علما-کارگران تا پیروزی انقلاب مشروطیت در سال 1905 ادامه یافت (هرچند این ائتلاف از تناقضات درونی خود در فشار قرار داشت). با وجود پیروزی سیاسی این ائتلاف در سال 1905، دولت شاه و کمپانی های موجود سرمایه داری غربی در ایران، به آرامی به تغییر سیاست و اقتصاد ایران ادامه دادند. از یک سو، گروه ها و طبقاتی هم چون اربابان زمان، سرمایه داران صنعتی و تجار ثروتمند از رفرم های دولت شاه و الحاق اقتصادی به کشورهای سرمایه دار غرب دفاع کردند. و از سوی دیگر، بازاری ها، علما در مقابل چنین الحاق و رفرم هایی قرار گرفتند. (این را هم باید اضافه کنم که اصولاً در روند تکامل تاریخی، بورژوازی صناعت پیشه از بطن بورژوازی بازرگان متولد می شود، اما در ایران فشار نیروهای استعماری و تحمیل قراردادهای یک طرفه بازرگانی از طرف آن ها و تبدیل اقتصاد ایران به زائده ای از اقتصاد امپریالیست ها، بورژوازی صنعتی را به چنین محتضر و نحیفی تبدیل کرد که یک پایش در گهواره و پای دیگرش در لب گور بود.) بازاریان قادر نبودند تا با کمپانی های سرمایه داری غربی به علت تولید ناکافی خود- هم به خاطر مناسبات سنتی تولید و هم به خاطر نبود سرمایه جهت سرمایه گذاری در تکنولوژی جدید- به رقابت بپردازند. علما نقش سنتی خود در جامعه و دولت را از دست دادند. در این بین کارگران بودند که از دستمزدهای

با نگاه به جنبش بازار در ایران تا اواخر دهه 1970، از نقطه نظر ائتلاف آن ها با گروه ها، اقشار و طبقات مختلف حول یک سری از منافع طبقاتی مشترک، سه مرحله قابل تمایز است: مرحله اول، نخستین تلاش های بازاریان برای ایجاد ائتلاف و اتحاد با روحانیون و سایر اقشار و گروه ها در مقابل دولت شاه و سرمایه خارجی طی سال های 1891 تا 1905 (انقلاب مشروطیت) است. در این دوره، بازاری ها به مراتب مستقل تر، ولی در مواجهه با مداخله خارجی و سیاست های دولت ضعیف تر بودند. مرحله دوم، ائتلاف ها و اتحادهایی است که در طی دوران پس از سال 1905 تا اوایل دهه 1950 صورت گرفت؛ در این دوران، بازاریان، اتحادهای جدیدی را با سایر گروه ها و طبقات اجتماعی تجربه کردند. مرحله آخر نیز دوره تلاطم از اوایل دهه 1950 تا سال 1979 (انقلاب ایران) است. در همین دوره به وضوح دیده می شود که بازاری ها به شدت در سیاست فعال بوده اند و اتحاد خود را با روحانیت ادامه داده و تقویت کرده اند.

ضمناً در سرتاسر این نوشته، به جای تفکیک سیستم پادشاهی به فی المثل قاجاریه (1794 تا 1925) یا پهلوی (1925 تا 1979)، یک سره از عبارت دولت شاه یا دولت پادشاهی استفاده شده است.

## نخستین تلاش ها برای ائتلاف

دولت ایران، مانند بسیاری از دولت های خاورمیانه، سنتاً از تأثیری قابل ملاحظه بر حیات سیاسی-اجتماعی کشور خود برخوردار و به عبارت دیگر، همواره دارای یک حکومت مرکزی به همراه بوروکرات ها، قوانین و مقررات سخت و مداخلات مداوم، بوده است.

با این حال، اقتصاد ایران، از زمان اعمال نفوذ سرمایه داری غربی بر اقتصاد کشور، غالباً بحران های همزمان و مداوم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را تجربه می کرده است. به عنوان



چرا که این اعتصابات شامل کمپانی های سرمایه داری غربی می شد و نتیجتاً می توانست از نفوذ سیاسی-اقتصادی غرب در ایران بکاهد.

در اوایل دهه 1950، بازاری ها و روحانیون دولت پادشاهی وقت را به خاطر ضعف در مقابل قدرت های خارجی، از نظر کنترل سرمایه داری خارجی بر اقتصاد و نفوذ آن بر سرتاسر جامعه، به باد انتقاد گرفتند. بنابراین، زمانی که دولت شاه و کشور های سرمایه داری غربی متحد آن به برخی تعهدات خود عمل نکردند، بازاری ها و علما تصمیم به حمایت از اعتصابات گرفتند. پیش تر، بعد از به "استعفای" شاه وقت (رضا شاه، در سال 1941) اتحاد بازار-روحانیت-کارگران همراه با "طبقه متوسط" دولت جدید را تشکیل داد. هر چند، طی چند سال، بازاری ها و علما دوباره با شاه تبعیدی و سرمایه داران خارجی، به توافق رسیدند و از ائتلاف خود عقب نشینی کردند و عملاً با این کار، به جنبش کارگران خیانت نمودند. به عبارت دیگر، بازاریان و علما به محض آن که دولت شاه و کشورهای سرمایه داری غربی متحد آن، وعده مزایای اقتصادی و سیاسی را به آن ها دادند، از حمایت خود نسبت به کارگران دست کشیدند.

#### ائتلاف بازار-روحانیت: دوره تلاطم

دولت بوروکراتیک و استبدادی شاه در اواسط دهه 1950، به سیاست زندگی مردم و تضعیف قدرت ائتلافی که پیش تر وجود داشت، ادامه داد. بازاری ها و روحانیون، آماده بودند تا مذاکره بر سر روابط سیاسی و اقتصادی خود با دولت را از سرگیرند. هر چند ایدئولوژی اقتصادی جدید دولت، به خصوص تقویت اتحاد با کشورهای سرمایه داری غربی، به تنش هایی در بین دولت و ائتلاف بازاری ها-روحانیون منجر شد. ائتلاف بازار-روحانیت، نسبت به از دست دادن منافع اقتصادی-سیاسی خود به شدت بدگمان بود. در طی دهه 1950، دولت شاه برای کاهش تنش ها تلاش کرد تا از طریق اعطای وام های بلند مدت و استمهال بدهی ها، به بازاری ها امتیازاتی بدهد. از طرف دیگر، دولت شاه قصد داشت تا در بین نخبگان دستگاه حکومتی یک طبقه متوسط ملی و متعهد به سلطنت به وجود آورد، ضمناً تلاش نمود تا به طور دقیق بازارها را کنترل کند. در طی این دوره، هم روحانیون و هم بازاریان، قدرتی اقتصادی و سیاسی پیدا کردند، اما هم چنان نگران بودند که در نتیجه سیاست های دولت شاه، احتمالاً قدرت اقتصادی خود را از دست بدهند.

در اوایل دهه 1960، دولت وقت شاه، به "انقلاب سفید" دست زد. هدف از "انقلاب سفید"، از یک سو ایجاد رفاه های اقتصادی و سیاسی لازم برای ایجاد یک طبقه متوسط جدید وابسته بود که بتوان برای حمایت از دولت و حاکمیت بر روی آن حساب کرد، و از سوی دیگر از بین بردن مناسبات فئودالی و قبیله ای و تغییر اقتصاد سنتی به یک سرمایه داری غربی. دولت شاه، تعدادی از زمین ها را ملی و در بین طبقه متوسط جدید خود توزیع کرد، تعدادی از بوروکرات های جدید را استخدام نمود، به رفاه هایی اقتصادی برای کنترل کل اقتصاد دست زد و زیرساخت های جدید صنعتی را برای سرعت بخشیدن به پروسه صنعتی شدن کشور به راه انداخت. به علاوه هدف از این اصلاحات آن بود که از طریق

پایین، نرخ بیکاری بالا و ساعات کاری بالا ضربه خوردند. بنابراین، کارگران از هر جنبش اعتراضی با هدف بهبود استانداردهای زندگی خود استقبال می کردند. هر یک از اجزای این ائتلاف، دارای منافع طبقاتی مختلفی بودند، اما توانستند تا برای مقطعی معین حول یک دیدگاه مشترک فرار بگیرند.

#### ائتلاف های بعدی

به دنبال انقلاب مشروطیت، ائتلاف مذکور، به کسب قدرت سیاسی و اقتصادی در ایران ادامه داد. در همان حال که دولت شاه سرگرم معرفی ارزش ها و سنن غربی به دستگاه دولتی بود، ائتلاف فوق از حمایت قابل ملاحظه ای در بین مردم برخوردار می شد. کارگران اغلب به طور کامل از بحث های غرب ستیزانه بازاری ها و روحانیون حمایت نمی کردند، چرا که هدف آن ها بهبود استانداردهای زندگی خودشان بود. با این حال بازاری ها و علما به حمایت کارگران برای یک ائتلاف نیرومند نیاز داشتند، چرا که کارگران به یکی از قوی ترین نیروهای اعتراضی سیاسی در کشور تبدیل شده بودند. به بیان دیگر، اعتراضات کارگری، مشکلات اقتصادی جدی ای برای دولت شاه به بار آورده بود. در نتیجه انقلاب 1917 روسیه، که تهدیدی برای مناسبات موجود اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و البته ائتلاف ها بود، بازاریان و علما به حمایت از دولت شاه و متحدین آن-مانند سرمایه داران صنعتی، ارتش و اربابان زمین-پرداختند تا قدرت جنبش کارگری در ایران را تقلیل دهند. در عوض، دولت شاه با در نظر گرفتن آن که شاید برای سرکوب خیزش های کارگری در کشور به بازاری ها نیاز باشد، به حمایت از بخش های خصوصی سنتی، به ویژه بازار، و اجرای سیاست های حمایتی متعدد برای بازرگانان محلی به منظور بهبود شرایط اقتصادی آن ها پرداخت.

در فاصله دو جنگ جهانی، بازاری ها نسبتاً از شرایط اقتصادی خود راضی بودند. جنبش کارگران نیز به موازات قدرت گرفتن، خود را در بیرون از ائتلاف بازار-روحانیت در دوره بین دو جنگ جهانی، شکل داد.

به دنبال بحران های بین اواسط دهه 1920 تا اواسط دهه 1940، تقاضا برای انواع و اقسام کالاها و ضمناً نبود سرکوب جدی دولتی، به بازاری ها فرصتی داد تا درآمد های خود را افزایش دهند و بیش ترین استفاده را از "آزادی سیاسی" ایجاد شده، ببرند. با این حال، در پایان جنگ جهانی دوم، بازاریان از کاهش در میزان تقاضا برای کالاها به شدت ضربه خوردند (که یکی از علل این کاهش، از سرگیری واردات از کشورهای غربی بود) بازاری ها مجدداً برگ برنده خود، یعنی تاجار ملی گرا را روی میز گذاشتند و خواستار کاهش مداخلات خارجی در اقتصاد شدند؛ چرا که موقعیت اقتصادی آن ها از سوی رقابت کالاها خارجی تهدید می شد.

بازاری ها و روحانیون از جنبش ملی و اعتراضی پس از جنگ حمایت کردند. عضوی از این جنبش اعتراضی را کارگران تشکیل می دادند (که حزب توده نیز از نفوذ زیادی در بین آنان برخوردار بود). پس از جنگ جهانی دوم، و به دلیل آن که بحران اقتصادی مستقیماً استانداردهای زندگی کارگران را کاهش داده بود، چند اعتصاب عمده رخ داد. به دنبال این اعتصابات، بازاری ها و علما تصمیم گرفتند تا باری دیگر از جنبش های کارگری حمایت کنند،



## چند نتیجه

بنابراین مشخصاً می‌توان دید که تا پیش از دوره تلامطم، ائتلاف بازاری ها و روحانیون به دنبال شریک و متحد جدیدی برای اعتراض به مداخلات سرمایه داری غرب در اقتصاد کشور بود. این ائتلاف اغلب شامل کارگران می‌شد، اما آن‌ها به طور مداوم مورد خیانت بازاریان و روحانیون قرار می‌گرفتند. در واقع برای روحانیت-بازار، کارگران نه اعضای واقعی جنبش، که صرفاً اهرم فشار یا یک برگ برنده در چانه زنی و مذاکره با دولت شاه بودند.

در طی دوره تلامطم، بازاری ها نگران از دست رفتن موقعیت و جایگاه خود در جامعه و فعالیت های اقتصادی و قدرت خود در مواجهه با منافع سرمایه داران خارجی بودند. اضافه بر این نگرانی و ترس، نظام سرمایه داری غربی، عموماً به عنوان تهدیدی علیه سبک و شیوه سنتی زندگی بازاریان به شمار می‌رفت. در واقع بازاریان، ارتباطات و پیوندهای دوستانه سنتی در بازارها را به روابط خصمانه سرمایه داران خارجی ترجیح می‌دادند. به همین دلیل، آن‌ها خواهان دولتی جدید برای ایجاد سیاست های اقتصادی ملی و از همه مهم تر، حفظ مالکیت، کاهش کنترل سخت بر روی قیمت ها و تولیدات، اعطای فرصت های شغلی بیش تر به بازرگانان و مالیات ناچیز از صاحبان مشاغل خرد بودند.

با وجود تلاش های دولت پادشاهی در تغییر نظام سنتی تجاری به یک نظام سرمایه داری غربی، بازارهای ایران هم چنان به حیات خود ادامه دادند و تا پیش از سال 1979، به یکی از جنبش های اعتراضی عمده تبدیل شدند. ائتلاف میان علما و بازاری ها، در دوران تلامطم مجدداً جان گرفت. هر چند، بازاری ها عموماً خواهان حفظ مناسبات و بنیان های بازار آزاد، و تنها اعمال تغییراتی تکمیلی در جهت قوانین ملی تر بودند. با این وجود، روحانیون که خود شدیداً به بازاریان وابسته بودند- رهبری ایدئولوژیک این جنبش اعتراضی را در تظاهرات و جلسات بازار در دست گرفتند. به همین خاطر، ائتلاف نهایتاً توانست تا با چنگ زدن به چند آیه و حدیث در دفاع از مالکیت خصوصی و بازرگانی، راهی برای تقویت پیوندهای ایدئولوژیک بین بازاری ها و روحانیون پیدا کند. دوره جنگ و دوره پساجنگ به خوبی اثبات کرد که بازاری ها در نهایت متمایل به پذیرش بنگاه های تجاری خارجی، در واقع سرمایه داران خارجی، بودند، اما تا جایی که منافع و حیات اقتصادی آن‌ها به خطر نیفتد.

25 تیرماه 1389

## منابع:

(1) "Bazaaris' Interests on the Iranian Economy: A Coalition with Ulama", by Mehmet Ufuk, Ege Akademik Bakış (Ege Academic Review), 2008.

(2) "انقلاب ناتمام: زمینه های سیاسی و اقتصادی انقلاب مشروطه ایران"، رحمان هاتفی (حیدر مهرگان)، انتشارات حزب توده ایران، آبان ماه 1380.

نفت و سایر مشتقات آن، اقتصاد ایران به اقتصادهای سرمایه داری غربی الحاق شود.

دولت میزان کنترل بر بازار را افزایش داد و مدارس سکولار را برای آموزش افراد بیسواد افتتاح کرد تا از این طریق هم حوزه نفوذ بازاریان را کاهش دهد و هم از نفوذ سیاسی-اجتماعی روحانیون ممانعت به عمل بیاورد.

در دهه 1960، دولت شاه اعتباراتی ارزان را برای جبران خسارات بازاری ها به دنبال رفرم های اقتصادی، در اختیار آن‌ها قرار داد. با این وجود، ائتلاف بازار-روحانیت، از رفرم های اقتصادی و اجتماعی انقلاب سفید چندان راضی نبود. به همین خاطر، ائتلاف شمار اعتراضات علیه حرکت "غربی ساختن" دستگاه دولتی و جامعه افزایش داد و سیاست های مداخله گر ایانه دولت، من جمله کنترل سخت قیمت ها، را مورد انتقاد قرار داد. برای ائتلاف مذکور، سیاست های دولت در حکم تهدیدی برای سبک زندگی سنتی ایرانیان و منافع اقتصادی کشور بود. به همین جهت به مخالفت های خود در تجمعات مختلف بازار و مراسم مذهبی در مساجد ادامه داد. با در نظر گرفتن وابستگی روحانیون و بازاری ها، و نفوذ سیاسی روحانیت بر بازاریان، چنین تجمعات و اعتراضاتی به ائتلافی محدود، اما نسبتاً قوی تر علیه دولت شاه کمک می‌کرد. در واقع روحانیون برای حمایت از اعتراضات خیابانی و تأمین مالی ائتلاف و نهادهای مذهبی به بازاری ها نیاز داشتند و بازاری ها هم به حمایت ایدئولوژیک روحانیون علیه دولت شاه نیاز داشتند. در این بین، دولت شاهنشاهی، به تلاش های خود برای محدود کردن حوزه نفوذ روحانیون و بازاریان بر نهادهای اقتصادی-اجتماعی سنتی ادامه داد.

در اوایل دهه 1970، در نتیجه بحران های اقتصادی در ایران، دستمزدها کاهش و سطح قیمت ها افزایش یافت. به علاوه، مهاجرت های توده ای به شهر ها، به کاهش تعداد کشاورزان در روستاها و نهایتاً کاهش تولید و عرضه مواد غذایی منجر شد. همین موضوع باعث شد تا قیمت ها و اجاره ها به شدت در شهرها بالا رود. بازاری ها، کارگران و سایر اقشار کم درآمد به شدت ضربه خوردند. واکنش کارگران به بحران، اعتصابات کارگری وسیع بود. ضمناً، در همان حال که دولت وقت شاه، دستور به حذف سوبسید بسیاری از اقلام می‌داد، بازاری ها مخالفت خود با سیاست های اقتصادی را افزایش دادند و کالاها و خدمات خود را در بازارهای سیاه به فروش رساندند. چنین اقداماتی، به گسترش تنش در بین بازاری ها و دولت شاه منجر شد. وخامت و عمق بحران و مسائل اقتصادی، هم جنبش کارگران و هم جنبش بازار-روحانیت را تحریک کرد.

در دهه 1970، دولت شاه بازاریان را مسئول نرخ بالای تورم و مشکلات جدی اقتصادی دانست. در پاسخ، بازاریان به همراه روحانیون، اعتراضات را نه فقط در بازارها که هم چنین در خیابان ها افزایش دادند. مضاف بر آن که مداخله دولت در حمایت از بنگاه های بزرگ و مدرن، به ضرر بنگاه ها و مشاغل خرد و سنتی تمام شد. تغییرات قانونی در سال 1977، میزان سرکوب بازاری ها را افزایش داد و جرعه اقدام مشترک بازاریان علیه دولت را روشن کرد. بازاری ها برای بسیج مردم، به برگ برنده خود یعنی مساجد رو کردند. برخی از بازاری های سرشناس تهران، به سازماندهی اعتراضات بازار پرداختند و از نفوذ خود برای تعطیلی تعدادی از بازارها استفاده کردند.



به بیان مارکسیستی، موادّ خام و کالاهای واسطه به همراه استهلاك آن در جریان تولید، سرمایه ثابت (C) و دستمزد پرداختی کارگران معادل ارزش سرمایه متغیر (V) محسوب می شود و ارزش اضافی در فرآیند تولید، خود را به شکل توزیع سود، بهره و اجاره نشان می دهد. قیمت کالای نهایی نیز برابر است با مجموع سرمایه ثابت، متغیر و ارزش اضافی؛ یعنی:

$$P=C+V+S = (C_1+D) + W+ (\pi+i+R)$$

در نتیجه، ارزش اضافی و ارزش افزوده را می توان به این شکل نشان داد:

$$S=\pi+i+R$$

$$V.A= D+V+S$$

که این "ارزش اضافی" خود بخشی از "ارزش افزوده" را تشکیل می دهد. اگر استهلاك را هم بسیار ناچیز در نظر بگیریم،  $V.A$  به اندازه سرمایه متغیر از  $S$  بالاتر خواهد بود. ضمناً مجموع ارزش افزوده هر مرحله در یک زنجیره تولید تا توزیع، با قیمت کالای نهایی برابر خواهد بود. (معمولاً در این مورد مثال تکراری و کلیشه ای تولید نان استفاده می شود) مالیات بر ارزش افزوده (VAT)، که اسماً قرار است تا در هر مرحله از زنجیره تولید-توزیع، بر ارزش افزوده ایجاد شده وضع شود، برخلاف عنوان خود عملاً یک مالیات غیرمستقیم بر مصرف کالاها و خدمات است (البته این نوع مالیات بر سه مبنای تولیدی، درآمدی و مصرفی قابل محاسبه است که در این جا از آن می گذریم). در ایران، پایه محاسباتی VAT، روش صورتحسابی (روش تقریبی غیر مستقیم) است؛ به عبارتی، اگر نرخ مالیات را  $t\%$  در نظر بگیریم:

بدهی مالیاتی =  $t\%$  (ارزش فروش) -  $t\%$  (ارزش خریدهای واسطه ای بنگاه)

یعنی اگر بنگاه با صرف 1000 تومان هزینه برای منابع اولیه، کالایی به قیمت 5000 تومان تولید می کرده است (ارزش افزوده ای معادل 4000 تومان) حال با یک نرخ مثلاً 30 درصدی مالیات بر ارزش افزوده، ابتدا 1300 تومان هزینه می کند (300 تومان بیش تر از قبل) و بعد کالای خود را با قیمت 6500 تومان می فروشد (یعنی 1500 تومان مالیات از مصرف کننده یا خریدار اخذ می کند)؛ تفاوت این دو، یعنی 1500 تومان مالیات دریافتی و 300 تومان مالیات پرداختی که می شود 1200 تومان، به سازمان امور مالیاتی فرستاده می شود. بدین ترتیب، قرار است تا به لحاظ نظری، تولیدکننده مالیاتی پرداخت نکند. در این حالت، این مصرف کنندگان نهایی هستند که اصولاً هنگام تهیه مایحتاج خود، باید مالیات پرداخت کنند.

اما در شرایطی ممکن است که با بالا رفتن قیمت کالای مورد نظر، میزان فروش (درآمد) یا سود سرمایه دار (البته بسته به نوع کالا و کثرت قیمتی تقاضای آن) کاهش پیدا کند و ریاست محترم بنگاه دچار ضرر گردد. این موضوع با از طریق مذاکره و چانه

## چند نکته تکمیلی پیرامون بحث اعتصاب بازار



ارمان پویان

در ابتدا می باید بین مفهوم ارزش افزوده (Value Added) با مفهوم مارکسیستی ارزش اضافی (Surplus Value) تمایز قائل شویم. ارزش افزوده، در اقتصاد سرمایه داری، صرفاً مابه التفاوت ارزش ورودی و خروجی، در واقع ستاده و داده است؛ یعنی قیمت کالای نهایی منهای هزینه منابع اولیه، موادّ خام، کالاهای واسطه و غیره. به عبارت دیگر، ارزش افزوده، تفاوت بین دریافتی های یک بنگاه از محلّ فروش محصول تولید شده و پرداختی های آن بر روی منابع اولیه به کار گرفته شده در هر مرحله از پروسه تولید است. فرض کنید که پروسه تولید یک بنگاه به شکل ساده زیر باشد:

موادّ خام (اولیه)، کالاهای واسطه و غیره	$C_1$	سرمایه ثابت (C)
استهلاك	D	
دستمزد	W	سرمایه متغیر (V)
سود	$\pi$	ارزش اضافی (S)
بهره	i	
اجاره	R	
کالای نهایی	P	قیمت کالای نهایی

که در این جا "ارزش اضافی" در قالب سود، بهره (در ازای وام و غیره) و اجاره (برای ساختمان و غیره) توزیع شده است (اگر بهره و اجاره ای در کار نباشد، این ارزش اضافی معادل سود سرمایه دار خواهد بود).

در قالب شکل تولید فوق، ارزش افزوده (V.A) برابرست با:

$$V.A= P- C_1$$

که می توان آن را به شکل زیر بسط داد:

$$V.A= D+W+\pi+i+R$$



هلند	ژانویه 1969	5,2
نروژ	ژانویه 1970	7,8
انگلستان	آوریل 1973	4,9
اوروگوئه	ژانویه 1968	66,3

Source: Thakurta, Paranjoy. "Worries on VAT" (March 13, 2003), <http://www.rediff.com/money/2003/mar/13/paran.htm>

سؤال مهم و به جایی که رفیق کامران مطرح می کند اینست که با این تفاسیل، به چه علت بازاریان وارد اعتصاب شدند؟

در واقع مهم ترین دلایلی که من در اعتصاب بازاریان (صنف پارچه فروشان، طلافروشان و غیره) می بینم اینست: اولاً، بخشی از بازاریان که از این نوع مالیات آسیبی نمی بینند، به علت منافع طبقاتی مشترک خود با سایر بازاریان و پیوندهای مختلف در بازار، وارد اعتصاب شده اند. ثانیاً، بخش زیادی از بازار را دلالان و واسطه ها تشکیل می دهند که سیستم فاکتوری مالیات بر ارزش افزوده (در اظهارنامه های مالیاتی) برای آن ها مشکلات عدیده ای ایجاد می کند. این استدلال درست به کرات از سوی جمهوری اسلامی نیز علیه اعتصاب بازار تکرار شده است، اما همان طور که رفیق سینا پازوکی در مقاله خود گفته است وظیفه مارکسیست های انقلابی، نه افتادن در دام یکی از طرفین درگیری، که افشای آن هاست. ثالثاً، بخشی از بازار را خرده فروشی ها و یا تولیدی های کوچکی تشکیل می دهند که در صورت کاهش در فروش به دنبال دریافت مالیات از خریدار، با ضرر رو به رو می شوند.

نکته آخری که رفیق کامران نیز در مورد ادعای بورژوازی پیرامون مسأله دستمزد و تورم مطرح کرده، کاملاً صحیح است. در واقع ادعای افزایش تورم در نتیجه افزایش دستمزد، ده ها سال است که تحت عنوان ماریپیچ تورمی دستمزد-قیمت ها آموزش داده می شود (در این مورد می توانید به مقاله [فروپستی تورمی: الکلنگ بی قرار و پا در هوا](#)، از دکتر رئیس دانا مراجعه کنید) با این حال این مسأله به بحث فعلی بی ارتباط است و من هم در مورد آن صحبتی نمی کنم.

نتیجه ای که می خواهم در انتهای این نوشته بگیریم اینست که اجرای مالیات بر ارزش افزوده، در درجه نخست تهدیدی برای طبقه کارگر است، نه بازاریان، و طبقه کارگر می باید بنا به منافع طبقاتی خود و با حفظ مرزبندی با بازاریان، از حقوق خود در مواجهه با این یورش دفاع کند. اعتراض به اجرای مالیات بر ارزش افزوده از سوی بازاریان، عموماً بهانه ایست برای حفظ و کسب یک سری از امتیازات.

26 تیرماه 1389

سازی با سازمان امور مالیاتی حل خواهد شد و یا نهایتاً او برای جبران ضرر و افزایش ارزش اضافی، اولین ضربه را متوجه کارکنان و کارگران خود خواهد کرد: کاهش دستمزد، حذف یا کاهش حق بیمه، افزایش ساعات کار و غیره. (به بیان دیگر او با افزایش نرخ استثمار یا نسبت S/V، به شکل مطلق یا نسبی، سعی در جبران "ضرر" خود خواهد کرد) ولی نهایتاً باز هم مصرف کنندگان نهایی و کارگرانی که خود که در تولید آن کالا نقش داشته اند، باید کالای مورد نظر را با پرداخت مالیات، یعنی بهای بیش تر، تهیه کنند. کما این که همین الان نیز ما برای خرید بسیاری از کالاها 1.5% و برای انواع سیگار 12% مالیات پرداخت می کنیم. این مالیاتی است که در زنجیره تولید-فروش، تماماً به مصرف کنندگان نهایی منتقل شده است.

عجالتاً یک تولیدی کوچک کفش را در بازار در نظر بگیرید که مستقیماً محصولات خود را به فروش می رساند. با اجرای مالیات بر ارزش افزوده، بنگاه هنگام خرید مواد اولیه (چرم، پارچه و غیره) مثلاً 3 درصد مالیات پرداخت خواهد کرد و در زمان فروش نیز باید 3 درصد قیمت کفش، مالیات دریافت کند. چنان چه میزان فروش به شکل سابق ادامه پیدا کند، بنگاه کوچک ترین مالیاتی پرداخت نخواهد پرداخت. اما اگر این افزایش قیمت، به کاهش تقاضای خریداران منجر شود، متعاقباً درآمد و سود "مدیر بنگاه" پایین می آید؛ یعنی در ظاهر امر او پرداخت کننده بخشی از مالیات و متقبل ضرر شده است. اما همان طور که گفته شد، او برای جبران ضرر، فشار را متوجه کارگران خود خواهد کرد تا به رقابت در بازار ادامه دهد.

بنابراین از هر زاویه که به این موضوع نگاه می کنیم، کارگران و اقشار کم درآمد بزرگ ترین قربانی خواهند بود، نه حضرات بازاری. ضمن آن که این نوع مالیات در کنار سایر طرح های تعدیل ساختاری (SAP) اعمال می شود و در نتیجه، اثرات منفی آن تشدید خواهد شد.

مسأله دیگری که در این بین اهمیت دارد، آثار تورمی VAT است که جنجال های زیادی بر سر آن وجود دارد. متأسفانه فرصت نیست تا در این جا در مورد عواقب احتمالی این سیستم مالیاتی بر تورم صحبت کنیم، اما مشاهدات تجربی در بسیاری از کشور ها، چه توسعه یافته و چه در حال توسعه، از افزایش شدید و ناگهانی سطح قیمت ها در هنگام معرفی و اجرای مالیات بر ارزش افزوده خبر می دهد که ایران نیز به احتمال زیاد از این قاعده مستثنی نخواهد بود.

کشور	ماه معرفی VAT	تغییر ناگهانی در قیمت ها (%)
ارژانتین	ژانویه 1975	57,2
بولیوی	اکتبر 1973	9,5
برزیل	ژانویه 1967	15,8
شیلی	مارس 1975	146,7
کلمبیا	ژانویه 1975	12,9
دانمارک	ژوئیه 1967	8
فرانسه	ژانویه 1968	2,1
ایرلند	نوامبر 1972	5,5
اسرائیل	ژوئیه 1972	17,9
ایتالیا	ژانویه 1973	6,3





## سازمان تأمین اجتماعی و دست اندازی به حقوق اولیه طبقه کارگر



آرمان پویان

چندی پیش، هیأت امنای سازمان تأمین اجتماعی، از مصوبه ای مناقشه انگیز (به تاریخ 21 اردیبهشت 89) مبنی بر دریافت فرانشیز از بیمه شدگان سازمان خبر داد. در واقع بنا به تعریف، فرانشیز، درصد یا قسمتی از خسارت (هزینه) است که طبق شرایط بیمه نامه، برعهده بیمه گذار قرار می گیرد و بیمه گر نسبت به آن هیچ گونه تعهدی ندارد، مگر آن که در مورد نوع و نحوه محاسبه آن توافق شده باشد.<sup>1</sup>

بدین ترتیب قرار است تا در این مورد، سازمان تأمین اجتماعی 50 درصد یا نیمی از هزینه های درمانی را بر دوش کسانی بیندازد که تحت پوشش بیمه سازمان قرار دارند؛<sup>2</sup> یعنی جمعیتی در حدود

بیمه شدگان اصلی <sup>3</sup>	9,729,961
بیمه شدگان تبعی	16,677,243
<b>جمع بیمه شدگان اصلی و تبعی</b>	<b>26,407,204</b>

26.5 میلیون نفر (طبق آمارهای مربوط به پایان آذرماه سال گذشته)<sup>4</sup>، که از قرار معلوم تاکنون به 30 میلیون نفر افزایش یافته است.<sup>5</sup> این موضوع را بگذارید در کنار این حقیقت دردناک که بنا بر آخرین برآوردهای کارشناسان حوزه بهداشت و درمان، سالانه بیش از یک و نیم میلیون نفر از جمعیت کشور به دلیل تأمین هزینه های سنگین درمانی به زیر خط فقر می رود.<sup>6</sup>

این مصوبه، در صورت اجرا، بی تردید بورش دیگری به ابتدایی ترین حقوق طبقه کارگر خواهد بود. در طی سه دهه گذشته، هر سال خدمات درمانی بیشتری از دایره قراردادهای و تعهدات بیمه ای سازمان تأمین اجتماعی خارج شده است، به طوری که تاکنون کارگران علاوه بر خروج بسیاری از بیمارستان ها، درمانگاه ها و

پزشکان از تعهدات درمانی سازمان، شاهد افزایش سطح فرانشیز داروها، پرتونگاری و خدمات آزمایشگاهی در مراکز درمانی غیر ملکی طرف قرارداد با سازمان تأمین اجتماعی نیز بوده اند.<sup>7</sup> هیأت امنای سازمان تأمین اجتماعی در شرایطی از دریافت فرانشیز صحبت می کند که کارگران شاغل و بازنشسته، همه ماهه معادل یک سوّم دریافتی خود را به سازمان تأمین اجتماعی می دهند تا در مواقع لزوم بتوانند از خدمات درمانی این سازمان استفاده کنند.<sup>8</sup> هرچند فشارهای ناشی از دریافت فرانشیز و انتقال بخشی از هزینه های درمانی به بیمه شدگان، متوجه کل بیمه شدگان خواهد شد، اما به طور مشخص این فشار برای همه آن ها در یک سطح نیست و به عبارتی برای برخی از گروه های تحت پوشش بیمه (به عنوان نمونه استفاده کنندگان از بیمه بیکاری، یا رانندگان و غیره) نسبت به سایرین به مراتب بیش تر خواهد بود. تنها تا پایان آذرماه سال 88، از جمعیت بیمه شدگان اصلی، مجموعاً 604 هزار و 196 نفر را رانندگان و بافندگان تشکیل می داده اند. در همان دوره نیز، قریب به 162 هزار نفر از بیمه بیکاری استفاده می کرده اند (ارقامی که به احتمال زیاد تا به الان افزایش یافته است).<sup>9</sup>

295,894	اختیاری	خاص	توزیع انواع بیمه شدگان اصلی (پایان آذر 88)
397,982	حرف و مشاغل آزاد		
451,725	رانندگان		
152,471	بافندگان		
161,956	بیمه بیکاری		

البته هنوز در مورد جوانب اجرای این مصوبه اطلاع چندانی در دست نیست. حتی ظاهراً دبیر شورای عالی تأمین اجتماعی هم انتقاد "شدیدی" به این مصوبه داشته است.<sup>10</sup> هرچند که این ژست های "دلسوزانه" هم مانند مصوبه مزبور تازگی ندارد) و یا نایب رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس اعلام کرده است که در صورت صحت مصوبه، "مجلس مانع از انجام این کار خواهد شد"<sup>11</sup>؛ مضحک تر آن است که این مصوبه حتی با اصول 3 و 29 قانون اساسی جمهوری اسلامی<sup>12</sup>، و ماده 29 قانون تأمین اجتماعی و قانون الزام سازمان به اجرای بندهای الف و ب از ماده 3 قانون تأمین اجتماعی هم در تناقض قرار می گیرد.<sup>13</sup>

با این وجود اجرای احتمالی چنین طرحی، به موازات خصوصی سازی های گسترده (زیر عنوان اجرای اصل 44 قانون اساسی) و پیشبرد طرح تحول اقتصادی (به ویژه حذف تدریجی سوبسیدها)، هیچ معنایی به جز فشار مضاعف بر کارگران و اقشار زحمتکش ایران و استنثار بیش تر آن ها نخواهد داشت.

نگاهی گذارا به سرمایه داری نحیف جمهوری اسلامی نشان می دهد که این سیستم با بحرانی همه جانبه، به ویژه در اقتصاد خود، دست به گریبان است؛ به عنوان نمونه، بنابر تخمین های اکونومیست، رشد اقتصادی (رشد تولید ناخالص داخلی واقعی)



### بحث آزاد

## آنتریزم و جنبش چپ دانشجویی

عابد توانچه، دانشجوی اخراجی دانشگاه پلی تکنیک، و از فعالین سوسیالیست جنبش دانشجویی ایران طی چند سال گذشته، مصاحبه ای با سایت دانشجو نیوز انجام داد که مخالفت ها و انتقاداتی را از سوی دیگر فعالین دانشجویی و سوسیالیست به دنبال داشت. بحثی که پس از انتشار نقد پریسا نصرآبادی به این مصاحبه منتشر شد، به مسئله آنتریزم و دخالتگری پیشروان هر جنبش در سازمان ها و نهاد های دولتی، رفورمیستی و بورژوازی رسید، که از نظر ما موضوع مهمی است. نشریه میلیتانت برای دامن زدن و بحث در این مورد، بخش هایی از بحث های انجام گرفته را در وب لاگ و سپس بخشی از آن ها را در نشریه منتشر قرار می دهد و از دریافت پاسخ و انتقاد به این بحث ها استقبال می کند. متن بحث های انجام شده در چند بخش و به مرور در وب لاگ قرار داده می شود.

### نشریه میلیتانت



## در مورد آنتریزم و جنبش دانشجویی

رها مسعود:

به علی رضا بیانی

نمی شود از ضرورت و عدم ضرورت فعالیت چپ ها در انجمن اسلامی حرف زد بی آنکه شرایط تاریخی انجمن ها را در نظر نگرفت. در آن طرف تاریخی به هیچ روی چپ نو، انجمن اسلامی را برای فعالیت انتخاب نمی کرد. مگر نیروهایی که در انجمن سوابقی داشتند و حالا با یک تحول در دیدگاه مواجه بودند. که عده قبلی هم بودند. فعالیت در انجمن چارچوب خودش را دارد حالا هر چه که ساختار شکن هم که باشی طرفی است که شکل خودش را دارد. فعالیت در انجمن گر چه به قول شما قدرت بسیج توده ای بالایی را داشت اما، اولاً فعالیت با تابلوی انجمن بود و چپ به عنوان یک نیرو نمی توانست خود را با تابلوی چپ معرفی کند. شاهد مثال نیروهای ملی مذهبی که صاحبان اصلی این تشکل

ایران در سال 88، معادل 0.5 درصد بوده است،<sup>14</sup> نرخ رشدی که نسبت به سال های پیش از آن بسیار پایین به نظر می رسد. نرخ بیکاری هم چنان رو به رشد است (نرخ بیکاری غیر رسمی، حداقل 22 درصد است و در برخی استان ها بالای 45% قرار دارد).<sup>15</sup> به گزارش بانک مرکزی، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران (شاخص تورم) در فروردین ماه سال جاری نسبت به ماه مشابه سال قبل 10.3 درصد و در این بین، شاخص بهای گروه بهداشت و درمان در مقایسه با ماه مشابه سال قبل، 21.7% افزایش داشته است.<sup>16</sup>



وضعیت سیستم بانکی نیز با رسیدن مطالبات معوقه بانکی- یا به عبارتی طلب سوخته بانک ها- به 48 هزار میلیارد تومان<sup>17</sup>، عملاً به مرحله ورشکستگی رسیده است. وضعیت صنایع و واحدهای تولیدی نیز به همین منوال است، به طوری که دولت در مرحله اول، با استمهال بدهی 2 هزار و 280 واحد تولیدی که میزان بدهی آن ها به سیستم بانکی کمتر از 2 میلیارد تومان بود، موافقت کرد. در مرحله بعد نیز دولت مصوب کرد که بدهی 4 هزار و 491 واحد تولیدی دیگر را استمهال کند. بدین ترتیب، شمار "بنگاه های بحران زده" مشمول برنامه حمایتی دولت، طی خردادماه تا شهریور ماه سال 88 به 6771 مورد رسید.<sup>18</sup>

طبق گزارش سازمان سرمایه گذاری های خارجی (4 آذر 88)، حجم سرمایه گذاری خارجی در سال 87، با 93 درصد کاهش نسبت به سال 86، به حدود 822 میلیون دلار رسید.<sup>19</sup> به تمامی این موارد باید دور جدید تحریم های شورای امنیت سازمان ملل علیه رژیم ایران را هم اضافه کرد.<sup>20</sup>

نیاز به توضیح چندانی ندارد که افزایش هزینه سرانه درمانی کارگران تحت پوشش بیمه، در کنار افزایش قراردادهای موقت کار و پیمانکاری، تضعیف ثبات شغلی و کاهش قدرت خرید واقعی آن ها و... به افزایش عمق و دامنه بحران سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی خواهد انجامید. در این میان، وظیفه تمامی فعالین چپ و کارگری، مبارزه قاطعانه با اجرای این مصوبه و دفاع از حقوق اولیه کارگران در برابر این حمله احتمالی در بستر سایر مبارزات کارگری است.

شرایط خاص سیاسی-اجتماعی و اقتصادی حاکمیت، به همراه حملات روزافزون به حقوق طبقه کارگر (که مورد فوق، تنها یکی از آن هاست)، بیش از پیش سازماندهی و تشکل، و مداخله پیگیر و مؤثر مارکسیست های انقلابی را در راستای تدارک برای یک اعتصاب عمومی علیه رژیم و نهایتاً انقلاب سوسیالیستی می طلبد.

پانویس: (در صفحه آخر)



تاریخ قبل و بعدش منها و کسر کرد تا به نتیجه اثبات حق و منطق رسید)

تمام مواردی که شما در مورد خصوصیات این نهادها مطرح می کنید کاملاً صحیح است اما دو نکته اساسی وجود دارد که باید بر سر آنها تمرکز کنیم.

نکته اول اینکه؛ تمایلات روشنفکری که در دانشگاه تحت پوشش "چپ" فعالیت می کردند تمایلات مواجی بودند (و عمدتاً هنوز هستند) که قادر نبودند از طریق طرح یکسری مطالبات یا شعارها که به گرایش مسلط و شناسنامه این تمایلات تبدیل شود (و نه عکس یادگاری در یک لحظه و در کنار شعاری و آن را به حساب پرچم گذاشتن) فاصله ملموسی با نهادهایی نظیر دفتر تحکیم ایجاد کند.

فرق گرایش "چپ" این بود که خود را "چپ" و دفتر تحکیم را "راست" می دانستند، و این ادعا نه به این روش که این گرایشات با بر افراشتن پرچم سوسیالیستی و با شعار زنده باد سوسیالیسم فاصله ای با این نهادها ترسیم کنند که راست ها نیز نتوانند خود را در این سطح به رقابت بگذارند.

در اینجا پرسشها مثال میآورد که: «آیا شعار "یا سوسیالیسم یا بربریت" را در کنار آزادی - برابری به خاطر دارید؟!»

اگر فرض کنیم که این ادعا را سایر گرایشات نیز به کرات بیان نکرده اند باز در اساس موضوع چیزی را تغییر نمی دهد. بحث بر سر چنین مواردی خاطره انگیزی نیست بلکه موضوع ایجاد طیف و بلوک سوسیالیستی بود که مبنایست با چنین شعارهایی و دقیقاً همین پراتیک به عنوان «گرایش مسلط»، فاصله منطقی و عینی با جریانات راست ایجاد می کرد که تا مقطع اعلام موجودیت دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک چنین نبود. مهمترین (و تنها) شعاری که قرار بود طیف "چپ" دانشجویی را از نهادهای مذکور متمایز کند شعار "آزادی و برابری بود. (میر حسین موسوی هم همین شعار را میدهد)

این توضیحات از این جهت است که روشن شود اختلاف این "چپ" و آن "راست" چنانچه میخواست به صورت تئوری و چکیده آن به صورت اختلاف بر سر شعار و پرچم متجلی شود، اختلاف قابل لمسی نبود. اما با این توضیحات باز هنوز قصد این نتیجه گیری را ندارم که بگویم پس باید این تمایلات "چپ" خود را منحل کرده و می رفتند به دفتر تحکیم و انجمن اسلامی «می پیوستند»، توضیح این اختلاف تنها به این دلیل است که اختلاف نه بر اساس گرایش مارکسیستی با نمایندگان متشکل بورژوازی در دانشگاه، بلکه اختلاف "چپ" و "راست" بود که مرز ملموسی هم در بیان شعارها نداشت. یعنی هیچ شعاری نبود که طیف "چپ" عمده کرده و دفتر تحکیم با آن مخالف باشد. چون طیف چپ هنوز به درجه ای از تکامل نرسیده بود که مبارزات دانشجویی را در پیوند با جنبش طبقه کارگر و برای تسخیر قدرت و لغو مالکیت خصوصی قرار دهد و درست این هدف است که آنها را اولاً از حالت یک تمایل روشنفکری "چپ" خارج کرده و در بلوک مبارزات کمونیستی قرار می دهد و ثانیاً در اینصورت است که میتوانند اساس تمایز خود را با سایر نهادهای مذکور نمایان کند و نه از طریق امکانات مالی و مجرای تأمین بودجه.

هستند در دهه ۷۰ شمسی تلاش بسیاری در باز پس گیری آن داشتند که باز هم در برابر نیروهای متمایل به روحانیون مبارز و بعداً مشارکت دست پایین را داشتند و هیچ گاه نتوانستند پرچم خود را بالا ببرند گرچه همیشه برنامه ساز این تشکلها بودند. دلیل آن را هم باید در وابستگی این تشکل دانشجویی دید. نهضت آزادی در دولت قرار نداشت که بتواند آن را حمایت کند. اعضای این تشکلها از دیر باز با عوامل دولتی در ارتباط بودند و خط می گرفتند و حمایت می شدند. این مساله تا جایی پیش می رفت که بسیاری از فعالان مستقل دانشجویی، انجمن را سکوی پرش نیروهای مذهبی وفادار به حاکمیت می دیدند.

ثانیا نیرویی که در حال شکل گرفتن بود چگونه می توانست در فضای محدود و پر قید و بند انجمن اسلامی نضج بگیرد و استقلال فکری و مالی داشته باشد؟

ثالثاً ضربه ای که جنبش دانشجویی ایران در ۱۸ تیر ۷۸ خورد از وابستگی مطلق آن به یک تشکل از پای بست دولتی آب می خورد. آن زمان که دولت از حمایت شانه خالی کرد و جنبش را دچار ضعف و سردرگمی عمیقی کرد.

رابعاً تفاوت نسلی که به عینه از تغییر آشکار در روحیات و نگرشها خبر می داد مانع از آن می شد که جوانان تازه وارد بر سبک و سیاق اسلافشان سعی در خودسانسوری و تقیه سیاسی داشته باشند و آنها را روانه در انجمن اسلامی ها کند. آنچه مطرح کردم گوشه ای از ضرورت و چرایی انتخاب طبیعی چپ نو در دانشگاه است و قطعاً می توان به موارد بیشتری پرداخت. شاید عناصر منفرد در انجمن اسلامی ها قادر به اثرگذاری بر روند جنبش دانشجویی بودند اما این راه به عنوان یک استراتژی برای گروهی از فعالان چپ غیر قابل توصیه بود و تبعات بی شماری داشت. تمام عوامل جمهوری اسلامی با تمام گرایشات موجود بر سر سرکوب چپها در ایران با هم توافق دارند. حال با هجوم فعالان چپ به مردار انجمن اسلامی ها چه چیز عاید خیز نوین می کرد؟

علیرضا بیانی:

به رها مسعود،

مناسفانه شما دقیقاً منظور من از بحث "دخالتهای" در نهادهای دانشجویی مانند دفتر تحکیم و انجمن را متوجه نشدید. خوب میدانم چون دقیقاً این منظور را متوجه نشدید به اشتباه تصور کرده اید که پیشنهاد من این است که در آن مقطع "چپ"ها باید به این جریانات «می پیوستند». و شما برای رد "منطقی" این پیشنهاد دلایل منطقی در جهت اثبات وابستگی این نهادها میآورید که اینجانب قانع شوم که نیاید در آن حوضه ها "دخالتهای" می شد!

خبر، موضوع از اساس این نیست. بحث بر سر «پیوستن» به این نهادها به معنی انحلال گرایش خویش نیست و نباید موضوع را تا مرز القاب تاکتیکها تجربه شده در سنت مبارزات انقلابی کاهش داد. موضوع بر سر حوضه فعالیتهایی است که در دانشگاه وجود داشته است. (در اینجا یک بحث کلان و تئوریک مطرح است و نه بحثی در بخش حقوق و قضا که لازم شود فلان تاریخ را از



## در مورد آنتریزم و جنبش دانشجویی

سینا پازوکی

### به بهانه بحث های شکل گرفته در نتیجه مصاحبه عابد توانچه با دانشجوی نیوز و انتقادات طرح شده به آن

در سایت فیس بوک، پس از انتشار نوشته پریسا نصرآبادی در انتقاد از برخی نکات طرح شده در مصاحبه عابد توانچه با سایت دانشجوی نیوز، بحث هایی انجام شد، که درست یا اشتباه، اشاره ای به مسئله آنتریزم و ورود به سازمان های توده، دانشجویی، ولو دولتی و ارتجاعی مطرح شده است که مرا ترغیب کرد تا در این مورد مطلبی بنویسم. لازم به اشاره است که منظور من از آوردن نام "دانشجویان سوسیالیست" نه اشاره به تشکلی به این نام، و نه تشکل دیگری است، مراد از استفاده از این نام، اشاره به دانشجویان سوسیالیست نوعی است.

سنت و تاکتیک آنتریزم، یعنی دخالت و حضور در پارلمان های بورژوازی، اتحادیه های دولتی و زرد و حتی به شدت ارتجاعی، به دوران حیات و رهبری لنین در حزب بولشویک بر می گردد. این تاکتیک بولشویکی بعد ها وسیعاً از سوی تروتسکیست ها در کشور ها و سازمان های مختلف مورد استفاده قرار گرفت، تا حدی که بسیاری تروتسکیست ها را با آنتریزم، و آنتریزم را با سازمان های تروتسکیستی می شناسند. معروف ترین ریشه تئوریک این تاکتیک، در کتاب لنین تحت عنوان بیماری "چپ روی کودکانه" به رشته تحریر در آمد، و با این کار، فرمول لنینیستی ای برای کمونیست ها در سرتاسر جهان ارائه شد. شاید بتوان چکیده این تاکتیک را در متن کوتاهی تحت عنوان "تذ های برای کنگره ی دوم کمینترن" به قلم لنین یافت. لنین در این متن کوتاه این تاکتیک را چنین توضیح می دهد " گروه ها یا هسته های کمونیست ها باید در تمامی سازمان ها، اتحادیه ها و انجمن ها، بدون استثنا، و بیش و پیش از همه، در سازمان های پرولتری، و همینطور سازمان های توده های تحت ستم و استثمار غیر پلوتری (سیاسی، اتحادیه ای، نظامی، تعاونی، آموزشی ورزشی و غیره) نیز شکل بگیرد. ترجیحاً بهتر است این گروه ها علنی باشند، اما گروه های مخفی نیز کاربرد دارند. گروه ها و هسته های مخفی زمانی حیاتی و مهم می شوند که سرکوب و اخراج اعضای آنها از سوی بورژوازی محتمل است. این هسته ها که باید در تماسی نزدیک با یکدیگر و مرکزیت حزبی باشند، باید با به دست آوردن تجربیات، انجام کار آژیتاسیون، و نیز تبلیغ و سازماندهی، خود را با تمامی شرایط زندگی روزمره توده ای وفق دهند و با گروه های و قشر های مختلف توده های تحت ستم آشنا شوند، خود، حزب، طبقه و توده های تحت استثمار را با این کار متنوع خود آموزش دهند." (مجموعه آثار لنین، جلد سی و یکم، صفحه 191)

لنین تاکتیک فوق را به چند هدف ارائه داد و در جدل تئوریک با مخالفان اولترا چپ خود موفق شد در روسیه آنها را به اثبات برساند:

1- دسترسی به توده ها (و همینطور توده های دانشجویی)

که تا حدودی درگیر کار اتحادیه ای و صنفی شده اند،

و اما نکته دوم این است که با توجه به توضیحات شما؛ بنا بر این یا هر نوع دخالت گری در هر تشکلی با پایه های وسیع توده ای که در آن گرایش "چپ" رهبری را در دست نداشته باشد ممنوع یا خطا است؛ و یا هر نوع دخالتگری در اینگونه نهادها به منزله انحلال خویش جهت پیوستن با آنها است! در جامعه طبقاتی که "ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است" توده های وسیع به سادگی جذب نهاد های وابسته به همین ایدئولوژی می شوند و چنانچه مارکسیست ها آنها را با رهبران بورژوا یا بورکرات و مامشاتجو و نظایر اینها تنها بگذارند تا بتوانند در ظرفی جداگانه خود را "چپ" مستقل معرفی بکنند، اگر به معنی فرقه گرایی یا سکناریسم نیست پس به معنی چیست. تنها یک گرایش سانتریستی است که از روی ندانم کاری و بی برنامهگی یک خط پایه ای و ثابت برای واکنش به این موارد ندارد. گرایش سانتریستی ( فرصت طلبی به معنی اخص کلمه) که همواره از زمان عقب است، در چنین مواردی یا اصلاً دخالت نکرده و خود را دور نگاه می دارد و یا وقتی متوجه شد از اول هم می بایست دخالت می کرده، ناگهان خود را در مرکز چنین نهادهای دیده و معرفی میکند که تو گویی از ابتدا همه چیز بر نوک انگشتانش می چرخیده است.

در جمع بندی باید تاکید کنم که تشکلات و نهادهایی با رهبری بورژوازی و تحت تسلط آنها از این جهت ایجاد میشود که جلوی نفوذ رادیکالیسم انقلابی و رشد آن گرفته شود. آنها برای این جلوگیری انواع کارهایی را میکنند که شما هم به درستی به بخشی از آنها اشاره کرده اید، اما این کارها نباید کمک به "چپ" برای دخالت نکردن در این نهاد ها تلقی شود و هر عقب نشینی در مواجه با این تاکتیک های بورژوازی به مثابه پیروزی آنها در اهداف تعیین شده شان محسوب میشود.

رهبران اتحادیه های کارگری به حد زیادی از کمونیست ها متفرند و انواع تدابیر را برای جلوگیری از ورود آنها به درون این نهادها انجام میدهند اما این باعث نمی شود که کمونیست ها این حوضه دخالت گری را به کناری نهاده و به جای آن بروند در درون محفل یا پیله خود و خود را محصور کنند به امید اینکه روزی روزگاری بدنه این نهادها به آنها خواهد پیوست.

سبک کار " آنتریزم" اولاً زمینه ارتباط با بخش های وسیعی از اعضا و فعالینی که در نهادهای بورژوازی و به اشتباه فعالیت میکنند را فراهم میکند و ثانیاً زمینه گسست از فرقه گرایی را فراهم میکند. حال اگر مدعیانی هستند که در تقابل با این تاکتیک خواسته اند با محفل چندین نفره ای به عنوان "چپ" فلان و فلان، قطبی در مقابل طیف تحکیم و انجمن اسلامی و نظایر آنها درست کرده باشند که بتواند بدنه جنبش دانشجویی را تحت اتوریته خود در آورد، چنین ادعایی فقط یک لاف روشنفکری است و نه کمی بیشتر.



اتحادیه ها به دخالت گری مشغول شوند. اصلا ساده لوحانه است که فکر کنیم اتحادیه های بدون دخالت خود بورژوازی و نوکرانشان در لباس رفورمیزم و سوسیال دموکراسی در کشور های مختلف می توانند مستقلا فعالیت کنند و قدرت هم به دست آورند. استدلالات این چنینی را کمونیست های انگلیسی نیز در برابر دعوت آنها به ورود به حزب کارگر و دخالت گری در آن از استین بیرون می کشیدند. در واقع آنها، از شدت چپ روی خود، سر از "راست" در آورده بودند، و به حزبی با چندین میلیون عضو کارگر پشت می کردند تا حزب انقلابی و موعود خود را، جدا از آنها و به دور از این کارگران و ایزوله از مبارزه روزمره آنها بسازند. نمونه آنها کم نبوده. تقریبا هر چند وقت یک بار یک گروه چپ اعلام می کند که کار در حزب کارگر دیگر بی فایده است و برای ساخت یک حزب جدا، راه خود را جدا می کند، اما پس از مدتی به در بسته می خورد. خلاف این استدلالات، عملکرد تد گرانت در دوره ی اوج قدرت "گرایش میلیتانت" در انگلستان بود، که با آنتریزم در حزب کارگر و دخالت و مبارزه در این حزب، موفق شد یکی از بزرگترین گروه های مارکسیستی، با پایه های قوی کارگری در آن دوره این کشور را تشکیل دهد.

استدلال دیگری که علیه به کار بستن این تاکتیک می شود، سرکوب، اخراج و عدم اجازه فعالیت مارکسیست ها در چنین سازمان ها و اتحادیه هایی از سوی رهبران و بورژوازی است. به عنوان مثال "رها مسعود" می گوید "فعالیت در انجمن گر چه به قول شما قدرت بسیج توده ای بالایی را داشت اما اولاً فعالیت با تابلوی انجمن بود و چپ به عنوان یک نیرو نمی توانست خود را با تابلوی چپ معرفی کند ... ثانیاً نیرویی که در حال شکل گرفتن بود چگونه می توانست در فضای محدود و پر قید و بند انجمن اسلامی نضج بگیرد و استقلال فکری و مالی داشته باشد؟" و این چنین ادامه می دهد که "اما این راه به عنوان یک استراتژی برای گروهی از فعالان چپ غیر قابل توصیه بود و تبعات بی شماری داشت. تمام عوامل جمهوری اسلامی با تمام گرایشات موجود بر سر سرکوب چپ ها در ایران با هم توافق دارند. حال با هجوم فعالان چپ به مردار انجمن اسلامی ها چه چیز عاید خیز نوین می کرد؟"

در ابتدا باید حتما به این مسئله اشاره کنم که این روش کار یک "تاکتیک" است، نه استراتژی. اشتباه است که این روش کار، یعنی جوش خوردن با توده دانشجویان از طریق تاکتیک آنتریزم، و دخالت گری در سازمان ها و انجمن های زرد، دولتی و ارتجاعی، را یک استراتژی بدانیم.

اشتباه است که فکر کنیم تنها فضا در انجمن اسلامی یا تحکیم بسته و بوروکراتیک است و مارکسیست ها فقط در این شکل ها و فقط در ایران حذف می شوند. حتی در کشور های توسعه یافته و اروپای غربی هم این اتفاقات به وفور رخ می دهد. مشخص است که بورژوازی به این راحتی اجازه نمی دهد که انقلابیون وارد سازمان های آن شده و اهداف خودشان را به پیش ببرند. اما این کار دخالت گری، هنر یک انقلابی و مارکسیست است. انجام این کار هم در کتاب ها و جزوات آموزش داده نمی شود، بلکه در خود انجام کار است که روش های کار فرا گرفته می شود و تجربیات به دست می آید. هدف از این کار، افشای رهبران رفورمیست، بوروکراسی درونی آنها و بالا بردن آگاهی توده های درگیر در این سازمان ها و حذب آنهاست. حتی اخراج تعدادی مارکسیست از

اما به دلیل نفوذ بالای رفورمیست ها و ایدئولوژی سرمایه داری، در قالب ها و چارچوب های این سیستم محبوس شده اند، و با هیچ آلترناتیو دیگری نیز آشنایی ندارند، یا اگر آنها را میشناسند، شناخت آنها تحریفی و اشتباه است.

2- افشای سیاست های دست راستی و رفورمیستی رهبران اتحادیه ها و سازمان های سوسیال دموکرات، زرد و یا ارتجاعی در عمل و تئوری. تنها در خانه نشستن و تئوری جدا از مبارزه توده ای دادن آن هم بدون دخالت روزمره در مبارزات آنها، عامل جذب توده ها به عقاید انقلابی نمی شود. در کنار آنها جنگیدن، و عمل انقلابی. سوسیالیست هاست که توده را به خود جذب می کند و رهبران فعلی شان را پیش چشم شان افشا می سازد.

3- پیوند خوردن با توده ها (و توده های دانشجویی) و شرکت در زندگی روزمره سیاسی آنها، و جذب آنان به عملکرد انقلابی خود.

4- آموزش دیدن کادر های مارکسیست در جریان مبارزه روزمره سیاسی.

5- استفاده از امکانات اتحادیه ها و سازمان ها، در صورتی که ممکن بود.

لنین این تز ها را، نه تنها برای اروپای غربی با دموکراسی نیم بند بورژوازی اش، بلکه برای تمامی کمونیست ها طرح و ارائه کرد. به همین دلیل هم بود که آنرا در قالب تز هایی برای تصویب به دومین کنگره کمینترن فرستاد. نمونه اقدامات بولشویک ها بر اساس همین تاکتیک انقلابی و لنینیستی در خود روسیه هم کم نیست، دخالت بولشویک ها در دوما، حضور فعال آنها در اتحادیه ها و سازمان های کارگری و شرکتشان در مبارزه روئین کارگران از این دسته هستند. دخالت بولشویک ها در اتحادیه حتی به حدی پیشرفت داشت، که پیش از تسخیر قدرت در اکتبر 1917، و قبل از آنکه رهبری شوراهای کارگری به دست بولشویک ها بیفتد، اتحادیه اصلی کارگری در دست بولشویک ها بود و لنین قصد داشت با استفاده از اتحادیه ها کار تسخیر قدرت را یک سره کند، اما طی مدت کمی پیشرفت ها آنان در شوراهای او را از این کار منصرف ساخت.

عده ای مانند یکی از افراد شرکت کننده در بحث، به نام پیمان وزیری، با گذشت چندین دهه از دفاع لنین از این تاکتیک، و پس دادن آزمون های فراوان در این دوره، به گفته خود معتقدند «ولی من هم در مقابل بر این باورم که این تشکلهای مانند خانه کارگر دست ساخته و کنترل شده و از بالا توسط ارگانهای ذریبط رژیم مورد بهره برداری هستند و باید در خارج از آنها و بطور مستقل و سازمانیافته در کار ایجاد نهادها و تشکلاتی از جنس "ادب" و ... بود.» این توجیهات و دلایل، نه متعلق به امروز است، نه برای اولین بار مطرح می شود و چیز جدیدی نیست. اگر قرار بود خانه کارگر نه یک سازمان ارتجاعی، دولتی و ترمزی برای کارگران عضو و درگیر در آن نباشد، که دیگر نیازی به کمونیست ها نبود که حزب بسازند و نقشه تسخیر قدرت داشته باشند و یا در همین



دنیال ساخت حزب و قطب بدون. پریسا، و با دیگر کسانی که دلیل مخالفتشان با این تاکتیک را با این استدلال طرح می کنند با دیالکتیک را نفهمیده اند، یا در این بحث لازم می دانند که دیالکتیک را نفهمیده باشند. همیشه میان جدا شدن پیشروان از توده، و سازمان دادن خود (متشکل شدن در حزب و جدا از توده ها) و در همان هنگام جوش خوردن آنها با توده و تقویت پایه های توده ای، یک تضاد دیالکتیکی نهفته است. در همین مثال حزب هم به خوبی دیده می شود. یک فرد غیر مارکسیست، حالا هر نوع تفکری که داشته باشد، وقتی در مورد چنین حزبی بخواند، ذوق زده از کشف یک تناقض بزرگ، آنرا برجسته می کند. زیرا او قادر به درک این تضاد یا تنش دیالکتیکی میان این دو نیست. کارگران پیشرو و انقلابیون از یکسو سکتاریستی (نه به معنایی که برای خطاب قرار دادن برخی گروه ها استفاده می شود که منافع خود را بر منافع جنبش ترجیح می دهند بلکه به معنای جداگانه) از توده ها جدا می شوند، و در همان زمان، از سوی دیگر به شدت با توده های پایین تر (پایین تر از خود، از نظر آگاهی) جوش می خورد و در میان آنها فعالیت می کند. در مورد تناقض اکتشافی پریسا نصرآبادی هم دقیقاً چنین است. دانشجویان سوسیالیست و پیشرو، در عین حالی که از توده دانشجویان جدا می شوند تا خود را متشکل و سازماندهی کنند، در همان زمان، و بدون مطرح بودن اولیت بندی میان این دو، باید با توده دانشجویان جوش بخورند. این همان رابطه دیالکتیکی ای است که ارنست مندل "تنش دیالکتیکی" می خواند و مسلمانان که مارکسیزم را مکانیکی و کاریکاتور وار آموخته اند آنرا نقطه ضعف این روش می دانند و قادر به درکش نیستند. آنچه که نقطه ضعف خوانده می شود، نکته اصلی و مارکسیستی این پروسه است. در این پروسه اولویت بندی معنایی ندارد. نمی توان گفت اول باید با توده ها جوش خورد، بعد تشکیلات خود را ساخت، یا اینکه اول تشکیلات خود را باید ساخت، و بعد از آن به کار جوش خوردن با توده ها مشغول شد. این دو کار، در یک پروسه، همزمان و در یک راستا انجام می پذیرند، و اگر کسی، جایی از تاکتیک دخالت و حضور در انجمن ها و سازمان هایی دانشجویی دفاع کرد، و در جای دیگر شعار تشکیل قطب سوسیالیستی دانشجویان ایران را داد، نه تنها اشتباه نمی کند، بلکه به درستی منطق این پروسه را درک کرده و با آن آشناست.

تمام مخالفت ها با دخالت گری دانشجویان سوسیالیست و مترقی در انجمن ها و سازمان های دانشجویی، هر چقدر هم این سازمان ها غیر دموکراتیک و زرد و دولتی باشند، از شدت "چپ روی" به "راست" زدن است. هر گروه سوسیالیستی دانشجویی در دانشگاه های ایران، که بدون دخالت در مبارزات صنفی و سیاسی روزمره توده دانشجویان، و سازمان های آنان شکل بگیرد، در نهایت به یک سکت از دانشجویان سوسیالیست تبدیل خواهد شد، که هیچ پایه ای در میان دانشجویان دیگر نخواهد داشت و درگیری ها و دعوایشان همیشه جدا و بدون ارتباط با بدنه دانشجویی خواهد بود. اگر هر کدام از دو کار اصلی در این پروسه شکل گیری گروه دانشجویان سوسیالیست و انقلابی حذف شود، یعنی یا دخالتگری انجام نشود (جوش خوردن با توده دانشجویان) و یا تشکل یابی مستقل فراموش شود، نتیجه نهایی یا به ساخت یک سکت "چپی" و یا شلختگی و بی سازمانی محض خواهد انجامید. این مسئله در مورد جنبش های دیگر و دخالتگری انقلابیون در آنها نیز صدق

یک اتحادیه و تشکیلات زرد هم، می تواند عامل افشای رهبران این اتحادیه پیش چشم پایه های توده ای شان باشد. مسلماً انقلابیون نمی توانند در هر جا که وارد شدند رهبری را به سرعت در دست بگیرند و به گشایش ها و دستاورد های شگرف برسند. از مهمترین اصول و پایه های به کار گیری این تاکتیک، آموزش دیدن کادر های انقلابی، همزمان با آموزش دادن به توده ها و اقبال عقب افتاده تر از خودش است. در همین روند و پروسه است که کادر های حقیقی انقلابی شکل می گیرند، نه پای کتاب و نشریه و جدا از توده ها و مبارزات روزمره شان. به محض آنکه شیوه کار دانشجویی، از روش متداول و قبلی، به تاکتیک لنینی چرخش کند، روش ها، تشکیلات و ساختار های کار دانشجویان انقلابی نیز تغییر خواهد کرد. در حقیقت تلفیق کار مخفی و علنی در این دوره لازم الاجراست. مسلماً با ساز و کار های دوره پیش و روش های به کار گرفته شده در آن زمان، که شکل کار علنی گل و گشاد فرد گرایی و تمایل شدید به چهره شدن وجود داشت، فعالیت در هیچ انجمن و سازمان دولتی و زردی ممکن نبود.

همانطور که چند خط بالا تر هم گفتم، دانشجویان سوسیالیست با چند هدف این تاکتیک را اتخاذ می کنند، و حتی در صورت حضور کوتاه مدت در انجمن ها و سازمان های دانشجویی زرد هم می تواند حداقل به تعداد کمی از آنها برسند. گفتم که انتظار نمی رود در اولین تجربه ها و آزمون ها دانشجویان چپ همه تشکلات دانشجویی را از آن خود کنند و رهبری آنها را بیاورند. اما شاید کم ترین و حداقل دستاوردش می تواند جدا کردن قسمتی از بدنه این تشکلات و جذب تعدادی فعالین دانشجویی به سمت گرایش سوسیالیستی باشد. حتی مشخص شدن گرایش یک مارکسیست در سازمان های رفرمیستی و دولتی، و تلاش رهبران تشکیلات برای اخراج و یا بایکوت او، می تواند زمینه ای باشد برای افشای آن رهبران.

اگر در قبال اتخاذ این تاکتیک، روش فعالیت همچنان همان روش های چند سال گذشته باقی بماند، مسلمان بی نتیجه خواهد بود، زیرا اصلاً آن روش کار قرار نیست نتیجه داشته باشد. اما با اتخاذ این تاکتیک، روش کار هم باید تغییر کند و از فاز باقی مانده دو خردادی اش که با وجود گسست نظری دانشجویان چپ از این جریان، هنوز در دوره قبل شاهد حضور روش فعالیت دو خردادی میان آنها بودیم، گذر کند و به فاز سوسیالیستی و انقلابی خود برسد.

پریسا نصرآبادی در انتقاد از دفاع علیرضا بیانی از این تاکتیک لنینی، ظاهراً به نکته سنجی، سعی می کند تناقضی بزرگ در عقاید مدافعین این تاکتیک، که همزمان خواستار ایجاد قطب سوسیالیستی و یا حزب انقلابی طبقه کارگر هستند را افشا کند. او می گوید "ضمناً لطف کنید تناقض دهشتناکی که در این استدلال نه چندان صادقانه تان به چشم می خورد را با دفاع جانانه تان از انتخاب نام دانشجویان سوسیالیست پلی تکنیک در آن مقطع زمانی روشن نمایید!" او در واقع دفاع از اعلام موجودیت یک تشکل مستقل دانشجویی با عقاید سوسیالیستی را در تناقض با دفاع از تاکتیک آنتریزم می داند. بنابر این، از نظر پریسا نصرآبادی، ظاهراً مارکسیست ها نمی توانند در همان حال که خواستار یک قطب جدای سوسیالیستی هستند، در میان توده های دانشجویی و اتحادیه و سازمان هایشان وجود داشته باشند. یعنی مارکسیست ها باید مشغول فعالیت و دخالتگری در این سازمان ها باشند، یا به



مسائل و مشکلات عینی قرار نگرفته اند بخواهیم رهنمود صادر کنیم .

رفقا علیرضا بیانی و سینا پازوکی در کامنت ها و یادداشتی با عنوان "در مورد آنتریزم و جنبش دانشجویی" اصرار عجیبی در منطبق کردن شرایط و خصوصیات تشکل های کارگری با سازمان های دانشجویی دارند و با این وجود هنوز جواب درستی به این سؤال که "چرا کمیته اقدام کارگری تک نفره را رها نکرده و به آگاه گری در خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار نپرداخته اید؟" نداده اند . باشد ، کمیته اقدام را نگاه می داشتید و هم در شورای همکاری حاضر می شدید هم در جلسات دارالقران خانه کارگر . آن وقت دیدنی می شد بر خوردی که رفقای شورا با این موضع شما داشتند .

2- با این حال این را هم از تروتسکی داشته باشید :  
دوران ارتجاعی ، مانند دوران فعلی ، نه تنها طبقه کارگر و پیشرو آن را تجزیه و تضعیف می کند ، بلکه سطح کلی ایدئولوژیک جنبش را نیز تنزل داده ، طرز تفکر سیاسی را به مرحله ای که مدت ها قبل پشت سر گذاشته است ، رجعت می دهد . در چنین شرایطی ، وظیفه پیشرو بیش از هر چیز ایستادگی در برابر این جریان قهرایی است : می بایستی در جهتی خلاف جریان شنا کند . اگر تناسب مساعد قوا حفظ سنگر های به چنگ آمده را نامیسر می سازد ، دست کم بایست برای حفظ مواضع ایدئولوژیک به دست آمده بکوشد ، زیرا خون بهای گرانی بابت این مواضع پرداخت شده است . هستند ابلهانی که این سیاست را " سکتاریستی " می پندارند . در حالی که تنها از این راه است که می توان خود را برای امواج مقاومت ناپذیر جنبش پیش رونده ای که با جزر و مد بعدی تاریخ فرا می رسد ، آماده ساخت . (لئون تروتسکی ، استالینیزم و بلشویزم ، 1937)

3- همانطور که رفیق پریسا نیز اشاره کرده بود در آن بازه زمانی مشخص یکی از سیاست های اصلی چپ های تازه برگشته به دانشگاه ، دوری کردن از انجمن های اسلامی و هم زمان دخالتگری در نهادهای دانشجویی دیگری مثل شوراهای صنفی دانشجویان و جامعه فرهنگی بود . دانشجویان چپ خود نقش اساسی در بازگشایی و فعال سازی دوباره شوراهای صنفی داشته اند . یک پای اصلی شرکت و سازماندهی بسیاری از اعتراضات صنفی و دانشجویی ( به آکسیون های مناسبی اشاره نمیکنم (چه در دانشگاه و چه در خوابگاه ها ، همین دانشجویان چپ و سوسیالیست ها بوده اند . البته رفقای هم بودند و هستند که فعالیت در ظرف انجمن های اسلامی را مناسب تشخیص می دادند . مباحثات و نظرات مختلف در این باره و موارد مشابه بر قرار بود ولی با وجود این همیشه از این رفقا چه در موعد انتخابات و چه بعد از آن

می کند و یک فرمول کلی ، و در عین حال انعطاف پذیر برای شرایط کشور های مختلف است . مثلاً روشی که فردی در انگلستان یا آلمان این تاکتیک ها را به کار می گیرد ، با کسیکه در ایران چنین روشی را دنبال می کند ، مسلماً تفاوت خواهد داشت ، اما جوهره و ذات هر دو یکی خواهد بود .

\*\*\*

### در نقد یک نقد

**پاسخی به اظهارات رفقای میلیتانت در دفاع از استحاله چپ دانشجویی در انجمن های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه!**  
محسن مومنی

در پاسخ به مقاله رفیق پریسا نصرآبادی "چپ دانشجویی ، پای در گذشته و نگاهی به آینده" کامنت های بسیاری نوشته شده که مضمون تعدادی از آنها باعث تعجب می شود . بحث های زیادی در گرفته است که در میان آن ها دفاعیاتی عجیب و حیرت انگیز از ضرورت حضور چپ ها در انجمن های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت و نقد حضور مستقل چپ دانشجویی طی سال های اخیر در دانشگاه ها به چشم می خورد ؛ آن هم به این بهانه که این تشکل ها دارای بدنه توده ای هستند و چپ ها می بایست برای انجام کار کمونیستی وارد این تشکلات می شدند! برخی از رفقای میلیتانتی انگار که جوابیه رفیق پریسا را یا نخوانده اند یا سعی دارند که پس از خواندن سریعاً فراموش کنند . حرف های اصلی را رفیق در مقاله اش زده است و نیاز چندانی به بازگویی آنها نیست با این حال مناسب دیدم بعضی مسائل را که رفقا سعی دارند در مطالبشان بپوشانند و آنها را بی پاسخ گذارند در این جا مطرح کنم .

1- اینکه تاکتیک لنین برای نفوذ بلشویک ها در اتحادیه های کارگری تحت نفوذ مثلاً کلیسا را برای یک تشکل تاریخ دار ، دولتی و معین ( انجمن های اسلامی ) توصیه می کنید ، حقیقتاً جالب توجه بود . تحت شرایطی که اولاً جنبش دانشجویی چپ سرکوب های خونین دهه 60 ، انقلاب فرهنگی و پاکسازی گسترده دانشجویان و اساتید مترقی ، افول افق انقلابی پس از فروپاشی اردوگاه شرق و از دست رفتن بسیاری از دست آوردهای تاریخی را در گذشته خود می بیند و ثانیاً هیچ حزب طبقه کارگری با یک انسجام نظری و استراتژی معین و پراتیک انقلابی در کنار ندارد ، چگونه می توانیم از تاکتیک هایی دم بزنییم که ناظر بر شرایط مشخصی اتخاذ شده اند؟! درک دیالکتیک مبارزه درک توازن قوای طبقاتی نیز هست . این هنر نیست که با تکرار و تکرار اصول انتزاعی خاصی که بر مجموعه تجربیات و



از واقعیت این تشکل بپردازیم؟ آیا جنبش های آزادی بخش در آسیای جنوب شرقی نباید از دولت امپریالیست ژاپن متشکر باشند که با حمله به مستعمرات هلند و فرانسه و بریتانیا، در نهایت یکی از عوامل استقلال این کشور ها شده است؟ آیا اعضای سازمان پیکار نباید به انجمن مبارزه با بهایی گری بديده احترام بنگرند چون پایه ای شد برای پیدایش سازمان مجاهدین خلق و پس از آن مجاهدین میم. لام و در آخر سازمان مطبوعشان؟

6 - در آخر اینکه رفقا هنوز پیش فرض اصلی بحث خودشان را که معرفی انجمن های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه به مثابه تشکلات و سازمان های توده ای دانشجویان بوده است را اثبات نکرده اند. این که این تشکیلات از امکانات بشمارای در دانشگاه برخوردارند امری بدیهی است. اما چه منسجم و آگاهی که در دانشگاه نشریه در می آورد، بحث های تئوریک در دفاع از طبقه کارگر و افق طبقاتی آن دارد، پلمیک های سطح بالایی که موجب رشک و تعجب حتی اساتید لیبرال دانشگاه است به راه می اندازد و سایر مواردی که در این مقال نمیگنجد، " لاف روشنفکری " نیست. اینکه در روز خوب چپ در دانشگاه هیچکدام از این بحث را از این رفقا ندیده بودیم واقعا جای سؤال دارد. رفقا با ارائه مقدماتی صحیح و چسباندن آنها به ادعایشان ( که هیچ وقت هم صریحا نمی نویسند ) سعی دارند حرف در دهان ما بگذارند. رفقا، چپ دانشجویی چه بلحاظ استراتژیک و چه تاکتیکی و سبک کار ضعف های زیادی داشته و دارد. اینها مورد کتمان قرار نمی گیرد. فقط لطف کنید نقطه قوت مان که گسست از تاریخی جنبش دانشجویی از انجمن های اسلامی حکومتی بود را به ضعف تعبیر نکنید که این سنت همیشگی دانشجویان سوسیالیست بوده است. فقط تصور کنید که در دهه 40 سوسیالیست هایی که در پی گذار از تجربه حزب توده و شکست سال 32 بودند در عوض سازماندهی دوباره در شوراهای صنفی و جلسات مطالعاتی و کوه پیمایی و غیره در پی نفوذ در سازمان های دانشجویی احزابی چون مردم و ایران نوین بر می آمدند. این رفقا حتی از سازمان های جبهه ملی که در آن موقع مشروعیت زیادی هم داشت گسست کردند. این گسست البته باعث انزوا و نابودی رفقا نشد و برای ما هم نمی شود. فرق همکاری با تشکلات و گروه های دانشجویی غیر چپ در اموری معلوم و مشخص و با حفظ خطوط قرمز و فعالیت در ظرف انجمن اسلامی کاملا واضح است. برای ما که تجربه بسیاری از این همکاری ها در قالب آکسیون های مشترک، بیانیه های مشترک و مذاکرات و مباحثات مختلف را داشته ایم این مسئله جای بحث ندارد. رفقا باور کنید که فعالیت دانشجویی صرفا در دفاتر انجمن های اسلامی کلید نمی خورد. فقط کافی است تجربه 30-40 سال پیش خودتان را در دانشگاه بیاد آورید.

در جریان مباحثات و مجادلاتی که با لیبرال ها و رفرمیست ها در داخل انجمن داشتند حمایت به عمل می آمد. اینکه رفیق سینا سعی دارد به ما اصول را بیاموزد باعث امتنان است، اما این نادیده گرفتن حقیقت خواهد بود ( در بهترین حالت البته ) که به دانشجویان چپ اتهام سکتاریزم، افشا نکردن رهبران و نیروهای رسوای وابسته در انجمن های اسلامی، پیوند نخوردن با توده دانشجویان و امثالهم زده شود. دانشجویان چپ در دانشگاه علی رغم تمام ضعف نظری و سازمانی خود در زمانه سیطره نئو لیبرالیسم بسیار بهتر و موثر تر از خیلی از سکت ها و سازمان های چند ده ساله عمل کردند و می کنند.

4 - برای من که در آن مقطع دانش جوی دانشگاه یکی از شهرستان ها بودم هم قضیه متفاوت بود. در دانشگاه های تهران مسئله پولاریزه شدن نیروها کاملا جدی شده بود. گسست جنبش دانشجویی از اصلاحات دوم خردادی و مشاهده عملکرد تیم اصلاح طلبان حکومتی در دفتر تحکیم وحدت، حاصلی نداشت جز تشکیل دو قطبی اصلی لیبرال ها و کمونیست ها که اتفاقا توانستند خیلی از نیروهای انجمن اسلامی را وارد جبهه های خود کنند. این شرایط در دانشگاه های شهر های کوچکتر وجود نداشت. تقریبا تمامی ناراضیان از سیاست های حکومت، طرفداران براندازی و فعالان دانشجویی که به لحاظ سیاسی و نظری به مارکسیسم و لیبرالیسم و آنارشیزم و... تعلق خاطر داشتند فعالیت های خود را در ظرف انجمن تعریف می کردند. برای درک چرایی این مسئله میتوان دلایل زیادی را اقامه کنیم که به 4 مورد از آنها تیتروار اشاره می کنم: الف- جو سیاسی بسته در شهرستان ها ب- نبود سنت مبارزاتی دانشجویی در این دانشگاه ها ج- جزیره ای بودن این دانشگاه ها و فشار مسئولین و حراست بر دانشجویان معترض بدون ترس از عواقب لاقابل رسانه ای آن د- سرمایه گذاری کمتر دوم خردادی ها در بسیاری از انجمن های این دانشگاه ها و تمرکز آنها بر تهران و چند شهر بزرگ. این مسئله در سال 85 و 86 به دنبال رشد و تحول کیفی چپ در تهران به ناگهان تغییر کرد و در بسیاری از شهرستان ها نیز شاهد ایجاد تشکل های مستقل چپ بودیم. جالب اینجاست که در همان موقع مباحثات زیادی بین " دانشجویان سوسیالیست " و نشریه میللتان به صورت مکتوب صورت گرفت که فایل های خیلی از آنها که بصورت علنی پیش می رفت در نشریه میللتان موجود است. سؤال ای جاست که این رفقا چرا در آن زمان نظر اخیرشان در مورد انجمن های اسلامی بعنوان تشکل های توده ای !!! دانشجویی را مطرح نمی کردند؟

5 - بسیاری از رفقای چپ در دانشگاه از دل انجمن های اسلامی بیرون آمده اند. آیا این محملی خواهد شد که به دفاع





## در دفاع از تاکتیک آنتریزم

علیرضا بیانی

به رفیق محسن مومنی

شما می گوئید:

وقتی نشریه «کارو کارگر» را میتوان در پانسل دیواری کارخانجاتی نظیر ایران خودرو دید که مقاله اعتصاب لنین در آن منتشر شده است ( 5 مهر 1385، چیزی که در نشریات فعالین کارگری دیده نشد) به این معنی است که نظاره گر ناشی به این موضوعات، یا ساعاتی پیش پس از مطالعه کتابی که برایش جالب بوده وارد حوزه فعالیت اینگونه و بلافاصله دست به دخالت گری زده است و یا از مدتها پیش در این عرصه بوده اما ندانم کاری های سانتریستی اجازه فهم الفباهای ساده را به او نداده است.

اکنون سؤال این است که چرا در جایی که کارگران می توانستند در تجمع تحت کنترل خانه کارگر و زیر محافظت های محکم پلیسی و اطلاعاتی و با وجود خطرات زیاد شرکت کنند ( که کردند)، تأثیر مشخص بگذارند و در یک مورد حتی تمام ابتکار عمل را نیز به دست بگیرند ( اول ماه مه در شیروودی)، اما دخالت گری در خانه کارگر به یک باره شامل همه قوانینی می شود که از روی بدفهمی شما و طیف مشابه تان در کلاف سردرگم متناقض پیچانده می شود. درست به همین دلیل است که شما عامدانه تلاش می کنید دخالت گری در این موارد را تا سطح شرکت در "دارالقرآن خانه کارگر" کاهش دهید تا با لوٹ کردن موضوع، دیگر امر نقد و نفی این آن مانند آب خوردن شود! پریسا نصر آبادی هم بدون سر موپی اختلاف در سبک برخورد، همین موضوع را با این عناوین مطرح میکند: «بفرمایید که پس شما چرا در تمام این سال ها به جای شرکت در اردوهای تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی انجمن های اسلامی...»

چرا محافل "چپ" در دانشگاه، از نظر شما و با اتکا به تحریف از برداشت نظر تروتسکی- که کاملاً بی ربط به مفهوم "آنتریزم" است- خود را مجاز می دانستند که در تجمعات دفتر تحکیم شرکت کنند و شعار های "آزادی برابری" خود را در دست بگیرند و در سطح دانشگاه رایپمایی کنند، اما در مورد بحث برای دخالت گری در میان بدنه و پایه های آن ها ناگهان همه چیز دگرگون می شود؟! پاسخ این سؤال برای من روشن است و به بخش هایی از آن در این جا اشاره می کنم.

علت اصلی همه ندانم کاری ها این است که طیف های فعالین "چپ" و (بخش هایی از فعالین کارگری) تحت تأثیر گرایشاتی هستند که ماهیت سانتریستی دارند. آن ها مطلقاً دارای نظر و بحثی از خود نیستند. با بسیاری مسائل به کلی نا آشنا و در مواجهه با آن شدیداً گیج می زنند. با هوش ترین فرد این طیف منصور حکمت بود که بخشی از ترجمه تجربیات گذشته جهانی را به صورت دفرمه شده با نام خود به خورد کسانی می داد که در آن مقطع هیچ آشنایی با این مسائل نداشتند. اما از آن جایی که تمام این ناخنک زدن های نظری در ادامه تکامل سیستماتیک نظری نبوده است، طبعاً دارای انسجام نظری نیز نخواهد بود. به همین دلیل یکسره با تناقضات سیستماتیک مواجه می شود. مثلاً در نقد به بحث عابد توسط پریسا، بخش قابل توجهی از بحث به نقد منصور حکمت و "سناریوی سفید و سیاه" صرف شده و در ادامه به موضوع عمده شدن شعار "نه به جنگ" پرداخته می شود. این موضوع پس از دو سال و نیم (و آن هم به کلی ناقص) در نقد به طیف دانشجویی

«رفقا بیانی و سینا اصرار عجیبی در منطبق کردن شرایط و خصوصیات تشکل های کارگری با سازمان های دانشجویی دارند و با این وجود هنوز جواب درستی به این سؤال که چرا کمیته اقدام کارگری تک نفره را رها نکردید و به آگاه گری در خانه کارگر و شوراها اسلامی کار نپرداخته اید نداده اند. باشد، کمیته اقدام را نگاه می داشتید و هم در شورای همکاری حاضر می شدید، هم در جلسات دارالقرآن خانه کارگر. آن وقت دیدنی می شد برخوردی که رفقای شورا با این موضع شما داشتند.»

در این بخش از صحبت شما، متأسفانه نمی توان روش بحث فردی کمونیست یا حتی "چپی روشنفکر" را پیدا کرد. کاملاً واضح است که شما با حرص تئینار شده ای وارد این بحث شده اید تا چیزی را تلافی کنید! اما بحث یک مارکسیست انقلابی برای ارتقای سطح نظری چنین نخواهد بود که موضوعی را به روش کودکانه ای لوٹ کند و سپس به کار ساده نقد آن بپردازد. روش بحث شما در این قسمت نظیر عرض اندام "بچه زرنگ محله" است که سر چهارراه ایستاده و می گوید "اگه راست میگی این دفعه از این جا رد شو تا نشونت بدم چیکارت میکنم!!"

اولاً شورای همکاری ظرف اتحاد عمل بود و طبق مباحثات اولیه به کسی نمی توانست ربطی داشته باشد که حوزه فعالیت های محافل یا افرادی که وارد شورای همکاری می شوند، در خارج از این شورا کجاست. ثانیاً شورای همکاری در فراخوان های خانه کارگر، نظیر مراسم روز جهانی کارگر، شرکت می کرد.

درست همین جا کمی مکث می کنم تا با یک سری از تناقضات شما بیش تر آشنا شویم.

شورای همکاری دارای توان و امکانات بسیج کارگری، در حدی که بتواند مراسمی مستقل برگزار کند، نبود. در نتیجه در درون خود این بحث را داشت که آیا باید در مراسم خانه کارگر به منظور پیش بردن شعارها و مطالبات مستقل شرکت کرد یا خیر. در میان همه گروه ها در آن موقع، تنها گرایشی که با آن مخالفت می کرد ( اتفاقاً با دلایل مشابه شما) گرایش "لغو کار مزدی" بود. بقیه گرایشاتی که یا در شورای همکاری و یا در خارج از آن بودند، وارد تظاهراتی می شدند که خانه کارگر سازمان داده بود. تازه با این احتمال که برایشان خطر دستگیری، زندان و شکنجه "در دوره فعلی ارتجاعی و..." فراهم بود.



قابل مشاهده است؟ این مسائل را درست به این دلیل طرح می‌کنم که به شما نشان دهم تا چه میزان در مرکز نشسته و در موقع لازم به چپ یا راست میل نشان می‌دهید.

در نتیجه برای یک گرایش مدعی، این هنر نیست که اکنون پس از خرابی‌های بصره و بغداد به نقد نظریه «آنتریزم» بپردازد تا با کمک آن از یکسو امکان‌گریز از تناقضات را فراهم کند و از سوی دیگر خود را در مرکز دخالت‌گری‌ها نمایان کند. شما حتی یک مورد نمی‌توانید مثال بیاورید (حتی یک مورد) که شخص شما یا گرایش مورد علاقه شما در موقع نیاز و ضرورت، به موقع و به طور صحیح با آن برخورد کرده باشد.

و اما در مورد «جواب صحیح» به سوال ناصحیح و بدتر از آن، نادقیق شما در مورد رها کردن کمیته اقدام و...؛ باید بگویم که به این موارد به مراتب دقیق‌تر از سطح درک شما در کامنت‌های بالا اشاره شده بود که دوباره در این جا آن را کپی می‌کنم و اگر مایل به مطالعه کامل آن هستید، به قسمت چهارم در کامنت‌های بالای من رجوع کنید. قسمت مربوط به سوال شما (و البته قبل از سوال شما) این بود:

«چنین دخالت‌گری‌هایی به عنوان تاکتیک کمونیستی به معنی صرف نظر کردن از حزب و تشکل کمونیستی که باید ساخته شود یا اصلاً وجود دارد نیست. بنابر این من قطعاً به هر ترتیب شده وارد خانه کارگر می‌شدم و اتفاقاً تنها زمانی چنین می‌کردم که اولاً پایه‌های کارگری این تشکل قابل مشاهده و قابل دسترسی باشد و ثانیاً خود عضوی از یک گرایش متشکل و منضبط کمونیستی (و نه «چی» باشم)»

اما طرح این گونه سوالات که دارای بافت مباحثات «مذهبی-حوزوی» است، دارای این اشکال نیز هست که اجازه آشنا شدن با نظر مستقل پرسش‌کننده را فراهم نمی‌کند. چنین روش سانتریستی در مباحثات، اصل موضوع را وابسته به عملکرد فرد یا گرایشی می‌کند که آن را ادعا کرده است؛ یعنی قبل از واکنش به اصل ادعا که آیا درست است یا خیر، می‌خواهد بداند چرا طرف بحث اش خود چنین نکرده است! هر چند اشاره به این موضوع لازم و صحیح است، اما نه با جایگزینی و به روش فرصت طلبانه‌ای که طی آن روشن نشود نظر نقد کننده به آن چیست؛ بلکه در نقد و بحث پیرامون خود اصل موضوع که در اینجا «آنتریزم» است ضروری می‌شود. به عبارت دیگر اگر ما کمیته «یک نفره» اقدام کارگری را منحل می‌کردیم و می‌رفتیم در «جلسات دارالقرآن» خانه کارگر شرکت می‌کردیم (که نفهمیدم شما از کجا متوجه شدید خانه کارگر اصلاً چنین جلساتی دارد!) در این صورت شما نظریه «آنتریزم» را می‌پذیرفتید و چون ما چنین نکردیم؛ معلوم نیست این وسط تکلیف «آنتریزم» چه می‌شود. البته شما تنها اشاره‌ای به شرایط برای آنتریزم کرده اید که به قدر زیادی خام و ناقص است و چیزی بیشتر از این به ذهن متبادر نمی‌کند که خواسته اید به سردرگمی‌های خود جنبه نظری و «تئوریک» دهید.

شما نوشته اید:

«دب» طرح می‌شود. اگر از شما سوال شود که چرا شعار «نه به جنگ» شعار اشتباهی بود، و چرا چنین اشتباهی بلافاصله در همان موقع در نقد به گرایش «دب»، از سوی شما یا گرایش و طیف «چپ» شما نقد نشد (اگر شده است لطفاً لینک و آدرس آن را معرفی کنید)، باید منتظر ماند و دید چه جوابی خواهید داشت.

اما با اطمینان به شما خواهم گفت که حتی اکنون هم دلایل اصلی انحرافی بودن این شعار را نمی‌دانید، فقط می‌دانید این چیزی است که می‌توان اکنون در نقد به «دب» از آن استفاده کرد؛ چون دیگر پس از سال‌ها کاملاً بر همگان معلوم است که جنگی درنگرفت. یعنی بر اساس یک واقعه نگاری ژورنالیستی، یک پیش بینی اشتباه نقد می‌شود، اما اساس چنین اشتباهی نه در سناریوی سیاه و سفید و نه مسائلی این گونه است. گرایش میلیتانت در نقد به این تاکتیک «دب»، یعنی نقد به «نه به جنگ»، درست در همان مقطع که مطرح شد، کلی بحث مکتوب و شفاهی داشت. (لطفاً اگر چنین بحث‌هایی را در جایی دیگر سراغ دارید معرفی کنید)

علت این امر آن است که شما خود دارای گرایشی نیستید که انسجام نظری در یک پیوند جهانی داشته باشد و در نتیجه با هر یک از این موارد به ناچار به صورت آزمون و خطا و مزه مزه کردن آن نزدیک و دور می‌شود. از بارزترین خصیصه‌های این روش سانتریستی، واکنش‌هایی پس از طی زمان طولانی به موضوع و بدتر از همه به روشی فرصت طلبانه که تو گویی گوییده خود از اول صاحب این بحث‌ها و نظرات است، می‌باشد.

من از این نوع مثال‌ها به قدری زیاد دارم که نه در حوصله این متن و نه حتی مقاله‌ای جداگانه است، اکنون فقط ناچار شدم به این موارد و در متن موضوع بحث اشاره کنم تا به شما نشان دهم رجوع گزینه‌ای و ناخنک زدن به مباحث مهم کلاسیک‌های مارکسیست چه وضع مضحکی برای فرد و گرایشی ایجاد خواهد کرد. در این جا فقط به اشاره به چند نمونه اکتفا کرده و از این بخش عبور می‌کنم.

مثلاً گرایشاتی که در آن هنگام با اتحاد عمل مخالفت می‌کردند، چه شد که بعداً موافق شدند و پروسه این تحول در کجا و چگونه قابل مشاهده است. مثلاً اگر نظریه ایجاد بلوک یا قطب سوسیالیستی در مقابل طیف لیبرال در سطح دانشگاه‌های سراسر کشور به جای گروه و محفل‌سازی‌های گله‌گله در این جا و آن جا اشتباه بوده است، اولاً بفرومائید پس چه چیز درست بوده و نقد شما یا هر گرایش مدعی در آن زمان در کجا منتشر و ثبت شده است. و ثانیاً کدام اقدام عملی که تصور می‌کردید درست بوده است، صورت گرفته و چگونه قابل مشاهده می‌باشد. و یا این که در تقابل با ادعای همه احزاب خود ساخته به جای حزب طبقه کارگر، شما یا گرایش شما کدام نقد کمونیستی به این موضوع را داشته اید و در کجا قابل دسترسی است. توجه داشته باشید که نقد به این یا آن کلمه و جمله فلان حزب و حتی این یا آن عملکرد احزاب نیست، سوال این است که آیا طبقه کارگر ایران دارای حزب تاریخی خود بوده یا هست و اگر نه، نقد شما به همه احزاب با این ادعا- اعم از طیف حککا و طیف کومه و نظایر آن‌ها- کی صورت گرفته و در کجا



استقرار دولت کارگری و تحت نظارت آن، وگرنه با آن مخالف اند!

نه آن ها و نه شما درک درستی از دیالکتیک مبارزه انقلابی ندارید و نمی دانید که در ادامه مبارزات کارگری که بخشی از آن همین موضوع کنترل کارگری است که روزی دولت کارگران مستقر میشود و نه دولتی کارگری پرواز کرده از آسمان بر روی زمین برای نظارت بر کنترل کارگری. و همینطور در ادامه دخالت گری کمونیست ها در نهاد های کارگری است که عناصر کارگر تشکیل دهنده حزب دوره هم جمع می شوند و حزب را می سازند و نه حزبی ساخته شده در خلاء و بعد دخالت آن در این مسائل.

آنچه که شما در مورد «آنتریزم» در جایی شنیده و خوانده اید و در آن جا با چنین موردی رو به رو شده اید، بخشی از یک نظریه است و نه همه آن. مثلاً شما بفرمایید اکنون که متحدین بین المللی شما ( از روی عکس آی دی شما حدس میزنم باید چنین متحدین داشته باشید وگرنه عکس گرفتن در کنار یک بین الملل هم در ادامه همان روش های سانتریستی است که بالاتر بحث شد) در این یا آن کشور در اتحادیه های کارگری زرد و رفرمیستی فعالیت می کنند، آیا نقداً در درون حزب طبقه کارگر کشور خودشان متشکل هستند، آن ها از چه فرمولی استفاده می کنند که می توانند نظریه «آنتریزم» را برداشته و منطبق با آن بدون عضویت در حزب عمل کنند، اما در ایران به ناگهان این موضوع کاملاً منتفی می شود.

در این رابطه باید بگویم این درست است که نباید و نمی توان به طور منفرد و بی ارتباط با یک تشکیلات کمونیستی وارد این نهادها شد و نتیجه دلخواه به دست آورد. چه بسیار عالی که این تشکیلات حزب طبقه کارگر باشد اما اگر نبود، نباید با نظریه آنتریزم خداحافظی کرد و همچنان لنینیست با تروتسکیست بود. حتی پنج نفر نیز می توانند در یک هسته انقلابی و منضبط، شرایط رشد و گسترش خود را از طریق کار بر روی بدنه این نهاد ها و به همین ترتیب امکان ایجاد پایه های حزب فراهم کنند.

به این ترتیب سبک برداشت های سرتیتری شما برای شبیه سازی کردن خود به یک گرایش کمونیستی بین المللی، خود موجب دردهای پیاپی نظری خواهد شد؛ و به خصوص وقتی با همان بافت مجادله «حوزوی» به سراغ بریده ای از بحث تروتسکی می روید و آن را بی ربط از متن بحث به کسانی ارائه می دهید که خود سال ها مبتنی بر همین مباحث، گرایش خود را تکامل داده اند!

سندی که شما از تروتسکی ارائه می کنید برای صرف نظر کردن از نظریه «آنتریزم» نیست بلکه موضوع انحطاط دولت کارگری را در نظر دارد که پرسش اساسی نیاز به انقلاب سیاسی ( و نه اقتصادی) در شوروی استالینیستی را طرح می کند و برای فردی کپی کار جهت ساختن پازل نظری این دردرس را فراهم می کند که اگر آن بحث مورد پذیرش است و به آن اتکا می کند دیگر نمی تواند در جایی دیگر به دنبال نظریه «سرمایه داری دولتی» باشد و

« و ثانیاً هیچ حزب طبقه کارگری با یک انسجام نظری و استراتژی معین و پراتیک انقلابی در کنار ندارد، چگونه می توانیم از تاکتیک هایی دم بزنیم که ناظر بر شرایط مشخصی اتخاذ شده اند؟»

من بیهوده به این اشاره نکردم که بحث شما، که در جایی با آشنا شده و به طور گزینشی ای در این جا به کار برده اید، بیشتر میزان سردرگمی تان را نشان می دهد تا تسلط نظری بر آن چیزی که فکر می کنید به آن اعتقاد دارید.

اما طرح این بحث علاوه بر یک سری دردهای نظری که شما را در آن قرار خواهد داد، دردهای در رابطه با مبحث "تشکل مستقل، علاوه بر استقلال از دولت و کارفرما، مستقل از احزاب" نیز ایجاد خواهد کرد که حتی با پاسخ مناسب شما به آن نیز از قبل به شما اطمینان می دهم دردهای جدید تری برایتان ایجاد می شود! (ریشه اصلی این دردها از عدم شکلگیری یک گرایش بر اساس تکامل نظری و روشن نبودن پروسه تکامل آن است که برای پنهان کردن آن تصور می شود به پشت یک عکس رفتن، یعنی اعتقاد به بین المللی بودن یک گرایش و به همین ترتیب، اشاره به مواردی که پروسه شکلگیری و تکوین آن روشن نیست، یعنی تحول نظری!)

اکنون به اصل موضوع باز می گردم و وضعیتی را در نظر می گیرم که حزب طبقه کارگر وجود ندارد؛ و مثلاً در ایران سازمان جهانی کار با کمک خانه کارگر یک تشکیلات اتحادیه ای بزرگ ایجاد کرده که هزاران کارگر در آن داوطلبانه عضو شده اند و هزاران نفر غیر داوطلبانه به دلیل شرط استخدامی در این نهاد عضو شده اند (مانند کارگرانی که در جمعاعات خانه کارگر شرکت می کردند تا کارتشان مهر بخورد یا حتی اضافه کاری دریافت کنند). در این شرایط بورژوازی باید قبل از هرچیز دسته گل قدردانی برای گرایشات سانتریستی و گیج ارسال کند که خود اتوماتیک مایل به ورود در این نهاد جهت دخالتگری نیستند و در ضمن تا زمانی که "حزب طبقه کارگر" تشکیل نشده خیالش راحت باشد که بخش دیگری از سانتریست ها نه قصد ورود و دخالتگری خواهند داشت و نه اگر وارد شوند می دانند چه باید بکنند.

خوب حالا با این وضع مدعیان "چی" که به جای طبقه کارگر حزب ساخته اند همان جا مانده و معلوم نیست بر روی چه کسانی باید تأثیرات کمونیستی بگذارند و چگونه و کجا؛ اما آن دسته از "چی هایی" که هنوز افتخار ساختن حزب یا معرفی یکی از همین احزاب به عنوان حزب طبقه کارگر را نداشته اند هم می بایست به طور منفرد به دور خود چرخیده و به انتظار کارگری باشند که نزد آن ها آمده و درخواست انتقال آگاهی سوسیالیستی می کند! در این صورت مشکل اساسی دیگر «آنتریزم» نیست، بلکه خود «حزب» است که پس با چه نیرویی و از کجا و در چه شرایطی باید ساخته شود!

شبیه به این برداشت سردرگم را گرایشات دیگر سانتریستی نیز در مورد مفهوم «کنترل کارگری» دارند که آن را منوط می دانند به



گرایش سانتریستی است که بالاتر از آن صحبت شد. مهم ترین آن ها (و فکر می کنم تنها) گرایش سانتریستی که توانسته بود در نقطه عبور از اصلاح طلبی و به جای گرایش مارکسیستی بنشیند، حزب کمونیست کارگری بود که به زودی پس از انشعابات، فقط بخشی از آن هم چنان در همین نقطه نشسته و مانع ورود گسست کردگان از اصلاحات به حوزه فعالیت مارکسیستی می شود. عناصر باهوشی در بین آن ها بر اساس پایه های نظری خود مبتنی بر "حزب و جامعه" به دنبال افزایش تعداد و رشد در عرض گروه خود بودند و در نتیجه نه قادر بودند فعالین برش کرده از اصلاح طلبی را به کادر انقلابی تبدیل کنند و نه مایل به چنین کاری بودند و نه نیازی به آن داشتند. آن ها یک رشد فوری کمی لازم داشتند و در نتیجه می بایست بیشتر از هر چیز به مباحث و مواردی اشاره و آن ها را عمده کنند که برای یک گسست کرده از اصلاحات جاذبه هایی داشته باشد. بحث هایی پیرامون سکس آزاد، موسیقی و هنر و امثالهم در این مقطع عمده ترین بحث های این گرایش برای جلب بیشترین نیرو بود و کم و بیش موفق هم می شد. افرادی که تصور می کردند دیگر پا به گرایش سوسیالیستی گذاشته اند، نه تنها خود را "سوسیالیست ترین" تصور می کردند، بلکه گرایش مارکسیستی را تا سطح رفرمیسم ترجمه شده از برنامه سوسیال دمکراسی اروپا کاهش می دادند. از درون این نیروها هرچه بیرون می آمد، کادر انقلابی نبود.

به زودی گرایشی که با این طیف همخوانی پیدا نکرده بود و یا از سر رقابت های فرقه گرایانه، مثلاً به این دلیل که در آن بخش امتیازی نصیبش نشده بود، و یا کم و بیش به دلیل نزدیکی و آشنایی با مارکسیسم، به نقد آن ها پرداخت و خود را در محافل دیگری متشکل کرد. اما هیچ یک این گرایش ها هرگز به حول محور سوسیالیستی که در بیان شسته رفته شعاری خود را متجلی کند ظاهر نشدند، تا برای اولین بار فعالینی از پلی تکنیک به جای محوری کردن شعار بورژوا دمکراتیک "آزادی برابری"، شعار "زنده باد سوسیالیسم" را عمده کردند که البته این امر متأسفانه همزمان شد با یورش پلیس به رشد رادیکالیسم در دانشگاه ها و این پروژه نیز ناتمام باقی ماند.

شما زمانی می توانید یا حق دارید در مقابل "قطب لیبرالیسم" از "قطب کمونیستی" نام ببرید که قادر باشید شعار و پرچم این قطب را به عنوان سند تاریخی ارائه دهید. این شعار نمی تواند شعار بورژوا دمکراتیک "آزادی برابری" باشد، شعار دیگری هم به جز این که به گرایش مسلط حرکت عده ای از فعالین تبدیل شود وجود نداشت. آنچه باقی می ماند اسامی گروهی است که تحت نام های "چپ کارگری، چپ رادیکال، چپ نو" و مواردی این گونه اعلام موجودیت می کرد. تنها درکی تقلیل گرایانه مورد نیاز است که اولاً تعدادی از گروه های فعال دانشجویی با تمایلات "چپ" را به جای بخشی از «جنبش دانشجویی» معرفی کند و قادر نباشد بین پیشرو و بدنه دانشجویی تمایزی ایجاد کند؛ و ثانیاً با همین تعداد و یک پرچم بورژوا دمکراتیک، به نتیجه قطب کمونیستی در سطح دانشگاه ها برسد!

اگر بود، دیگر مبحث "انقلاب سیاسی" منتفی است و یک انقلاب اجتماعی در دوره حاکمیت استالینیستی در دستور کار قرار می گیرد.

یک گرایش اگر نتواند از اجزاء خرد و کلان نظریات و در پروسه تکامل آن؛ و آنهم قطعاً در یک پیوستار جهانی به شکل گیری گرایش کمونیستی خود برسد؛ و به جای آن با قطعه برش هایی از آنچه که دیگر نمیتواند با آنها مخالفت کند؛ و تبدیل همان به شکلگیری گرایش جدید خود، قبل از هر چیز به کاریکاتوری تبدیل میشود که بارز ترین نمونه نتیجه آن همه روند تکامل گرایش منصور حکمت است. اکنون نمیتوان همان سبک را مو به مو اما حتی در نقد به هم او پیش برد و به بن بست و بحران بر خورد.

شما می گویند:

«گسست جنبش دانشجویی از اصلاحات دوم خردادی و مشاهده عملکرد تیم اصلاح طلبان حکومتی در دفتر تحکیم وحدت، حاصلی نداشت جز تشکیل دو قطبی اصلی لیبرال ها و کمونیست ها که اتفاقاً توانستند خیلی از نیروهای انجمن اسلامی را وارد جبهه های خود کنند»

این یک تحلیل وارونه و کاملاً ناقص از تحولات پس از دو خرداد و تأثیر آن بر تمایلات روشنفکری در سطح دانشگاه ها است. وقتی از "گسست جنبش دانشجویی از اصلاحات دوم خردادی" صحبت می شود، لابد باید به این معنی که حاصل گسست از بین رفتن "قطب لیبرالیسم" و پدیدار شدن قطبی دیگر (که شما آن را "کمونیست ها" عنوان کرده اید) باشد؛ اما در این جا لیبرالیسم ه همچنان به عنوان یک "قطب" مفروض است!

شکست پروژه اصلاحاتی دوم خرداد باعث ریزش های زیادی از نها های اطراف این پروژه شد. همواره و اکنون نیز همین گونه است. اما رها کردن این موضوع در این جا طرح ناقص و گزارشی از یک واقعه است و نه تحلیل مشخص از شرایط مشخص گسست از اصلاحات، که پرسش تیپیک "چه باید کرد" را مطرح می کند.

مسئله با اهمیت در این جا اینست؛ گسست جنبش دانشجویی از اصلاحات دوم خرداد به دلیل نبودن قطب کمونیستی موجب سرگردانی های فعالین دانشجویی می شد که یا دمورآلیزه و منزوی می شدند و یا در بهترین وضعیت جذب تمایلات روشنفکری "چپ" می شدند. اما بحث شما به این دلیل وارونه است که این تمایلات را همان "قطب کمونیستی" ذکر کرده و به این ترتیب به کشف دو قطبی بودن کمونیسم و لیبرالیسم می رسید!

خیر، به هیچ وجه این چنین نبود. هیچ قطب کمونیستی، نه در آن دوره و نه بعد از آن هرگز در سطح جنبش دانشجویی به وجود نیامد. عده ای از دانشجویان بسیار فعال و پر شور درست بر سر دوراهی گسست از اصلاح طلبی، با گرایشی رو به رو می شدند که نه مارکسیستی و نه اصلاح طلب دوم خردادی بودند. این همان



بین، با اظهارات شما، ورود عده زیادی از فعالین چپ در همین نهاد ها و اینکه در شرایط سرکوب جامعه ما نمیتوان "انتریزم" کرد و...!!

فهم این موارد نیاز به پیشرو کمونیست بودن ندارد؛ و شما اگر با این مقدار شوق در دخالت در این مباحث نمیتوانید مواردی به این سادگی را از یکدیگر تفکیک و به هر کدام در جای خودش واکنش نشان دهید؛ نه برای شما بلکه باید برای گرایش تاسف خورد که قادر به ارتقا و ساختن کاردهای انقلابی آینده از میان کسانی مانند شما نیست که هیچ؛ آرزو میکنم بلایی که بر سر فعالین علاقه مند و ایسته به حککا آمد بر سر شما نیابند.

با تشکر از توجه شما

\*\*\*

### انتریزم چه نیست در دفاع از انتریزم

سینا پازوکی

رفیق محسن مومنی عزیز، با تشکر از مطلبی که نوشتی. زمانیکه که متن اولیه در دفاع از "انتریزم" را می نوشتم، سعی من بر آن بود که آنرا کوتاه کنم و به همه مسائل تا حد ممکن بپردازم. اما ظاهراً هنوز آن متن، با توجه به سوالات مطرح شده از سوی شما، به توضیحات تکمیلی نیاز دارد. من آن متن را، با اضافه کردن بخش هایی از پاسخی که اکنون برایت می نویسم، به شکل یک مقاله به چاپ خواهم رساند، و لینک منبع اصلی بحث را هم حتماً به آن اضافه خواهم کرد. این روز ها که شرایط نسبت به سال پر افت و خیز 88 و پیش از آن، آرام تر و ساکن تر شده، و دوره سرکوب 86 و 87 و رکود فعالیت ها و بحث های چپ در آن دوره را پشت سر گذاشته ایم، می تواند فرصت مناسبی برای نیرو های سوسیالیست باشد تا در مورد مسائل اساسی و اصولی نظری خود بحث کنند. البته بحث نه برای به رخ کشیدن فضل و سواد، بلکه بحث های مترقی، پویا و با هدف نتیجه گیری.

در پاسخ به رفیق محسن مومنی:

ابتدای باید به عنوانی که برای نوشته خود انتخاب کرده اید بپردازم. "پاسخی به اظهارات رفقای میلیتانت در دفاع از استحاله چپ دانشجویی در انجمن های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه!"

اگر من همین امروز وارد فیس بوک شده باشم، و نقد شما به نوشته های سینا پازوکی و علیرضا بیانی را بخوانم، بر اساس همین تیتر و عنوان، چنین برداشت خواهم کرد که ظاهراً عده ای میلیتانتی، بر این عقیده هستند که دانشجویان سوسیالیست (باز هم می گویم که منظور من از به کار بردن این اصطلاح اشاره هیچ تشکیلی مشخصی نیست، بلکه به دانشجویان سوسیالیست نوعی اشاره می کنم) باید تمامی فعالیت های مستقل خود را رها کرده، وارد انجمن های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت شوند و استقلال ایدئولوژیک و تشکیلاتی خود را رها کنند. البته شما لینک نوشته های من و کامنت های دیگران را پای نوشته قرار داده اید که گرچه عملی

در یک تحلیل مشخص از آن شرایط مشخص که نه حزب طبقه کارگر در سطح جامعه وجود دارد و نه یکپارچگی در میان فعالین دانشجویی با تمایلات "چپ"، ایده ایجاد قطب سوسیالیستی مطرح شد. اگر چنین حزبی وجود می داشت، شاید این ایده دیگر منتفی می شد و می بایست تلاش می شد هر تمایل به "چپ" به وسیله کادر های انقلابی این حزب که در دانشگاه ها فعال می بودند به سطح مارکسیسم انقلابی رشد داده شود و در پیوند با همین حزب قرار گیرد. در این صورت این حزب طبقه کارگر بود که اولاً وظیفه پیوند جنبش دانشجویی با جنبش طبقه کارگر را به خوبی ایفا می کرد و ثانیاً به همین دلیل در قطب بندی طبقاتی، قطب کمونیستی را با همین حزب تداعی می کرد.

اکنون در نقد به این دوره نباید به وقایع نگاری ژورنالیستی و نوستالژیک پرداخت، بلکه می بایست همین موضوعات را طرح و نقد کرد که چرا طرفداران حزب کمونیست کارگری با ایده ایجاد قطب سوسیالیستی که اولین بار از سوی گرایش مارکسیسم انقلابی در نشریه میلیتانت منعکس شد (اگر گرایش دیگری در آن زمان یا حتی اکنون می شناسید که چنین کرده باشد لطفاً با قید لینک و سند رفرنس دهید) مخالفت می کردند.

منطق آنان این بود که چنین قطبی وجود دارد و آن هم خودشان هستند. تا جایی که یک حزب واقعی کمونیستی وجود داشته باشد، میتوان به طرفدارانش حق داد که چنین ادعای داشته باشند. اما آن ها نه تنها به این دلیل با این امر مخالفت می کردند بلکه با این مخالفت ضمناً در تلاش بودند نشان دهند که خود واقعاً حزب طبقه کارگر ایران را در اختیار دارند. اما سایر گرایشات "چپ" که یا با این ایده مخالفت می کردند و یا هرگز به پای احیای آن نیامدند نیز اکنون با این پرسش مورد نقد می باشند که اگر معتقد به وجود حزب طبقه کارگر نبودند و حزب مدعی مذکور را نیز نفی می کردند، آیا تصمیم داشتند با یک محفل کوچک دانشجویی به مقابله با "قطب لیبرالی" دانشگاه رفته و عرض اندام کنند؟!

شما در ادامه یکسری سوالات به غایت بی ربط و رو به هوا پرسیده اید:

«آیا اعضای سازمان پیکار نباید به انجمن مبارزه با بهایی گری بدیده احترام بنگرند چون پایه ای شد برای پیدایش سازمان مجاهدین خلق و پس از آن مجاهدین میم. لام و در آخر سازمان مطبوعشان؟»

برای این سوال که جوابی ندارم، اما نمی دانم چگونه می توانم بگویم از آن خوشم آمد تا شما را خوشحال کرده باشم!

در باره قسمت آخر بحث شما باید بگویم متأسفم که نتوانستید فرق دخالت گری در تشکیلاتی با پایه های توده ای و "پیوستن" به آن ها را متوجه شوید. بعضی به عمد و بعضی ها سهواً این دو موضوع را با هم ترکیب می کنند و نتیجه دلخواه می گیرند. می دانم در مورد شما اشتباه سهواً صورت می گیرد، در هر حال با این ادراکات است که در بحثان تناقضات اساسی دیده می شود. تناقض



طبقه و توده های تحت استثمار را با این کار متنوع خود آموزش دهند." (مجموعه آثار لنین، جلد سی و یکم، صفحه 191) این نقل قول در صفحه 361 کتابی به نام "مجموعه مقالات لنین در مورد اتحادیه های صنفی"، چاپ پراگرس در سال 1977 نیز موجود است.

رفیق محسن مومنی بحث ما را عجیب و حیرت انگیز می داند و کل مطلب بحث ما را اینطور خلاصه و معرفی می کند: "ضرورت حضور چپ ها در انجمن های اسلامی و دفاتر های تحکیم وحدت و نقد حضور مستقل چپ دانشجویی طی سال های اخیر در دانشگاه ها" من نمی دانم کجای بحث من چنین برداشتی را ایجاد کرده است که من حضور مستقل چپ ها را در دانشگاه به کل رد می کنم و خواستار حضور و حل شدن آنها در انجمن ها و دفاتر دانشجویی هستم. اتفاقاً آن قسمت از بحث من که خطاب به پریسا نصرآبادی نوشته شده بود، دقیقاً به همین مسئله پرداخته بود. اگر من تاکتیک آنتریزم را پیشنهاد می کنم و در دفاع از آن می نویسم، نه به معنی رد کردن حضور مستقل دانشجویان سوسیالیست در تشکلات صرفاً سوسیالیست (تشکیلات مستقل خودشان)، و نه دعوت به حل شدن در انجمن های و دفاتر دانشجویی دولتی و نیمه دولتی و رفورمیستی و رها کردن استقلال تشکیلاتی و ایدئولوژیک آنهاست. برداشت این چنینی از بحث من، یا ارادیت، و تنها برای این عنوان می شود که یک حس تنفر و ضدیت با بحث من در میان مخاطبین ایجاد شود، یا نکارنده این نقد اصلاً بحث من را درست نخوانده و چیز هایی در مورد آنتریزم شنیده و در صدد برآمده که نقدش کند، یا همانطور که در پاسخ به پریسا هم نوشتم، دیالکتیک روش کار مارکسیستی را درک نمی کند. چنین نقد و برداشتی از تاکتیک آنتریزم ناشی از عدم درک دوالیته و تنش ها و تضاد های دیالکتیکی مارکسیستی است. یعنی شما فکر می کنید دانشجویان سوسیالیست یا باید در تشکلات مستقل خود فعالیت کنند، یا در انجمن ها و دفاتر دانشجویی "حل" شوند. ارنست مندل مقاله ای دارد به نام "احزاب پیشگام" همیشه دوست داشتم آنرا ترجمه کنم، اما هنوز فرصت آن را بدست نیاورده ام، در بخشی از این مقاله، مندل، دقیقاً به همین تضاد دیالکتیکی در کار سازماندهی مارکسیست ها می پردازد، که نه ضعف آنها، بلکه درک صحیحشان از روش مبارزه است. از نظر من، و بر اساس دیالکتیک مبارزاتی و تجارب تاریخی دو قرن مبارزات طبقاتی، دانشجویان سوسیالیست، و در کل، پیشروان هر جنبشی، در عملکرد صحیح خود، دارای یک تضاد یا تنش دیالکتیکی هستند. آنها از یک سو، خود را از بدنه توده ای جنبش خود جدا می کنند و تشکلات مستقل و بر اساس شرایط و محیط فعالیت خود را می سازند، که گاه کاملاً مخفیست. و در همان زمان، و از سوی دیگر، کاملاً با توده های آن جنبش، مثلاً دانشجویان، "جوش" می خورند، و در مبارزات روزمره آنها شرکت می کنند، در کنار و دوشادوش آنها می جنگند و حضور دارند، باید بر این نکته تأکید کنم که تمام این دخالت ها، با حفظ استقلال تشکیلاتی و نظری نیرو های پیشرو انجام می گیرد و به معنی منحل شدن آنها در این سازمان های توده ای نیست. از دید کسیکه نگاهی غیر مارکسیستی و اولویت بندی شده و مکانیکی به این روش کار دارد، یک تناقض آشکار در آن دیده می شود. آنچه از نظر این منتقدان تناقض است، از نظر مارکسیستی، یک تضاد دیالکتیکی طبیعی در روند مبارزه و تشکل سازیست.

کاملاً دموکراتیک و یک عرف عادیست، اما در این آشفته بازار بوروکراسی و حذف گرایی، باید از همین کار شما هم تشکر کنم، مخاطبین با خواندن مطلب من، متوجه خواهند شد که من هیچ جای بحث چنین مطلبی را نگفته ام. خوشحال میشوم یک خط یا پاراگراف از نوشته مرا به عنوان نمونه برای اثبات اینکه من یا ما، خواستار "حل شدن" دانشجویان سوسیالیست در انجمن های اسلامی و دفاتر تحکیم وحدت بوده ایم را برای نمونه به من و مخاطبین نوشته تان نشان دهید. شما یا بحث من را درست نخوانده اید، یا می خواهید طوری از این بحث من برداشت کنید که سیبلی باشد برای نقد و جاذبه ای برای خواننده و کوبیدن طرف مقابل این بحث! از این نباید گذشت که برای تکمیل این کار خود، یعنی چسباندن یک بحث بی اساس و پایه به من، و دراماتیاز کردن مطلب خود، بر خلاف عرف معمول که همه تلاش دارند تیر و عنوانی کوتاه تر استفاده کنند، اصرار دارم که بر تحکیم وحدت "حوزه و دانشگاه بودن"، و "اسلامی" بودن انجمن هایی که در بحث به آنها اشاره داشته را حتماً نشان دهید و از همان ابتدا کمی احساسات ضد این انجمن ها و دفاتر که میان دانشجویان سوسیالیست وجود دارد را هم چاشنی بحثتان کنید.

قبل از اینکه کامل تر به طرح بحث بپردازم. در یک جمله فارسی ساده، این ادعا یا برداشت را تکذیب می کنم. خیر! نه من و نه هیچ یک از رفقای من تا به حال خواستار "حل شدن" و استحاله دانشجویان سوسیالیست در این دفاتر و انجمن ها نبوده و نیستند. ما در خلال بحثمان، در کنار دعوت به فعالیت در این انجمن ها، بر کار تشکلاتی جدا و مستقل دانشجویان سوسیالیست نیز تأکید داشته و داریم. و باز هم می گویم برای اثبات اینکه من چنین نظری دارم، شما باید یک نقل قول از همان مطلبی که نوشته بودم را در اثبات ادعایتان برایم بکنید تا من این برداشت اشتباه و تحریفی شما را مغرضانه و تخریبی قلمداد نکنم. در غیر این صورت، چسباندن این نظر و ادعا به من، دروغ و تحریف حرف هابییست که همین دیروز در فیس بوک نوشته ام. آنچه من از آن حمایت می کنم، و آنرا آنتریزم می خوانم، شرکت، دخالتگری و فعالیت دانشجویان سوسیالیست، با حفظ استقلال تشکیلاتی و نظری، در اتحادیه ها و سازمان های زرد، ارتجاعی، دولتی، رفورمیستی و تحت حاکمیت بورژوازی است.

من در شروع بحث خودم در مورد تاکتیک آنتریزم، یک نقل قول از لنین آوردم که به شکلی خوب و خلاصه این مورد را شرح می دهد. یکبار دیگر این نقل قول را اینجا بکنی می کنم تا بحث را در مورد انتقادات از این تاکتیک ادامه دهم: "گروه ها یا هسته های کمونیست ها باید در تمامی سازمان ها، اتحادیه ها و انجمن ها، بدون استثنا، و پیش از همه، در سازمان های پرولتری، و همینطور سازمان های توده های تحت ستم و استثمار غیر پرولتری (سیاسی، اتحادیه ای، نظامی، تعاونی، آموزشی ورزشی و غیره) نیز شکل بگیرد. ترجیحاً بهتر است این گروه ها علنی باشند، اما گروه های مخفی نیز کاربرد دارند. گروه ها و هسته های مخفی زمانی حیاتی و مهم می شوند که سرکوب و اخراج اعضای آنها از سوی بورژوازی محتمل است. این هسته ها که باید در تماسی نزدیک با یکدیگر و مرکزیت حزبی باشند، باید با به دست آوردن تجربیات، انجام کار آژیتاسیون، و نیز تبلیغ و سازماندهی، خود را با تمامی شرایط زندگی روزمره توده ای وفق دهند و با گروه های و قشر های مختلف توده های تحت ستم آشنا شوند، خود، حزب،



دخالتهگری در نهادهای دانشجویی دیگری مثل شوراهای صنفی دانشجویان و جامعه فرهنگی بود. دانشجویان چپ خود نقش اساسی در بازگشایی و فعال سازی دوباره شوراهای صنفی داشته اند. اینک دانشجویان چند «ان جی او» را برپا ساختند و یا چند انجمن صنفی و فرهنگی را «باز گشایی» کردند و دوباره راه انداختند تا در آنها دخالتگری کنند خود چندین اشتباه، هم در بحث شما و هم در درک مسئله آنتریزم در خود نهفته دارد. مسئله اول این است که علت اصلی برپایی این گروه ها و بازگشایی برخی انجمن ها، نه کار آنتریزم و دخالت گری در میان توده فعالین دانشجویی، بلکه تنها برای ایجاد یک پوشش امنیتی انجام میشد. حالا که مدت ها از آن دوره و ضربه شدید سال 86 گذشته، دیگر راحت می توان در مورد آنها صحبت کرد. اینکه فعالیت دانشجویان در برخی انجمن ها، با بازگشایی آنها، که در واقع به هدف ایجاد یک چتر امنیتی انجام شده بود را بخواهیم همان آنتریزم را جا بزیم، فرقی با رنگ کردن یک فیل و فروختن آن به جای قناری ندارد! مسئله دوم هم باز در عدم درک صحیح از آنتریزم نهفته است. یکی از علت های اصلی نفوذ و شرکت در انجمن ها و دفاتر توده ای دانشجویی، این است که این تشکل ها سال ها پیش شکل گرفته اند و دانشجویان بسیار زیادی را تحت پوشش دارند. دانشجوی سوسیالیست دیگر لازم نیست انرژی خود را برای بازگشایی یا برپایی یک انجمن یا «ان جی او» صرف کند تا جمعیتی کمتر از یک صدم تشکل های بزرگ اما رفرمیستی و زرد دانشجویی را در دسترس خود داشته باشد. وقتی این تشکل ها و دانشجویان آنها حاضر و آماده است، برای چه به سراغ برپایی انجمن های جدا برویم؟ این کار یا باز هم سکتاریستی است یا ناشی از عدم درک تاکتیک آنتریزم و تقلب در این روش کار.

در ادامه ی نقد خود، رفیق محسن مومنی می نویسد "گسست جنبش دانشجویی از اصلاحات دوم خردادی و مشاهده عملکرد تیم اصلاح طلبان حکومتی در دفتر تحکیم وحدت، حاصلی نداشت جز تشکیل دو قطبی اصلی لیبرال ها و کمونیست ها که اتفاقا توانستند خیلی از نیروهای انجمن اسلامی را وارد جبهه های خود کنند." در اینجا هم من باز دو نکته اشتباه می بینم.

اول آنکه اگر گسستی از انجمن اسلامی و تحکیم صورت می گرفت، حاصل دو قطبی شدن فضای دانشگاه نبود. من اصلا به یاد ندارم که در طول فعالیت سیاسی خود، که دوران انقلاب 57 را شامل نمی شود، فضای دانشگاه های ایران را دو قطبی بورژوازی - سوسیالیستی دیده باشم. در همان اواخر کار داب و دیگر گروه ها و سکت های دانشجویی پیش از ضربه 86، که می توان آنرا، پس از سال های انقلاب 57 و دوران پس از آن، نقطه اوج فعالیت و حضور دانشجویان چپ در دانشگاه های ایران دانست، هنوز هم یک قطب سوسیالیستی ایجاد نشده بود. ظاهرا شما موضوع قطب را هم وارونه فهمیده و یا وارونه نشان می دهید.

فرض کنید من یک دانشجوی دانشگاه تهران هستم، که پس از نا امیدی از اصلاح طلبی، و وضعیت کلی اجتماع خود، تمایلات سوسیالیستی پایه ای پیدا می کنم. به نظر شما من تازه از اصلاحات گسست کرده، آیا با یک قطب متشکل و منسجم سوسیالیستی در دانشگاه های ایران رو به رو می شوم که در برابر قطب بورژوازی قد علم کرده؟ من که چنین فکر نمی کنم. دانشجویانی شبیه به آنچه در خط بالا مثال زدم، در چنین شرایطی

رفیق محسن مومنی در ادامه می گوید "تحت شرایطی که اولاً جنبش دانشجویی چپ سرکوب های خونین دهه 60، انقلاب فرهنگی و پاکسازی گسترده دانشجویان و اساتید مترقی، افول افق انقلابی پس از فروپاشی اردوگاه شرق و از دست رفتن بسیاری از دست آوردهای تاریخی را در گذشته خود می بیند و ثانياً هیچ حزب طبقه کارگری با یک انسجام نظری و استراتژی معین و پراتیک انقلابی در کنار ندارد، چگونه می توانیم از تاکتیک هایی دم بزیم که ناظر بر شرایط مشخصی اتخاذ شده اند؟! درک دیالکتیک مبارزه درک توازن قوای طبقاتی نیز هست. این هنر نیست که با تکرار و تکرار اصول انتزاعی خاصی که بر مجموعه تجربیات و مسائل و مشکلات عینی قرار نگرفته اند بخواهیم رهنمود صادر کنیم."

برداشت من از این بخش نوشته رفیق محسن چنین است که ظاهراً این تاکتیک آنتریزم تنها زمانی کاربرد دارد که یک حزب انقلابی تشکیل شده باشد. در آن صورت می توان چنین روشی را به کار بست. پاسخ به این موضوع هم جدا و متفاوت با پاسخ به نقد قبلی نیست. در ساخت حزب و تشکیلات و ارتباط گیری و جوش خوردن با توده ها، هیچ "تقدم و تاخری" وجود ندارد. نیرو های انقلابی، درست در همان زمان که با توده ها جوش می خورند و در مبارزه روزمره آنها و اتحادیه هایشان شرکت و دخالت می کنند، مشغول ساخت تشکیلات و سازمان خود، بدون حضور و دخالت توده ها هستند. یکبار دیگر هم گفتم، این همان تضاد دیالکتیکی این پروسه است. بر عکس عده ای که این مسئله را ضعف نظر های ما می دانند، عدم وجود این تضاد، و بنا بر آن، انجام این پروسه بر اساس تقدم و تاخر های از پیش تعیین شده، نتیجه ای جز شکست ندارد. اگر پیشروان تنها به فکر جوش خوردن با توده ها باشند، و کاری به ساخت تشکیلاتشان نداشته باشند و یا بگویند اول باید پایه های توده ای پیدا کرد و به میان آنان رفت و پس از آن تشکیلات را ساخت، و همینطور برعکس آن، یعنی شرایطی که پیشروان بگویند اول باید تشکیلات مستقل خودمان را بسازیم و بعد به میان توده ها برویم، هر دو مورد اشتباه است. روند حزب و گروه سازی در ایران هم تا به حال به همین شکل بوده است. عده ای پیش از آنکه ارتباط و پایگاه توده ای داشته باشند، به شکل سکت های جدا از طبقه و بدون ارتباط "ارگانیک" با کارگران سر هم می شوند که نه دعوا ها و بحث و جدل هایشان منعکس کننده جریانات درونی طبقه کارگر است نه نمایندگی این طبقه را بر عهده دارند. آنها فکر می کنند با جدا شدن از توده ها، و سر هم کردن چند روشنفکر، و متشکل کردن آنها، تازه زمان ارتباط گیری با توده ها می رسد، و در همان زمان هم باز منتظر آیند که توده ها به سراغ آنها بیایند، نه اینکه آنها به دنبال توده ها باشند. در واقع روند ساخت حزب تاریخی طبقه کارگر در اینجا وارونه شده است، جدیداً ظاهراً این توده ها هستند که باید به سراغ پیشروان بروند، و نه برعکس!

به نظر من اینچنین می آید که رفقا برای اینکه نشان دهند چندان هم با تاکتیک آنتریزم بیگانه نیستند و همیشه در مقابل آن موضع نمی گیرند، اشاره ای به فعالیت های دانشجویان سوسیالیست در شروع فعالیت هایشان در دانشگاه دارند. رفیق محسن در ادامه می گوید "همانطور که رفیق پریسا نیز اشاره کرده بود در آن بازه زمانی مشخص یکی از سیاست های اصلی چپ های تازه برگشته به دانشگاه، دوری کردن از انجمن های اسلامی و هم زمان



## مختصری درباره فعالیت غیر علنی



آرمان پویان

اجازه دهید بحث را به این شکل آغاز کنم: اگر ما، نه فقط امروز، که سال ها هم در باب منطق دیالکتیکی داد سخن بدهیم و به سبک جزوه معروف ژرژ پلینسر، قوانین آن را یک به یک با ذکر مثال برشماریم، کوچک ترین ارزشی نخواهد داشت مگر آن که ابتدا دیالکتیک را به معنای واقعی کلمه درک کنیم و سپس آن را در عمل (یعنی پراتیک) به کار بندیم.

نخستین و به ظاهر ساده ترین درس دیالکتیک اینست که یک پدیده، اعم از طبیعی یا اجتماعی، خصوصیات و جوانب مختلفی دارد که هر خصیصه یا جنبه، در آن واحد متضاد خود را هم دربر دارد. بدین ترتیب، وقتی ما از فی المثل فعالیت سیاسی صحبت می کنیم، این فعالیت، جنبه های متفاوتی دارد که کار علنی و مخفی تنها یک جزء از آنست. ضمن این که این دو جنبه، در یک رابطه با یک دیگر قرار می گیرند و یک دیگر را متأثر می سازند. از نگاهی غیر دیالکتیکی، فعالیت سیاسی الزاماً یا علنی است و یا مخفی. یعنی ممکن نیست که فعالیت سیاسی، یک جا هر دوی این عناصر متضاد را در خود داشته باشد.

این که کدام یک از این دو جنبه از فعالیت سیاسی، اهمیت و وزن بیش تری دارد، تابعی است از شرایط مشخص. به عبارتی، تحلیل مشخص از شرایط مشخص، تعیین کننده اهمیت کار مخفی در مقابل کار علنی، یا بالعکس، است. در کشورهای غربی، و به طور کلی در جایی که دموکراسی نیم بند بورژوازی مستقر شده است، فعالیت علنی پر رنگ تر و بیش تر خواهد بود، اما در کشورهای نظیر ایران که همان دموکراسی هم وجود ندارد، بی شک باید فعالیت مخفی را مهم تر دانست.

به عنوان نمونه، مسلماً اگر ما در دوره مک کارتیسم آمریکا زندگی و فعالیت می کردیم - یعنی دوره ای که هرکسی را به ظن حتی سمپاتی به چپ، سر به نیست می کردند - ضرورتاً می باید کفه ترازو را به سمت فعالیت مخفی پایین می آوردیم، در صورتی که در آمریکای دوره اوباما، این ضرورت تا حدود زیادی، نه کاملاً، منتفی است. می توان به همین ترتیب از شیله زمان پینوشه یا اندونزی دوره سوهارتو و غیره هم مثال آورد.

حال به این مسأله در چارچوب شرایط ویژه ایران نگاه می کنیم. نخستین و مهم ترین سؤال اینست که آیا ماهیت رژیم جمهوری اسلامی، که توحش و سرکوب جزئی لاینفک از آن است،

با تعداد بسیار زیادی از گروه های دانشجویی چپ رو به رو می شود. چپ کارگری، چپ رادیکال، چپ نو، چپ دموکرات، و کلی گروه و دسته و محفل کوچک و بزرگ دیگر. شما نام این وضعیت را وجود قطب سوسیالیست در برابر قطب بورژوازی و پولاریزه شدن محیط دانشگاه می دانید؟ باز هم من چنین فکر نمی کنم. اگر کسی ادعا کند که آن وضعیت به معنی وجود قطب سوسیالیستی است، یا در همان دوره چنین ادعای مطرح کرده باشد، یا قصد دارد یک گروه سکتاریستی را قطب دانشجویی کل ایران معرفی کند، یا تصورش از قطب سوسیالیستی، حضور تعداد زیادی گروه ها و محافل چپ دانشجویی در دانشگاه است، که من هر دو را اشتباه می دانم. وجود یک قطب سوسیالیستی در برابر قطب بورژوازی در دانشگاه و جامعه، بدین معنیست که اگر یک دانشجوی از اصلاحات و بورژوازی گسست کرد، در مقابل خود یک قطب سوسیالیستی را ببیند، که در برابر قطب بورژوازی قد علم کرده و می تواند به آن بپیوندد. کاری به دیگر تعاریف (فعلاً ندارم) اگر فرصت شد و تمایل داشتی در مورد خود قطب سوسیالیستی هم می توانیم بحث کنیم.

و در انتها:

یک نقل قول از تروتسکی برای من در قسمت اول نوشته ات آورده ای، که خواندن آن برایم لذت بخش بود. و البته مرا به یاد شرایط و زمینه نوشتن آن مقاله توسط لئون تروتسکی انداخت. شرایطی که ضد انقلاب استالینیزم، دانه به دانه دستاورد های انقلاب اکتبر را نابود می کرد و بوروکراسی، به رهبری استالین، هر روز بیشتر و بیشتر بر حزب و کل حیات شوروی پیروز می شد. اشاره ات به این مقاله بسیار عالی بود، اما نه برای بحث ما! این نقل قول را باید برای نگه داری تا وقتی خواستیم در مورد ماهیت رژیم سیاسی - اقتصادی شوروی بحث کنیم رو کنی، که البته آن زمان هم چندان به دردت نخواهد خورد، زیرا این نقل قول، دفاعی است از تز های تروتسکی، مبنی بر "منحط" بودن "دولت کارگری" در شوروی. و کوچکترین ارتباطی با موضوع بحث ما نداشت. نقل قول آوردن از نویسندگان مارکسیست، چه معاصر و چه کلاسیک ها، بدین معنی نیست که یک جمله بدون توجه به شرایط نوشتن متن و اوضاع روز و حتی موضوع آن مقاله بیاوریم و برای اثبات حرفمان استفاده کنیم. آوردن این نقل قول از سوی شما واقعا ناشیانه بود و مرا نا امید کرد. من هم می توانم همین الان چند نقل قول از مارکس بیاورم (نقل قول های جدا از کل متن و بدون اشاره به زمینه ی آن نوشته) و مثلاً بورژوازی را مترقی و پیشرو بنامم، بعد آنرا بر سر مارکسیست ها بگویم و بگویم "این هم مارکس. شما! او هم بورژوازی را مترقی می دانسته"

سعی کردم مطلب را کوتاه بنویسم که از حوصله خوانندگان خارج نباشد، اما ظاهراً چندان هم کوتاه نشده، اما خب نیازی به عذر خواهی از بلند شدن متن نمی بینم، هر کس حوصله خواندن ندارد، بهتر است به سراغ مجموعه نقل قول های نویسندگان برود، که کوتاه تر هم هست، به راحتی هم برای بحث با همه به کار می آید! با تشکر از توجه شما

تیر 1389





دفاع از عملکرد خود، کار مخفی را با مبارزه مسلحانه و عملیات چریکی یکسان جلوه می دهد!

کسانی که ادعا می کنند به دستگاه فکری مارکسیسم مسلح شده اند، باید قادر باشند تا در هر موقعیتی بین کار مخفی و علنی خود، پیوندی به وجود آورند. این شالوده درک مارکسیستی از فعالیت سیاسی است. تلفیق شیوه کار مخفی و علنی، روش کار انقلابیون بوده و هست.

وقتی ما به روشنی می بینیم که کتاب های مارکس، انگلس، لنین و بسیاری از متفکرین مارکسیست در ایران به چاپ می رسد، به راحتی از کتابفروشی ها قابل تهیه است و در واقع رژیم در مقطع کنونی چندان به مقابله با آن نمی پردازد، اما به محض اطلاع از وجود و رشد یک تشکیلات اپوزیسیون، به ناگهان تمامی توان خود را برای یافتن و انهدام آن به کار می گیرد، به راحتی می توانیم متوجه اهمیت کار تشکیلاتی، و به خصوص مخفی نگاه داشتن آن، شویم.

یک جنبش، و یا گرایش سیاسی را نمی توان پنهان کرد. اما سازماندهی و تشکیلات آن قابل پنهان سازیست و باید باشد؛ جوهره تلفیق کار مخفی و علنی در همین نکته نهفته است: سازماندهی و تشکیلات بایستی تماماً مخفی باشد و هیچ کسی خارج از تشکیلات از آن باخبر نباشد. حتی این اطلاعات باید درون تشکیلات نیز طبقه بندی شده باشد، به این معنا که همه افراد به تمام اطلاعات دسترسی نداشته باشند. تحت چنین شرایطی، ضربه پذیری گروه و گرایش پایین می آید. اما در برابر آن، جنبش و گرایش سیاسی علنی است، آکسیون ها در روز روشن و در دید دیگران انجام می شود، شعارها را دیگران می شنوند، نشریات را می بینند و خلاصه حضور جنبش، هم زمان با مخفی بودن سازماندهی و تشکیلات آن، علنی است.

به هر روی، چنین بحثی بارها و بارها تکرار شده است و آن "چپ" مذکور (که امیدی به تغییرش نمی رود) لجوجانه روی رویکرد به غایت اشتباه خود ایستاده و به آن افتخار هم می کند. قصد من پلیمیک با رهبران مدافع چنین رویکردی نیست، بلکه مسأله بر سر نیروهای صادق و عمدتاً جوانی است که در چنین خطی قرار می گیرند و نهایتاً فدای ندانم کاری های رهبران این طیف می شوند.

با کاهش شدید اعتراضات خیابانی (که سعی می کنم در مطلبی دیگر به آن بپردازم)، شروع دور جدیدی از سرکوب ها، افزایش فشارهای اقتصادی و به موازات آن رشد ناآرامی های اجتماعی و افزایش پتانسیل شکل گیری اعتراضاتی دیگر (این بار با مطالبات اقتصادی در مرکز آن)، مسأله فعالیت غیر علنی در یک تشکل چپ و کارگری، از اهمیت غیر قابل توصیفی برخوردار می شود. این وظیفه نسل جدید چپ است که روی مسأله کار غیر علنی بیش از پیش تمرکز کند، به خصوص آن که برای بسیاری از اعضای جوان این بدنه، یک ضربه، می تواند به معنای پایان همیشگی حیات سیاسی یا یأس از ادامه فعالیت باشد.

23 تیرماه 1389

دستخوش تغییر گردیده؟ پاسخ مطلقاً منفی است (ضمناً در این جا نوع و شدت سرکوب مطرح نیست، بلکه نفس خود سرکوب و توخس مورد اشاره است).

طی سی و چند سال گذشته، ما شاهد سرکوب کردستان، ترکمن صحرا، اهواز و آمل و ... بوده ایم. ما شاهد کشتارها و قتل عام زندانیان سیاسی در دهه سیاه شصت، به ویژه در سال 67، بوده ایم. به تمامی این موارد باید قتل های زنجیره ای در دوره به اصطلاح "اصلاحات" را هم اضافه کرد. وقایع پس از 22 خرداد سال گذشته هم سببیت رژیم را به اندازه کافی عریان کرد. سببیتی که وقایع کهریزک و کوی دانشگاه تنها قسمتی کوچک از آن بود و حتی دامن برخی از عناصر "خودی" را هم گرفت.

بنابراین به سادگی می توان دید که ماهیت رژیم همان است که بود. با این حال، در دوره ای سرکوب به منتها درجه خود می رسد و در برهه ای، در قیاس با سایر دوران، میزان آن کم تر می شود؛ تنها یک چیز تغییر نمی کند، و آن هم وجود خود سرکوب است. (تا به این جا ظاهراً چپ متفق القول است)

اما وقتی می بینیم که رژیم با کوچک ترین تشکیلاتی، حتی آن دسته از تشکیلات رفرمیستی "خودی" که به هیچ وجه از خط قرمزها و چارچوب های رژیم فراتر نمی روند. با سرکوب پاسخ می دهد، بدیهی است که برای شروع، تداوم و رشد فعالیت سیاسی، فعالیت مخفی یا غیر علنی از اهمیت بسزایی برخوردار می شود (و این جا آن قسمتی است که به یک باره بخشی از چپ خود را به ندیدن و نشنیدن می زند).

این حقیقت به قدری ساده است که شاید تکیه بر آن کمی عجیب به نظر برسد؛ با این حال شاهدیم که چه گونه بخشی از "چپ"، که از قرار معلوم هنوز اسیر سنت های دوره پرفیض و برکت اصلاحات است یا شرایط خاص ایران را با اروپای غربی اشتباه گرفته است، به شکل ناشیانه، "کار تماماً علنی" و "روباز" را تبلیغ می کند (این که "تماماً علنی" چیست، پرسشی است که باید خود آن ها پاسخ دهند!)

همان طور که مختصراً گفتیم این شیوه از فعالیت علنی، عموماً یادگار دوره اصلاحات است. بسیاری از فعالین جوان و دانشجویان چپ فعلی، در ابتدا یا از هواداران و حامیان اصلاح طلبان بوده اند، و یا فعالیت سیاسی خود را در آن دوره آغاز کرده اند، اما با سرخوردگی از جریان اصلاحات و کلیت سیستم موجود، به سمت گرایشات اپوزیسیون چپ متمایل شده اند. این گروه، گرچه در تئوری از اصلاحات و عقاید سوسیال دموکراتیک گسست کرده است، اما هنوز در فاز عملی، در همان دوره سیر می کند و شیوه فعالیت علنی خاص آن دوره را هم چنان با خود حمل می کند.

من به شخصه در چنین رویکردی، نه شهامت و درک مارکسیستی از فعالیت علنی و مخفی، بلکه صرفاً بلاهت و ماجراجویی می بینم. حتی می توان در برخی موارد، تمایل اشخاص در تبدیل شدن به یک چهره شاخص (در یک کلام، "شهرت" برای به دست آوردن یک سری امتیازات) را از جمله دلایل گرایش به این سطح از کار علنی به حساب آورد.

این طیف "چپ"، که حتی ذره ای مفهوم کار مخفی را درک نکرده است، متوجه نیست، یا عامدانه خود را به ندانستن می زند، که سبک کار به اصطلاح علنی آن ها، نه تنها برای اعضا، که حتی برای سمپات ها و سایر کسانی که به نوعی به آن ها مرتبط هستند، ایجاد خطر می کند. مضحک آن جاست که این طیف، حتی برای



## کینزین ها در مقابل ریاضت گرایان (1)



مایکل رابرتز، 22 ژوئن 2010

ترجمه: آرمان پویان

بین مشاورین اقتصادی اکثر دولت های سرمایه داری در نشست گروه بیست (G20) در هفته جاری، نزاعی بر سر نوع سیاست گذاری جریان داشته است. عمده مشاورین، خواهان اقدامی برای کاهش هزینه های دولتی به دلیل افزایش عظیم بدهی بخش عمومی در اکثریت قریب به اتفاق اقتصادهای گروه بیست هستند.

این بدهی (به بانک هایی که خود با صدقه دولت آن را خریدند!) باید از محل تمام پس اندازهای موجود بخش خصوصی، در واقع پس اندازهایی که خانوارهای کارگر در حساب های بانکی یا صندوق های بازنشستگی خود دارند، فاینانس شود. بانک ها و صندوق های بازنشستگی در عوض خرید بدهی دولت، نرخ های بهره بالاتری طلب می کنند. این موضوع در نهایت به افزایش هزینه استقراض منجر خواهد شد و از یک سو تمایل خانوارها به هزینه کردن و از سوی دیگر تمایل شرکت ها به سرمایه گذاری را کاهش خواهد داد. این تقریباً آن بحثی است که جریان دارد.

در مقابل چنین دیدگاهی، دیدگاه کینزی وجود دارد که در نوشته های پال کروگمن، مرشد کینزین ها، مندرج در ستون های نیویورک تایمز و یا در صفحات فایننشال تایمز به قلم مارتن لوف، مشاور جدید بانکی انگلستان، به چشم می خورد. بر مبنای چنین دیدگاهی، انقباض سیاست مالی از طریق کاهش هزینه ها و افزایش مالیات ها، بهبود اقتصادی را در معرض خطر قرار می دهد. کینزین ها می گویند که برای رشد اقتصادی، تضییق مالی سیاست اشتباهی است.<sup>(2)</sup>

ولف می گوید آن چه که دولت آلمان بر آن پافشاری می کند، چیزی که دولت های یونان، اسپانیا و پرتغال هم می باید انجام دهند<sup>(3)</sup>، به رکود اقتصادی جدیدی در اروپا منجر خواهد شد. کروگمن می گوید که دولت آمریکا باید به سیاست هزینه کردن و قرضه ادامه دهد، و راه آلمان را در پیش نگیرد.

ریاضت گرایان پاسخ می دهند که بدون کاهش مبالغ عظیم بدهی، سوددهی تجاری به اندازه کافی بهبود پیدا نخواهد کرد و در هر حال، رشد صدمه خواهد دید. (به مقاله [انبوه بدهی](#)، 1 مارس 2010 از وبلاگ من نگاه کنید).

کلمه "ریاضت گرا" یک ایهام طعنه آمیز است که کینزین ها برای عقاید اقتصاددانان مکتب اتریش ساخته اند. مکتب اتریش ادعا می کند که در صورت عدم مداخله از سوی بانک های مرکزی و دولت ها، بحران های اقتصادی رخ نخواهند داد؛ دوره رونق در سیکل تجاری به این دلیل اتفاق می افتد که بانک مرکزی بیش از تقاضای عمومی برای نگهداری پول در نرخ بهره جاری، پول منتشر می کند و بنابراین نرخ بهره کاهش پیدا می کند. اعتبارات قابل وام دهی، از تقاضا بیش تر می شود و سپس در بخش های غیر مولد استفاده می گردد، مانند موردی که در دوره رونق 2002 تا 2007 در بازار مسکن رخ داد. این اشتباهات در دوره رونق، تنها در زمان ترکیدن حباب، از سوی بازار آشکار می شود.

از چشم انداز اتریشی، سقوط نهایی این خانه پوشالی که بر روی اعتبارات اضافی بنا شده است، نه شکست سرمایه داری، که اساساً شکست قابل پیش بینی سیاست های بانک مرکزی و اشکال دیگر مداخله دولت را نشان می دهد. بنابراین [از نظر اتریشی ها] رکود بزرگ، محصول ایجاد بیش از اندازه پول و نرخ های بهره ای بود که به طور مصنوعی به وسیله بانک مرکزی پایین نگاه داشته شده بود و در این مقطع، به بخش مسکن وارد شد.

[از نقطه نظر اتریشی ها] رکود برای تصحیح اشتباهات و سرمایه گذاری نادرست<sup>(4)</sup> در نتیجه مداخله در قیمت گذاری نرخ های بهره از طریق بازار، ضروری بود. همان طور که یکی از اقتصاددانان مکتب اتریش به درستی خاطر نشان می سازد "رکود، اقتصادی است که تلاش می کند تا سرمایه و کار را از جایی که دیگر سودآور نیست، بیرون کند" و [خلاصه برای مکتب اتریش] هیچ مقداری از هزینه های دولتی و مداخله، به اجتناب از آن تصحیح کمک نخواهد کرد. این در نقطه مقابل دیدگاه کینزی قرار دارد. دادن اعتبار بیش تر به اقتصاد برای حل رکود، مانند دادن الکل بیش تر به فردی مست است. همان طور که کروگمن در مورد مکتب اتریش می گوید، برای آن ها رکود مثل خماری صبحگاهی به دنبال یک شب افراط در نوشیدن مشروب است.

مکتب اتریش یک سری نکات مفید در بارز کردن نقش اعتبار اضافی (یا آن چه که مارکس سرمایه موهوم نامید) در یک بحران اقتصادی، دارد؛ اما فاقد یک تصویر کلی از سرمایه داریست. آیا نرخ بهره واقعاً نیروی محرکه سرمایه گذاری کاپیتالیستی و قیمتی است که سرمایه داران برای انجام تصمیمات سرمایه گذاری خود به دنبالش می گردند؟ همان طور که مارکس توضیح داد، بهره تنها بخشی از ارزش اضافی است و این مورد دوم [یعنی ارزش اضافی] است که برای سرمایه گذاری نقشی کلیدی دارد. ارزش و ارزش اضافی در پروسه تولید، به طور اخص در مبادله پول برای کار و از خلال بهره وری کاری که در آن کالاهای سرمایه ای استفاده می شود، ایجاد می گردد.

آن چه که مکتب اتریشی توضیح نمی دهد اینست که چرا "اعتبار مازاد" نهایتاً کار نمی کند. ظاهراً، نقطه ای وجود دارد که اعتبار، کشت خود را بر رشد اقتصادی و قیمت دارایی ها از دست می دهد و بعد، به دلیلی نامشخص، رشد سقوط می کند. به بیان مارکسیستی، اتریشی ها واقعاً به سرمایه موهوم، که برای جبران کند شدن روند انباشت سرمایه واقعی شدیداً در حال گسترش است، اشاره دارند. نتیجه اینست که "سرمایه اضافی" در نقطه اوج رونق، به مراتب بزرگ تر است و در نقطه ترکیدن حباب، کاهش



## حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

بخش دوم



مازیار رازی

### ریشه های تاریخی «حزب پیشتان کارگری»

جنبش سیاسی کارگری از یک سو، از درون رادیکالیسم خرده بورژوازی و از سوی دیگر از سازمان های خود انگیخته اتحادیه ای سر برون آورده است. چنانچه مادر این نوزاد را اتحادیه های کارگری بنامیم، پدر آن رادیکالیسم خرده بورژوازی بوده است. اما، این نوزاد در روز نخست تولد خود، هم از مادر و هم از پدرش بطور قاطع جدا شد.

زیرا از یکسو، گرچه جنبش های خود بخودی طبقه کارگر در قرن های 18-19 نقش تعیین کننده ای در پیشبرد مبارزات ایفا کردند، اما آن مبارزات را در عین حال در محدوده مقاومت های صرفاً اکونومیستی نگه داشتند. مبارزات صنفی و اقتصادی طبقه کارگر هیچگاه منجر به رهایی نهایی آن طبقه نشده، که برعکس آن جنبش ها را نهایتاً تحت نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داده اند. در نتیجه جنبش سیاسی طبقه کارگر مجبور شد که از این مادر بطور قاطع و نهایی برش کند.

از طرف دیگر، جنبش سیاسی طبقه کارگر محصول تاریخی دموکراسی خرده بورژوازی بوده است. از میان جناح چپ رادیکالیسم ژاکوبین ها (12)، گروهی برخاست و در مقابل مدافعان انقلاب بورژوازی و عوام فریبی های بورژوازی مبنی بر "برابری" و "برادری"؛ را افشا کرد. اولین نظریات سیاسی طبقه کارگر توسط بابوف (13) و همراهانش در انقلاب فرانسه طنین افکند. مارکس و انگلس نیز خود در ابتدا به عنوان همکاران مطبوعات و جنبش چپ افراطی دمکراتیک خرده بورژوازی ظاهر شدند. لاسال (14) و ویلهم لیبنکنشت (15) با انشعاب از نیروهای دمکرات رادیکال "مردم گرایان"، نخستین سازمانهای سوسیال دمکرات را در آلمان بنیاد نهادند. پلخانف (16)، پدر "مارکسیزم روسیه"، و پایه گذار جنبش سیاسی کارگری روسیه در ابتدا عضو سازمان مردم گرای "زمین و آزادی" بود. در انگلستان بنیادگذاران جنبش سیاسی کارگری اکثراً از درون رادیکالیسم خرده بورژوازی برون آمدند.

در سرمایه اضافی باید به مراتب بزرگ تر باشد. این موضوع، به جای رکود، به ایجاد رکود بزرگ منجر می شود. اما برای طرفداران مکتب اتریش، مانند مکاتب اصلی اقتصادی، تولید سرمایه داری برای سود، هیچ مشکلی ندارد. در نتیجه، نسخه اتریشی ها در برخورد با کساد و رکود فقط اینست که آن را بپذیریم و به عنوان مجازاتی برای گناه "عدم پس انداز کافی" و "تسریع اعتبار" به حساب بیاوریم. [از نظر آن ها] نهایتاً تا زمانی که مداخله دولت در عرضه پول حذف شود، حباب ها و ترکیب آن ها تکرار خواهد شد.

در حال حاضر به نظر می رسد که این دیدگاه مضحک سرمایه داری در بین بسیاری از مشاورین اقتصادی، کسانی که استدلال های خود را بنا به شرایط گلچین می کنند، اعتبار پیدا کرده است. پیش از بحران، مقررات زدایی (5) و "بازار آزاد" در کنار بسط اعتبارات، مطلوب بود. در دوره بحران و متعاقباً رکود بزرگ، نجات بانک و مخارج عمومی مدل کینزی، به راه برون رفت بدل شد و حالا، برای عمده دولت ها (فعلاً به جز ایالات متحده)، راه خروج، تضییق مالی یا مدل اتریشی است.

در همین حال که مشغول نوشتن هستم، وزیر مالیه دولت انگلستان، جورج ازیورن، به مجلس و مردم بریتانیا می گوید که هیچ راه برون رفتی به جز ریاضت از طریق کاهش خدمات عمومی و افزایش مالیات ها برای خانواده های متوسط (اما در عین حال کاهش مالیات برای شرکت ها به منظور "تشویق" آن ها به سرمایه گذاری) وجود ندارد. این بانک ها و بخش خصوصی بودند که سرمایه داری را در سال 2008-2009 به زانو درآوردند، اما این بخش عمومی و خانوارهای کارگر هستند که باید بهای آن را بپردازند. ما نمی توانیم به استقراض مدل کینزی ادامه دهیم. ریاضت گرایان فعلاً دست بالا را دارند.

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2010/06/22/kynesians-versus-austerians/>

توضیحات:

(1) اقتصاددانان مکتب اتریش یا اتریشی ها (Austrians) حامیان سرسخت برنامه های تضییقی (Austerity) هستند. کینزین ها، همان طور که نویسنده هم در متن توضیح داده است، این دو کلمه را ترکیب کرده اند و واژه جدید Austerian را به طعنه برای توصیف اقتصاددانان راست مکتب اتریش به کار می برند. به خاطر محدودیت های فارسی، نمی توان معادل گویا و خوبی برای آن پیدا کرد. به همین جهت، به ناچار از معادل نه چندان جالب ریاضت گرایان استفاده کرده ام. (م)

(2) در واقع از نظر کینزین ها، افزایش هزینه های دولتی و کاهش مالیات ها، دو ابزار مفید برای افزایش "تقاضای مؤثر کل" در شرایط رکود اقتصادی هستند. (م)

(3) در این مورد به مطلب "تراژدی یونان و چهره ارتجاعی اتحادیه اروپا" رجوع کنید (م):

<http://militaant.blogfa.com/post-24.aspx>

(4) Malinvestment

(5) Deregulation



وجوه استثمار انسان ها به دست انسان ها، جای دارد. کارگران کمونیست برای تسخیر قدرت سیاسی و استقرار جامعه سوسیالیستی و تشکیل دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا (دمکراسی کارگری) مبارزه پیگیر می کنند. اما، خرده بورژوازی رادیکال چنین برنامه ای را نمی پذیرد- اختلاف نیز بر سر همین مسئله است. مبارزه قاطع کارگران کمونیست بر محور برنامه انقلابی، آنان را از عقاید رادیکالیسم خرده بورژوایی سایر کارگران جدا می کند. کارل مارکس در مورد موقعیت خرده بورژوازی و وظایف پرولتاریا چنین می گوید:

"در حالی که از یکسو، سوسیالیسم تخیلی و مکتبی که کل جنبش را تابع یکی از لحظه های آن می کند، و فعالیت مغزی فضل فروشان را به جای تولید اجتماعی می نشاند، مبارزه انقلابی طبقات را با همه ضرورت های آن حذف می کند و در حالی که این سوسیالیسم مکتبی که در باطن کاری جز ایده آلیزه کردن جامعه ی موجود انجام نمی دهد... این سوسیالیسم را پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار می کند... پرولتاریا بیش و پیش تر به گرد سوسیالیسم انقلابی به گرد کمونیسم که برای آن بورژوازی نام بلانکی را اختراع کرده است جمع می شود. این سوسیالیسم همانا اعلام تداوم انقلاب است. همانا اعلام دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا همچون نقطه لازم گذار به الغاء کلیه ی روابط اجتماعی که متناظر این روابط تولیدند، به انقلاب در همه ایده هایی که نتیجه این روابط اجتماعی اند." (18)

به سخن دیگر، تنها نیرو ای می تواند در مقابل انحراف های خرده بورژوایی رادیکال در درون جنبش کارگری ایستادگی کند، که جهت گیری مشخص انقلاب سوسیالیستی و برنامه انقلابی داشته باشد. به قول مارکس انقلابیونی که به گرد سوسیالیسم انقلابی جمع شده باشند. در واقع نخستین رهنمود سازماندهی حزب پیشتاز کارگری نیز در همین نکته مهم نهفته است. آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب ها متمایز می کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است.

انقلاب کارگری یک شورش خود انگیزه توده ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه ی اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان ها از ستم کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط های عینی انقلاب را فراهم می آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط های ذهنی- یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه های جامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه دار و شورش ها و طغیان های کارگری پدیده هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری بوقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم توده ای نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش

همانطور که سندیکالیسم، جنبش کارگری را محدود می کرد، رادیکالیسم خرده بورژوایی نیز خود را نهایتاً در خدمت منافع تولید کنندگان کوچک مستقل قرار داد. عقاید خرده بورژوا رادیکال قرن 19، طبقه کارگر را برای مبارزه پیگیر از منافع ویژه خود نهایتاً باز داشت. مارکس و انگلس از نخستین کمونیست هایی بودند که در سطح نظری و سیاسی از رادیکالیسم خرده بورژوایی، سازمان خود را جدا ساختند. آنان در سال 1850 در مورد سازمان های خرده بورژوا رادیکال چنین نوشتند:

"... هنگامی که خرده بورژواهای دمکرات همه جا زیر فشار هستند، عموماً برای پرولتاریا موعظه وحدت و آشتی سر می دهند، بسوی آن دست دوستی دراز می کنند و می کوشند تا یک حزب بزرگ مخالف بر پا کنند که کلیه ی گرایش های مختلف یک حزب دمکراتیک را در بر گیرد. آنان می کوشند تا کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن شعارهای کلی سوسیال دمکراتیک مسلط باشد، شعارهایی که پشت آنان منافع ویژه پرولتاریا نمی تواند به پیش رود... و بسود خرده بورژوایی رادیکال و بضرر کامل پرولتاریا تمام می شود." (17)

بدین ترتیب جنبش سیاسی کارگری می بایستی هم از سازمان های خودانگیزه، و هم از حزب های خرده بورژوا بطور قاطع جدا شود. نخستین سازمانهای سیاسی طبقه کارگر نیز بر این اساس ساخته شدند. اما، به مجرد اینکه جنبش کارگری مستقل نخستین گام های حیات خود را برداشت، قطب جاذبی برای همان خرده بورژوازی رادیکال شد. خرده بورژوازی رادیکال که قادر نیست در مقابل پرولتاریا از یک طرف و بورژوازی از سوی دیگر شکل های خود را به وجود بیاورد، به تنها مرکز موجود معتبر، یعنی سازمان های سیاسی کارگران، روی می آورد. البته خرده بورژوازی رادیکال با عقاید، نظریات و ایدئولوژی خود وارد سازمانهای کارگری می شود. طبعاً در این مقطع از تاریخ نیز، مجدداً مسئله برش از این گرایش ها، برای مارکسیست های انقلابی، طرح شد- با این تفاوت که این بار در درون خود سازمان های کارگری این انشقاق بایستی صورت می گرفت.

کارل مارکس در مورد ضرورت ساختن حزب پیشتاز کارگری در میان طبقه ی کارگر نه تنها عقاید خرده بورژوازی که حتی ایدئولوژی بورژوایی می تواند به سادگی رخنه کند. زیرا که ایدئولوژی حاکم در جامعه طبقاتی، ایدئولوژی هیئت حاکم است. بورژوازی از طرق مختلف تأثیرات نظری خود را بر کل جامعه می گذارد. بهمین ترتیب، در درون یک حزب کارگری، تفکیک میان رادیکالیسم خرده بورژوایی و جنبش سیاسی طبقه کارگر را نمی توان صرفاً در شکل ظاهری آنان نشان داد. رادیکالیسم خرده بورژوایی بسیاری از اصلاحات پیشنهادی نمایندگان طبقه کارگر را برای بهبود وضعیت وخیم اجتماعی می پذیرد و در بسیاری از مواقع، پیگیرتر از کارگران کمونیست به مبارزات ضد سرمایه داری دست می زند. آنچه رادیکالیسم خرده بورژوایی را از جنبش سیاسی طبقه کارگر متمایز می کند هدف های تاریخی این دو نیرو اجتماعی است. به گفته کارل مارکس در مانیفست، فقط کارگران کمونیست خواهان سلب مالکیت سرمایه داری و وسایل تولید هستند. صرفاً در برنامه طبقه کارگر محو طبقات، دولت و کلیه ی



2- در مراحل مختلف که مبارزه طبقه کارگر با بورژوازی، در طول رشد خود، باید از آن بگذرد، کمونیست‌ها همیشه و در همه جا از منافع نهضت، بطور کلی، جانبداری می‌کنند. بهمین دلیل کمونیست‌ها از یکسو، یعنی در عمل، پیشرفته‌ترین و عزم جزم کرده‌ترین بخش حزب‌های طبقه کارگر هر مملکت را تشکیل می‌دهند، و در واقع بخشی هستند که دیگران را به حرکت در می‌آورند؛ و از سوی دیگر، یعنی از دیدگاه نظری، آنان نسبت به توده عظیم پرولتاریا این امتیاز را دارند که به روشنی، مسیر حرکت، شرایط، و نتایج نهایی و کلی نهضت پرولتاریا را درک می‌کنند.

هدف فوری و فوری کمونیست‌ها همان است که همه حزب‌های پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا. (21)

در اینجا مارکس و انگلس، در مقابل افرادی که ایده تشکیل گروه‌های کوچک "توطئه‌گرایانه" و جایگزین کردن خود به جای کل طبقه کارگر را تبلیغ می‌کردند، مردود اعلام کرده و رابطه کمونیست‌ها را با طبقه کارگر توضیح دادند. هم‌چنین، آنان در مورد بین‌المللی بودن جنبش کارگری تأکید اخص کردند. اما در این نوشته‌ها، هنوز بطور دقیق، مفهوم حزب کارگری بیان نشده بود، زیرا که مسئله ساختن حزب مشخص کارگری هنوز در جنبش مطرح نبود. تجربه انقلاب‌های 1848، بخصوص در آلمان، و ضعف "اتحادیه کمونیست" در دخالت متشکل و مؤثر در قیام‌های توده‌ای آن دوره، مفهوم سازماندهی را در نوشته‌های مارکس تکامل داد. در پائیز 1849 مارکس که در لندن در تبعید بسر می‌برد، «کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست» را برای بازسازی سازمان خود تشکیل داد.

مارکس و انگلس، پس از تجربه انقلاب‌های 1848 در اروپا صریحاً به ایجاد سازمان مخفی و محکم پیشروی کارگری (نمایندگان عالی‌ترین درجه آگاهی طبقاتی) و متمایز از نمایندگان نظریات و طرز تفکر خرده بورژوازی رادیکال در درون جنبش کارگری، اشاره کردند. مارکس در آغاز انقلاب 1848 چنین نوشت:

"... اتحادیه کمونیست که در گذشته سازمانی محکم بود به شدت ضعیف شده است. بخش عمده‌ای از اعضاء که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، تصور کردند که زمان کار تجمع‌های مخفی سپری شده و بایستی به فعالیت‌های علنی اکتفا کرد. برخی از واحدهای محلی رابطه خود را با کمیته مرکزی (رهبری) سست کردند و به تدریج به خواب رفتند. در حالی که حزب دمکراتیک، حزب خرده بورژوازی، بیشتر و بیشتر در آلمان سازمان یافته است، حزب کارگری در حال از دست دادن پایه محکم خود است. و در بهترین حالت به جز در چند منطقه برای انجام کارهای محلی، فعال و سازمان یافته نیست. در نتیجه، جنبش عمومی کاملاً زیر نفوذ رهبری دمکرات‌های خرده بورژوا قرار گرفته است. به این وضعیت نمی‌توان ادامه داد، باید استقلال کارگران را مجدداً برقرار کرد." (22)

همانطور که مشاهده می‌شود، نزد مارکس "سست شدن" تشکیلاتی سازمان کارگری، مترادف بود با قرار گرفتن آن زیر سلطه اندیشه

سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط‌های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است. کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش‌های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه‌های کارگری) و یا حزب‌های توده‌ای کارگری و یا نهاد‌های علنی «ضد سرمایه داری» تحت تأثیر همین ایدئولوژی‌ها قرار دارند. مارکس، متکی بر این استدلال، می‌گوید که این قبیل سوسیالیسم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود. (19) به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری و نهاد‌های رادیکال علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی‌شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی‌ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیش‌تاز کارگری است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل سیادت نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

در سال 1846 مارکس و انگلس دست به تشکیل نخستین سازمان بین‌المللی خود به نام «کمیته‌های مکاتبات کمونیستی» زدند. مرکز این کمیته‌ها در بروکسل بود که روابط خود را با کمیته‌های مشابه در بریتانیا، فرانسه، آلمان حفظ کرد. پس از مدتی، این کمیته‌ها با «اتحادیه عدالت» - یک انجمن مخفی بین‌المللی در آلمان - تماس برقرار کردند. وحدت بین کمیته‌های مذکور و «اتحادیه عدالت»، در سال 1847، «اتحادیه کمونیست» را پایه گذاشت. در فوریه 1848، بنا بر تقاضای اتحادیه، «بیانیه کمونیست» توسط مارکس و انگلس نگاشته شد. در این بیانیه برای نخستین بار ایده‌های اولیه مارکس در باره ی حزب کارگری به رشته تحریر درآمد. در بخش "پرولتاریا و کمونیست‌ها" چنین آمده است:

"رابطه کمونیست‌ها با پرولتاریا بطور کلی از چه شکلی است؟ کمونیست‌ها در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر حزب (20) جداگانه‌ای تشکیل نمی‌دهند. آنان منافعی جدا و جداگانه از پرولتاریا، بطور کلی، ندارند. آنان هیچگونه اصول افتراقی از خود به وجود نمی‌آورند تا بوسیله آن نهضت پرولتاریا را شکل داده، قالب‌گیری کنند.

تنها دو نکته زیر کمونیست‌ها را از سایر احزاب طبقه کارگر مشخص می‌کند.

1- کمونیست‌ها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای مختلف، منافع مشترک کل پرولتاریا را، صرف نظر از تمام ملیت‌ها، خاطر نشان کرده، آن را جلوه‌گر می‌سازند.



های رهبری خرده بورژوازی. انگلس نیز چنین استدلالی ارائه می داد:

"مدت هاست که هیچ توهمی در باره ی این واقعیت ندارم که بالاخره یک روز در حزب جدل با افرادی که اعتقادات بورژوازی دارند، در خواهد گرفت و انشعابی میان جناح راستگرا و چپگرا پیش خواهد آمد." (23)

طی 14 سال بین 1864-1850، مارکس و انگلس دخالت زیادی در امور ساختن حزب کارگری نداشتند. در این دوره، مارکس مشغول نگارش کتاب «سرمایه» بود. در عین حال برای روزنامه های «چارتیست ها» در بریتانیا مقاله نوشت. طی این زمان، انجمن ها و کلوب های متعددی تحت نفوذ سوسیالیست های تخیلی و طرفداران ژاکوبین ها شکل گرفتند، که مارکس و انگلس در آنان شرکت فعال نداشتند. در این دوره به علت فروکش مبارزات کارگری اروپایی در اثر شکست انقلاب های 1848، سازمان های کارگری قابل ملاحظه ای ایجاد نشدند؛ و وضعیت عینی نیز برای چنین تشکل هایی وجود نداشت.

در سپتامبر 1864، مارکس به جلسه «انجمن بین الملل کارگران» در لندن دعوت شد و با شرکت در آن جلسه، فعالیت تشکیلاتی خود را در درون جنبش کارگری از سر آغاز کرد. این انجمن طی دوره ای به علت آغاز بحران های اقتصادی در سطح اروپایی و مبارزات بین المللی کارگران، توسط چند اتحادیه کارگری - بخصوص در بریتانیا و فرانسه- تأسیس شده بود. اما، گرایش های شرکت کننده در این انجمن عمدتاً از طرفداران «مازینی» ناسیونالیست های ایتالیایی، «پروودن» اصلاح طلبان فرانسوی و «اوون» سوسیالیست های تخیلی انگلیسی، تشکیل شده بودند. مارکس که مسئولیت نگارش «اصول» این انجمن را به عهده گرفته بود، در دفاع از مواضع طبقه کارگر، به انحراف های موجود برخورد کرد. اظهارات معروفی مانند "رهایی طبقه کارگر فقط توسط خود طبقه کارگر عملی است"، در پاسخ به انحراف های ماجراجویان شبه ژاکوبینی که متمایل بودند که خود را جایگزین طبقه کارگر کنند، بود؛ و یا "رهایی طبقه کارگر نه امر محلی و نه ملی است، بلکه یک مسئله اجتماعی است که در سطح بین المللی قابل تحقق است"، در پاسخ به انحراف های ناسیونالیستی موجود، در «اصول» انجمن، توسط مارکس تأکید شده بود.

با آغاز موج اعتصاب های کارگری و تعمیق بحران اقتصادی سرمایه داری 67-1866، مارکس موقعیت خود را در درون بین الملل اول، در مقابل گرایش های انحرافی، مستحکم تر کرد. مارکس در درون رهبری بین الملل، «شورای عمومی»، و در کنگره ها، قطعنامه های مبنی بر سیاست های سوسیالیستی را گذراند. برای نمونه، در کنگره، لوزان (1867)، طرح شد که: "رهایی اجتماعی کارگران از رهایی سیاسی آنان جدا ناپذیر است." همچنین در کنگره بروکسل (1868)، سیاست های طرفداران «پروودن» شکست خورد. در کنفرانس لندن (1871)، ترمیم پراهمیتی به «اصول» انجمن داده شد:

"در تقابل با قدرت اشتراکی طبقات دارا، پرولتاریا تنها زمانی قادر است که به مثابه یک طبقه عمل کند که خود را در یک حزب سیاسی - علیه کلیه ی حزب های طبقات دارا - متشکل کند. این عمل، پیروزی طبقه کارگر را در راستای انقلاب سوسیالیستی و هدف نهایی آن، یعنی الغاء همه طبقات، تضمین می کند."

اما با وجود مبارزات سیاسی مارکس علیه گرایش های انحرافی موجود، و تصویب برنامه انقلابی، بین الملل اول هرگز نتوانست به یک حزب بین المللی کمونیستی تبدیل شود. بخش های مختلف در کشورهای مختلف هر یک تحت تأثیر گرایش های انحرافی موجود فرار گرفته بودند. مارکس خود اعتقاد داشت که باید "گذاشت تا هر بخش آزادانه برنامه خود را تکامل دهد." (24) نتیجه عملکرد چنین روشی این بود که افرادی نظیر «میخائیل باکونین» و طرفدارانش در حزب آنارشیستی «اخوان بین الملل»، به بین الملل اول پیوستند. این عده که خواهان از میان برداشتن فوری دولت، ارت و امتناع از سیاست برای جنبش کارگری بودند، بین الملل را با ماجراجویی و توطئه گری به بن بست کشاندند. مبارزه «باکونین» علیه «شورای عمومی» بین الملل، بحران بین الملل را عمیق تر کرد. با شکست «کمون پاریس»، کلیه ی سازمان های کارگری در سطح بین المللی مورد حمله ارتجاع قرار گرفتند. بین الملل اول نیز به تدریج به پایان زندگی خود رسید.

اما در این دوره، مارکس و انگلس "سر ترکه" را در مقابل مخالفان خود بیش از حد بسوی تأکید بر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر خم کردند. انگلس کارنامه مداخلات خود و مارکس را در این دوره، طی نامه ای به «بلوک» در 21 سپتامبر 1890 چنین ارائه می دهد:

"مارکس و من تا حدودی در باره ی تأکید بیش از اندازه جوانان بر مبارزات اقتصادی، مقصریم. ما مجبور بودیم اصول اساسی را در مقابل مخالفان خود ذکر کنیم - کسانی که آن مبارزات را انکار می کردند. و ما هیچ وقت، زمان، مکان و فرصت آن را نیافتیم که بر دیگر عناصر مبارزاتی نیز تأکید کنیم."

از سال 1872 به بعد مارکس و انگلس درگیری تعیین کننده ای در شکل گیری حزب های کارگری نداشتند. بخصوص مارکس به علت بیماری اش بیشتر به فعالیت های تئوریک پرداخت. در این دوره، سازمان های توده ای کارگری سوسیال دمکرات، بخصوص در آلمان، شکل گرفتند. با ظهور این حزب ها، عقاید رفرمیستی نیز به درون آنان نفوذ کردند. در این مقطع تأکید نوشته های مارکس و انگلس بر استقلال برنامه ای این حزب ها و پاکیزه نگهداری آنان از نفوذ رفرمیزم بود. انگلس در 21 ژوئن 1873 به «بیل» چنین نوشت:

"نیابستی تحت تأثیر فریادهای "وحدت طلبانه" قرار گرفت... یک حزب می تواند با انشعاب و دوام آوردن در مقابل آن به پیروزی برسد."

در اینجا منظور انشعاب از رفرمیست ها بود. همچنین، در سال 1875 به محض اتحاد طرفداران «لاسال» با حزب سوسیال دمکرات و تشکیل «حزب کارگری سوسیال دمکراتیک» در آلمان، مارکس در «نقد برنامه گتا»، برنامه رفرمیستی این حزب متحد را به باد انتقاد گرفت. در این نوشته استقلال برنامه کمونیستی از نظریات رفرمیستی تأکید شده بود. اما، متأسفانه مبارزات مارکس و انگلس از رشد سازمان های توده ای رفرمیستی جلوگیری نکرد، و پس از مرگ مارکس و انگلس این حزب های توده ای به آلت دست بورژوازی تبدیل شدند.

همانطور که در بالا اشاره شد، مسئله مارکس و انگلس عمدتاً در راستای ایجاد حزبی مستقل از انحراف های خرده بورژوازی و



15- ویلم لیکنخت: متولد سال 1826. در انقلاب 1848 شرکت فعال داشت. عضو "اتحادیه کمونیست" شد و در "انجمن تعلیم کارگران آلمان" و "انجمن سراسری کارگران آلمانی" نیز فعالیت داشت. در سال 1869 یکی از بنیادگذاران "حزب سوسیال دمکرات آلمان" بود و در سال 1870، همراه با "بیل"، تنها اعضا پارلمان بودند که بر علیه وام های جنگی رأی دادند- و بدین دلیل زندان شدند. او در سال 1900 فوت کرد.

16- گئورگی پلخانف: در سال 1856 تولد شد. در سال 1875 فعالیت سیاسی را آغاز کرد و پس از برش از "نارودنیک" ها، در سال 1883 نخستین گروه مارکسیستی روسی، "گروه آزادی کار"، را بنیاد گذارد. پس از انشعاب بلشویک ها و منشویک ها، به مواضع منشویک ها گروید و در زمان جنگ جهانی اول طرفدار روسیه تزاری و متفقین آن شد. نهایتاً مخالف انقلاب اکتبر و رژیم بلشویکی موضع گرفت. او در سال 1918 فوت کرد.

17- "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس 1850)، از کتاب "انقلاب های 1848" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه 324

18- "مبارزه طبقات در فرانسه"- کارل مارکس (نوامبر 1850)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (1973)، صفحات 282-281.

19- "مبارزه طبقات در فرانسه"- کارل مارکس (نوامبر 1850)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (1973)، صفحات 282-281.

20- منظور مارکس از «حزب» اینجا تشکیلات نیست بلکه جنبش است. یعنی کمونیست ها جنبش ویژه ای جدا از جنبش پرولتاریا ندارند. در آن دوران رسم بود که به نهضت ها تحت عنوان «حزب» اشاره کنند. مثلاً، در اوائل انقلاب 1848 آلمان، مارکس نشریه ی خود را به عنوان ارگان "حزب دمکراتیک" معرفی می کند در صورتی که چنین حزبی وجود نداشت و منظور جنبش دمکراتیک بود. اضافه بر این، لازم به تذکر است که در همان زمان انتشار بیانیه مارکس به عضویت "اتحادیه کمونیست" درآمده بود و بنابر این او نمی توانست مخالف ایجاد تشکیلات کمونیستی بوده باشد.

1- بیانیه کمونیست"- مارکس و انگلس (فوریه 1848)، نشر کارگری سوسیالیستی.

2- "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس 1850)، از کتاب "انقلاب های 1848" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحات 319-320.

3- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر 1879.

4- نامه انگلس به بیل، مجموعه نامه های مارکس و انگلس، سپتامبر 1879.

5- آقای محسن حکیمی: سنگ بزرگ علامت نزدن است

6- طبقه ی کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی

رفرمیستی بوده است. مارکس و انگلس در مبارزات خود با انحراف های موجود، مجبور بودند که از حزب های توده ای و مبارزات اقتصادی آنان دفاع کنند. اما، این هرگز به این مفهوم نبود که آنان مدافع حزب های بی درو پیکر رفرمیستی بودند. همانطور که اشاره شد، در مقاطع مشخص بر استحکام و اتکاء بر اعضا قابل اعتماد در درون حزب کارگری تأکید کردند. ریشه های نظریات سازماندهی حزب پیشتاز کارگری لنین در تداوم نظریات مارکس و انگلس بود.

ادامه دارد

### بخش اول در میلیتانت شماره 32



#### یادداشت ها:

12- ژاکوبین ها: از اعضای "کلوب ژاکوبین" که در سال 1789 تأسیس شده بودند. در انقلاب کبیر فرانسه رادیکالترین جناح بورژوازی را تشکیل دادند. ژاکوبین ها تحت رهبری "روبسپیر"- در ژوئیه 1793 "کمیته امنیت عمومی" را از دست گروه "ژیروندن" ها بیرون آوردند و حکومتی معروف به "حکومت ترور" را تشکیل دادند. در ژوئیه 1794 با روی کار آمده ناپلئون، حکومت آنان سقوط کرد و "روبسپیر" اعدام شد.

3- فرانسوا بابوف: در سال 1760 تولد شد و از سال 1785 افکار کمونیستی پیدا کرد. در 1794 به حکومت "ژاکوبین ها" انتقاد کرد و برنامه "سانکولات" ها (تهیدستان جمهوری خواه) را ارائه داد. از آنجایی که اعتقاد داشت که به انقلاب خیانت شده است، "کمیته قیام" را در سال 1796 ساخت. این کمیته لو رفت، و "بابوف" زندانی شد به اعدام محکوم شد. اما، قبل از اعدام در زندان خودکشی کرد. او نخستین کمونیستی بود که در دوره خود، جنبش ضدسرمایه داری ای سازمان داد.

4- فردیناند لاسال: متولد سال 1825. در انقلاب 1848 دوسلدرف شرکت فعال کرد و در سال 1863 از بنیادگذاران اصلی "انجمن سراسری کارگران آلمانی" بود. این انجمن بر اساس پلاتفرم "سوسیالیزم دولتی" بنیاد شد. طرفداران انجمن و لاسال بر این اعتقاد بودند که دولت سرمایه داری موجود نهایتاً سوسیالیزم را خود ایجاد خواهد کرد. او در سال 1863 فوت کرد.



## پانویس از صفحه 9:

ماده 3 قانون تأمین اجتماعی: «تأمین اجتماعی موضوع این قانون، شامل موارد زیر می باشد:

الف- حوادث و بیماری ها، ب- بارداری، ج- غرامت دستمزد، د- از کار افتادگی، ه- بازنشستگی، و- مرگ.»

ماده 29 قانون تأمین اجتماعی: «نه درصد از مأخذ محاسبه حق بیمه مذکور در ماده 28 این قانون، حسب مورد برای هزینه های ناشی از موارد مذکور در بندهای الف و ب ماده 3 این قانون تخصیص می یابد و بقیه به سایر تعهدات اختصاص خواهد یافت.»

<http://www2.tamin.org.ir/web/sso/law/ssolaw/1>

<sup>14</sup> <http://www.consbank.com/news-1812.html>

<sup>15</sup> <http://www.asriran.com/fa/news/115873>

<sup>16</sup> بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، "شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری ایران: فروردین ماه 1389" (اردیبهشت 1389)، ص. 3

<http://www.cbi.ir/page/7069.aspx>

<sup>17</sup> <http://www.tabnak.com/nbody.php?id=22377>

<sup>18</sup> <http://www.khabaronline.ir/news-16716.aspx>

<sup>19</sup>

<http://www.mardomsalari.com/Template1/News.aspx?NID=69757>

<sup>20</sup> <http://www.america.gov/st/texttrans-persian/2010/June/20100609165218bob0.5884363.html>



سازمان تأمین اجتماعی و دست اندازی به حقوق اولیه طبقه کارگر

<sup>1</sup>

<http://www.msio.org.ir/SiteCollectionDocuments/dictionary-insurance.aspx>

<sup>2</sup> <http://ilna.ir/newsText.aspx?id=131593>

<sup>3</sup> شامل بیمه اجباری، بیمه خاص، بیمه بیکاری و بیمه توافقی.  
<sup>4</sup> سازمان تأمین اجتماعی، معاونت اقتصادی و برنامه ریزی، "گزیده آماری نه ماهه 1388"، اردیبهشت ماه 1389، ص. 23

[http://www2.tamin.org.ir/c/document\\_library/get\\_file?folderId=37&name=DLFE-3197.pdf](http://www2.tamin.org.ir/c/document_library/get_file?folderId=37&name=DLFE-3197.pdf)

<sup>5</sup> <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=104849>

<sup>6</sup>

<http://www.mehrnews.com/fa/NewsDetail.aspx?NewsID=806002>

<sup>7</sup> <http://ilna.ir/newsText.aspx?id=131593>

<sup>8</sup> همان

<sup>9</sup> سازمان تأمین اجتماعی، "گزیده آماری..."، ص. 24

<sup>10</sup>

<http://www.hrnews.ir/new/detail.aspx?mc=2&sc=1&pc=1&ctg=1&c=1672&lang=Fa>

<sup>11</sup> <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?ID=131565>

<sup>12</sup> طبق اصل 29 قانون اساسی «برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، نیاز به خدمات بهداشتی درمانی و مراقبت های پزشکی به صورت بیمه و غیره، حق است همگانی. دولت موظف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت های مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند.»

<sup>13</sup> <http://www.ilna.ir/newsText.aspx?id=131298>